

راهنمایان

- فقه امام خمینی
- عدم تقلید از میت یا امام زدائی
- سیرتحوالات چین،
- از دشمنی تا دوستی با آمریکا
- از دوستی تا دشمنی با شوروی
- نظریات حجت الاسلام
- حاج سید احمد خمینی
- درباره روحانیت مخالف امام
- شریعتی و روشنفکران



فقدان امام بر آزادگان صبور تسلیت باد



کتابی لطف الله میثمی
صاحب امتیاز نشریه راه مجاهد
سلام طبکم

شماره ۲۱، ۳۱۰۲
تاریخ ۱۸-۶-۸۸
پست

با زکفته به نامه موع ۱۳۶۵/۲/۲۱ مبنی بر تلافی انطباق با قانون جدید مطبوعات
صوب اسفندماه ۱۳۶۲ به اطلاع میرساند بنظر اجرای ماده ۱۷ قانون مذکور
تلافی یاد شده در جلسه موع ۱۳۶۸/۲/۵ هیات نظارت بر مطبوعات مورد رسیدگی
قرار گرفته و داده انتشار آن نشریه بلا مانع اعلام گردید

مهراب اکبریان
سرپرست اداره کل مطبوعات و نشریات

راه مجاهد

زیر نظر شورای نویسندگان
صاحب امتیاز و مدیر مسئول مهندس لطف الله میثمی
روش: سیاسی ایدئولوژیک-چاپ: رودکی
آدرس: توجه شود که راه مجاهد بعثت کمبود امکانات
دفتر نداشته و محل مسکونی زیر، آدرس مدیر
مسئول نشریه است و صرفاً جهت اجرای قانون
مطبوعات و مراجعه وزارت ارشاد معرفی میگردد
تقاضا میشود قبل از مراجعه از طریق صندوق پستی
۱۷۱۸۵/۵۴۴ و یا تلفن ۳۵۳۵۶۸ تماس بگیرید
تهران، خری، خرضوی (آبمنگل)، ک قاسم گلی
ک اخوان طباطبائی پ ۲۶- ط دوم کد ۱۱۷۵۶

نحوه اشتراک

از کلیه برادران و خواهرانی که علاقمند به اشتراک با
نشریه "راه مجاهد" هستند، خواهشمندیم تمایل
کتبی خود را به صندوق پستی ۱۷۱۸۵/۵۴۴ تهران
ارسال دارند.
بهای اشتراک:

- اشتراک سالانه (ایران) ۳۰۰ تومان
- اشتراک سالانه (امریکا) ۸۰۰ تومان
- اشتراک سالانه (اروپا) ۷۰۰ تومان

لطفاً وجه اشتراک را شخصاً یا از طریق آشنا یا نتان
در ایران به حساب پس انداز قرض الحسنه شماره
۴۹۸/۶۰۰۲۹ با نک صادرات شعبه میدان قیام به
نام لطف الله میثمی حواله نموده و فتوکپی آن
را به آدرس اعلام شده ارسال فرمائید.

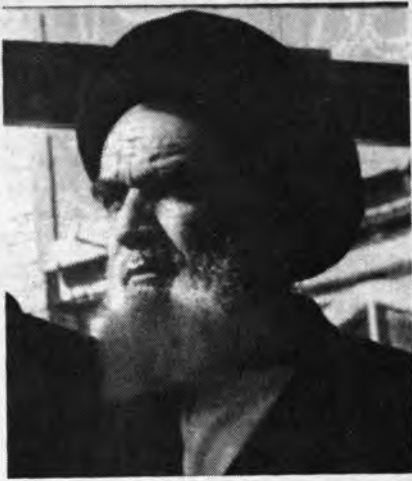
- ۳ ● فقه امام خمینی
- ۵ ● انتخابات نیکا را گوشه: ضربه، شکست یا پیروزی
- ۹ ● مسئله اصلی و راه حل آن
- ۱۳ ● سیر تحولات انقلاب چین، ازدشمنی تا دوستی، از دوستی تا دشمنی

خبرنامه استراتژیک

- ۲۳ ● نظرات حجت الاسلام
حاج سید احمد خمینی در باره روحانیت
- ۲۴ ● اجتهاد چیست و مجتهد کیست؟
- ۲۶ ● مواضع آیت الله آذری قمی و پاسخهای آن
- ۲۸ ● سخنان حجت الاسلام خلخالی
در مجلس شورای اسلامی
- ۲۹ ● برداشتهای استراتژیک
- ۳۰ ● اخبار استراتژیک
- ۳۱ ● دخالت آمریکا در ایران
- ۳۲ ● از سلطنت موروئی تا حاکمیت ملی

- ۴۴ ● تکنولوژی وارداتی و تعهدات سیاسی در مقابل غرب
- ۴۷ ● معرفی کتاب: جنگ رویاها
- ۴۹ ● روشنفکران و شریعتی
- ۵۰ ● پاسخ به خوانندگان

برای تهیه کتبی که در راه مجاهد شماره ۵۶ معرفی شده است نیز از طریق
حساب مذکور در نحوه اشتراک عمل شود.



فقه امام خمینی

عدم تقلید از میت یا امام زدائی؟!

قسمت یازدهم

افتد. آنهاست برای عده‌ای آنموقع هم حجت نبود. لاوقتش که شد می‌گوئیم آن حرفها را که نقل کردیم، بحثهایی که در جلسه خصوصی گفته می‌شد گفتیم آنوقت معلوم می‌شود که زمان امام حرفها حجت داشته یا نه آن موقع هم از ترس می‌پذیرفتند یا اینکه ریاکاری بوده یا از ترس بوده است. برای آنها هم که حرفها حجت داشت آنموقع حجت بوده، حالا هم حجت است، آئینده هم حجت است. این را باید کاملاً توجه داشته باشیم و بدانیم که فرهنگ امام حضور دارد و تفکر ما موبینش اما حضور دارد و در راسش بهترین حافظ ارزشهای امام و اصول امام، فرزندان ما و یارها و وفای ما و برادران ما و شاگردان ما و جانشینان ما موجود دارند که چون کوهی مقاوم ایستاده و از ارزشهای امام و اصول امام دفاع می‌کنند و قدمی و گامی هم عقب نشینی نمی‌کنند.

● راه مجاهد:

در رابطه با مواضع و احکام سیاسی اجتماعی امام (ره) مطالب بسیاری گفته شده متجمله اینکه مواضع امام عرفانی، غیر منطقی و غیر قابل نظر شدن و آموزش و ۱۰۰ است. راه مجاهد در حد توان در سلسله مقالات فقه امام خمینی نقطه نظرهای امام و دیگران را آورده و شرح داده است. ولی پس از ارتحال امام (ره) بحث فقهی جدیدی شروع شده و آن تقلید یا عدم تقلید از میت بود.

مختصراً بنظر میرسد: اگر توصیه‌های امام و تاکیدات مستمرایشان بمنظور مرزبندی بین اسلام محمدی و برداشت آمریکا پسند از اسلام، انجام شده بود اصولاً این بحثها پیش نمی‌آمد. اما در رابطه با آموزشهای جاری در حوزه‌های علمیه گفتند تئوریهای مدارس ممکن است به نقض ظاهری قانون اساسی بیانجامد و همچنین گفتند "اجتها دمطالع کافی نیست" و تاکید کردند که فقیه باید احکام سیاسی اجتماعی قرآن را استخراج نموده

اصول و از این مضامین دفاع می‌کند. دنبال آن ریاست جمهوری است که از بهترین یاران امام بوده و قضا یا رادنیال می‌کنند سر بلان امام هم در همه جا و یاران امام در همه جا حضور دارند و اصول امام از مبانی امام و ارزشهای امام که ما مبرایشان ترسیم کرد دفاع می‌کنند و حضور دارند و به هیچ قیمتی هم اینها را از دست نمی‌دهند من تکرار می‌کنم آنهایی که پشت پرده هستند خیال می‌کنند خبری شده و اوضاع عوض شده و در بولتنها می‌خوانیم که آمریکا می‌گوید "بله هنوز وضع، مثل وضع زمان خمینی است" تا وضع هم عوض نشود و اوضاع عوض نمی‌شود و اصلاحات نیست. آنها که پشت پرده هستند... نیروهای انقلابی آمده هستند حضور هم دارند جو هم همان جو است. فضا هم همان فضا است. فکر امام، روح امام بر جا معها کم است و مسئولین همه در خدمت تفکر و اندیشه ما مندا اینها خیال نکنند خبری شده از دور آنها که پشت پرده هستند و قضا یا رادنیال می‌کنند خیال نکنند که بوی کباب می‌آید. هیچی نیست بوی کباب نمی‌آید بدانند که خرد دارند کباب می‌کنند و هیچ خبری نیست این جور خیالی نکنند. اوضاع همان اوضاع است. معیار همان معیار است. ملاک همان ملاکها می‌است که امام برای جامعه ما و برای ملت ما تعیین کرده اند. بخدا قسم اگر روزی این مجلس در اختیار ما نباشد این تریبون در اختیار ما نباشد. تا روزی که این تریبون باشد از مبانی امام دفاع می‌کنیم. بخدا روزی که نباشد در مساجد و محفل نباشد سر چهارراهها و در اتوبوسها می‌یستیم و مبانی امام و فکر امام را به مردم می‌گوئیم. انقلاب امام ما در شده و الحمد لله ملت همه شان از اقشار مختلف حضور دارند و مواظب اوضاع و احوال هم هستند. دستورات امام هم آن دستوراتی که منظورمان است و می‌دانیم که چیزی را دنبال نمی‌کردند، آن دستورات هیچوقت از حجیت نمی‌

در این شماره مطلبی تحت عنوان "حجت الاسلام کروبی و اعتراض به امام زدايي مي-يد که در برخورد فعال با آن مقالاتی که نوشته شده است که ادامه رشته مقالات "فقه امام خمینی" می‌باشد.

توضیح اینکه قسمت دهم این مقالات در راه مجاهد شماره ۵۷ تحت عنوان "نقش زمان مکان در احکام" آمده است.

● حجت الاسلام کروبی و اعتراض به امام زدایی

حجت الاسلام کروبی در نطق پیش از دستور سفند ماه ۶۸: "اسلام دینوعاست اسلام بریکایی و اسلام ناب محمدی، اسلام آمریکا - می‌هم تنها عربستان ندارد در ایران هم است و نبرد اسلام ناب با آمریکا وجود دارد. اسلام ناب برای همیشه هست این را باید برادیدانند، استضعاف و استکبار است. آنها که می‌گفتند جنگ فقر و غنا ندارد ریم. امام مد گفت جنگ فقر و غنا دارد ریم. اسلام با برهنه‌ها است و اسلام مرفهین و اسلام بی‌دردها هم وجود دارد. اسلام با برهنه‌ها و مستضعفین هم وجود دارد و حضور دارد، اینها همیشگی است و چو وقت از زمین نمی‌رود. بنا بر این در این وقت باید توجه شود ما زحمت کشیدند و رنج بردند، آنچنان رنجی بردند در این جهت آنشها متش با آن رشادتش با آن مقام میش با آن فاعظیمی که امام داشت اینها را شکافت برای زمان خودش شکافت؟ ای همیشه شکافت، امام با تخریب و خشکی آرزو کرد. در آن نامه که به آقای قدیری شت گفت من اینها همه را می‌گویم، یکی هم با نی این قضا یا بشود چه خوب است من با نی این قضیه بشوم. حالا اینها بعد از این ما رفت، همه تمام شد؟ اینها هستند همیشه هم هست و یاران امام که در راسش معظم رهبری است که از بهترین یاران ما است. با همان رشادت، با همان شهامت همان فداکاری از این ارزشها و از این

این روزها می بینیم کسانی منطق پیروی از امام حی وزنده را مطرح می کنند که اولاً " در زمان حیات امام نظرات سیاسی اجتماعی شان با نظریه های امام کاملاً متفاوت بوده ... ثانیاً " هدف از ولایت عامه یا مطلقه را که جهتش مقابله با خلا فقهی موجود بود به موضع گیری بر علیه مردم و نهاد های مردمی تبدیل نمودند .

جوهره حرکت امام قبل وبعد از پیروزی انقلاب این بوده است که " احکام حکومتی بر احکام فردی عبادی ولایت پیدا کند . " این اصل قرآنی بسیار مظلوم واقع شده و مظلومیت آن هم بدین صورت است که با تعمیم احکام فردی احکام حکومتی را وتو می کنند .

و علاوه بر صدور حکم مصداق حق و باطل زمان یا ظالم و مظلوم را مشخص نماید و دوستان و دشمنان حق را تشخیص دهد .

بنظر میرسد تعمیم دادن یک بحث فقهی مصطلح (که تا بحال عمدتاً " در مورد احکام عبادی فردی مصداق داشته) به دامنه انقلاب اصول و دستاوردهای آن کار درستی نباشد . شعاریهای اساسی انقلاب عبارت بودند از " خدا - قرآن - خمینی " ، استقلالاً ، آزادی حکومت اسلامی " در حالیکه آموزشهای مصطلح و بقولگی تشویریهای مدارس با اصول انقلاب سنخیت نداشته و کلاً این شعاریها حاصل روشهای فوق الذکر نیست . مردم انقلابی و صدیق ما بطور فطری از خدا شروع کرده و با این ملاک وارد قرآن شدند و با معیارهای الهی قرآنی به پذیرش رهبری امام رسیدند . در حالیکه در آموزشهای مصطلح " منطق یونانی غربی ارسطو " کلید فهم همه چیز منجمله قرآن است در این سیستم خدا اثبات شدنی است آنهم در انتهای راه و بدون دستیابی همزمان به صفات خداوند . همچنین قرآن بعنوان یک درس رسمی در آن سیستم پذیرفته نشده است و امام زمان (عج) که حی وزنده ، تحقیق دهنده حاکم ملو ناطق قرآن هستند بعنوان حکم اولیه مطرح نمی گردد و نقش ایشان در احکام تصریح و تاکید نگشته است . در حالیکه امامت جزء لاینفک توحید و منطق لا اله الا الله است لیکن می بینم در این آموزشها حکم اولیه را مالکیت نامحدود فردی دانسته و دولت و مالکیت دولت هم یک امر مجازی قلمداد می شود . فراموش نکنیم ، بودند فقهای که مالکیت دولت بردار مدنف را هم قبول نداشتند تا جایکه دولت از امام استفتاء نمود . امام در کتاب ولایت فقیه می گویند فقیه باید علم استقلال را بداند ولی ما می بینیم که در آموزشهای جاری مرزی برای سرمایه و سرمایه داری ملی و وابسته وجود ندارد .

مرحوم نائینی در انقلاب مشروطیت رساله ای بنام " تنبیه الامه و تنزیه المله " بمنظور تبیین انقلاب مشروطیت منتشر کردند پس از آن بقدری زیر فشار انگ و برچسبهای جناحی از روحانیت قرا گرفت که مجبور شدند با فروش مایملک خود به جمع آوری نسخه های آن اقدام نمایند . بعدها مرحوم طالقانی در سال ۱۳۵۱ یک نسخه چاپ سربی آن را بدست آورد با حاشیه نویسی انقلابی آن کتاب را تحت عنوان " حکومت اسلامی " مجدداً " به چاپ رسانید . این دستاورد انقلاب مشروطیت جهت آموزش و گادار - سازی اعضا * انجمنهای اسلامی دانشجویان نهضت آزادی و نیروهای مسلمان - مورد استفاده قرار می گرفت و تا تیر زیا دی در زمینه سازی و پیروزی انقلاب اسلامی داشت . آیا می توان گفت چون علامه نائینی مرحوم شده اند ، تقلید از میت جایز نبوده و دستاورد ایشان که در حقیقت دستاورد انقلاب مشروطیت است نباید راهمای عمل قرار گیرد .

جوهره حرکت امام قبل و بعد از انقلاب این بوده است که " احکام حکومتی بر احکام فردی عبادی ولایت پیدا کند " . این اصل قرآنی بسیار مظلوم واقع شده و مظلومیت آن هم بدین صورت است که با تعمیم احکام فردی احکام حکومتی را وتو می کنند .

نظراتی که راجع به پیروی از امام حی وزنده این روزها مطرح میگردد مطلب درستی است که منبعث از اصل امامت و نظریه اجتهاد مستمر شیعه است . استناد این مطلب به روش ائمه نیز کاملاً صحیح است چرا که هر امامی خط مشی خاصی داشتند و این در حالی بود که تمامی ائمه اطهار از اصول ، بینش و متدو - لوزی واحدی برخوردار بودند . بطور مثال امام حسین در زمان امام حسن خط مشی ایشان را قبول داشتند و پس از شهادت ایشان بمدت ده سال بر همان روال صلح امام حسن (ع) باقی ماندند . پس از فوت معاویه یزید

آشکارا صلح نامه را نقض کرد و امام حسین (ع) با سلطنت مروی یزید بیعت نکردند قیام الله ایشان از این زمان آغا زگشت .

در پیروی از امام حی وزنده ، به سه نکته اساسی باید توجه داشت اولاً : امام بعدی در زمان حیات امام قبلی مواضع او را قبول داشته و اخلاقی مشهود نبوده است . در این صورت است که امام بعدی می تواند خط مشی امام قبلی را متناسب با شرایط درک کرده همان اصول (خدا ، قرآن ، سنت) - بارور نماید .

ثانیاً : امام حی وزنده در شرایط فعلی ، امام زمان (عج) هستند که می باید نقش ایشان در هدایت جامعه مشخص گردد و در آموزشهای حوزه های علمیه نیز قرآن و امام زمان بصورت درس رسمی خاصی در آید .

ثالثاً : با پیروی از امام حی وزنده با این سوال روبرو می شویم که آیا به کمک اخبار و روایات ائمه اطهار می توان به خط مشی روز رسید ؟ در این رابطه جایگاه اخبار و روایات و حوزه های علمیه چیست ؟

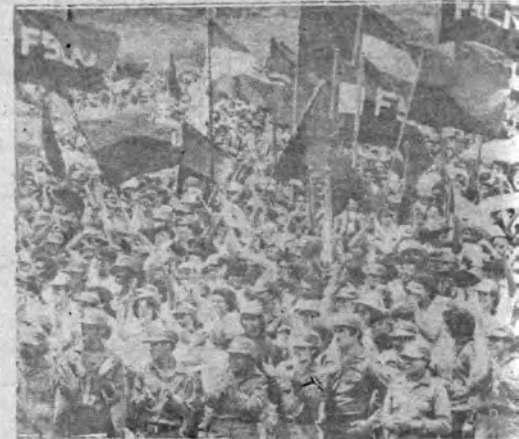
این روزها می بینیم کسانی منطق پیروی از امام حی وزنده را مطرح میکنند که اولاً " در زمان حیات امام نظرات سیاسی اجتماعی شان با نظریه های امام کاملاً متفاوت بوده بعنوان مثال در زمان حیات امام می گفتند ولی فقیه نمی تواند قیمت را تثبیت کند یا مالیات بگیرد ، یا به ظنزد دولت خدمتگزار دولت قیمت گذار می خوانند و ولی حاکم گویان ولی فقیه می تواند حتی توحید را هم تعطیل نماید .

ثانیاً : هدف از ولایت عامه یا مطلقه را که جهتش مقابله با خلا فقهی موجود بود به موضع گیری بر علیه مردم و نهاد های مردمی تبدیل نمودند . منظور ما م ولایت احکام حکومتی با احکام فردی بود و ایشان آموزشهای جاری بقیه در صفحه ۲

انتخابات نیکاراگوئه

ضربه،

شکست پایپروزی



انتخابات نیکاراگوئه تحت نظارت ۹۰۰۰ خارجی منجمله کارتر، واکنش‌های مختلفی را در محافل ایران بوجود آورد. عده‌ای، بسیار خوشحال شدند و عده‌ای تا ساف، برخی هم آنرا جبرتا ریخ‌دانستند... در این میان نیروهای دلسوز و انقلابی جا رسگردان می‌شدند و در پی‌ریشه‌یابی عمیقی هستند که چگونه این تحولات رخ داد. آیا عمده‌ضعف انقلابیون بود که کار دینجا رسیدن عمدتاً نقطه قوت امپریالیزم؟

● دخالت‌های آمریکا در نیکاراگوئه

جوتیلیفاتی رسانه‌های گروهی غرب چنین وانمود کردند که مخالفین، به‌راستی مقابله‌شان بود که آنرا مردم را کسب نمودند. این راستا بوش رئیس‌جمهور آمریکا گفته است، هرملتی که آزاد می‌شود از ما تشکر می‌کند، بعنوان مثال رومانی، چکسلواکی و نیکاراگوئه. ملت کوبا هم که در آینده به‌علت مخالفت‌های تبلیغاتی ما آزاد می‌شود حتماً از

وقتی صحیح است که دخالت‌های بنا روا وجود نداشته باشد. حال با این اعترافات که بوش و سنا توره‌ای مختلف کرده‌اند، چگونه می‌توان انتخابات نیکاراگوئه را از دادناست، آیا اعترافات خلبانی که پس از تحویل سلاح‌های ارسال‌شده آمریکا به کونترها، هواپیماهای در نیکاراگوئه سقوط کرد و طی مصاحبه‌ای به اعمال خود اعتراف نمود، دخالت آشکار مسلحانه آمریکا در نیکاراگوئه را نمی‌رساند؟ آیا سلسله عملیات کونترها با حمایت آمریکا و تحت نظر کارشناسان آمریکایی که ضربات سختی به روحیه و اقتصاد ملت نیکاراگوئه وارد آورد بخشی از دموکراسی فاشیستی آمریکا نبوده است؟ (رجوع کنید به مقاله دخالت‌های آمریکا در نیکاراگوئه در همین شماره).

آیا ارسال غیرقانونی اسلحه برای شورشیان کونترها توسط شورای امنیت ملی آمریکا، بحران عظیمی در درون آمریکا به وجود نیاورد و بوسیله اعتمادی مردم آمریکا نسبت به رئیس‌جمهور و اطرافیان‌ش را به دنبال نداشت؟

● مقاومت ساندنیست‌ها و

بحران درونی آمریکا

آمریکا معتقد است که به انقلاب نیکاراگوئه ضرباتی وارد آورده، ولی هنوز بحران‌های عمیقی که در درون آمریکا ایجا شده، از بین نرفته و هر روز که محاکمه‌ای ترتیب می‌دهند تا قضیه را رفوکندند، مسئله بدتر شده و بحران بی‌اعتمادی عمیق‌تری گرد و دروغ‌هایی بر دروغ‌های گذشته اضافه می‌شود.

آیا آمریکا با لای استفا ده از مواد مخدر در میان جوانان آمریکا باعث اضطراب نشأت گرفته از بی‌اعتمادی عمیق نسبت به نظام آمریکا نیست؟

درواقع امر انتخابات اخیر را نمی‌توان پیروزی آمریکا در نیکاراگوئه دانست. بلکه با این شیوه عملکرد در حقیقت و در سیر تاریخی این آمریکا است که در برابر ملتش و ملل جهان شکست می‌خورد.

● ضعف انقلابیون چه بود؟

گرچه به اعتراف آمریکا یها، عوامل خارجی در آنرا ساندنیست‌ها تا تیرگذاشت ولی عوامل خارجی، گرچه تعیین‌کننده‌اند ولی نمی‌توانند اساس و مبنا ی یک تحول باشند. باید دید ضعف‌های انقلابیون چه بوده و

ما تشکرخواهند کرد. و بدین سان دخالت‌های آمریکا در دیگر کشورها توجیه‌گشته و مشروعیت بین‌المللی پیدا می‌کند. این دخالت‌ها در حالی است که آمریکا هرگونه حمایت جمهوری اسلامی از مبارزات مردم منطقه منجمله مقاومت لبنان را تحت نام تروریسم و دخالت در دیگر کشورها محکوم می‌نماید.

شعار باطنی آمریکا این است:

"صدور کودتا، دخالت و دموکراسی‌های تحمیلی، آری ولی حمایت از مقاومت‌های مردمی و انقلابات، هرگز"

صدای آمریکا، پس از انتخابات اخیر در نیکاراگوئه، مصاحبه‌ای با سنا توره‌های آمریکا بی ترتیب داد. یکی از آنها شکارا علت پیروزی خانم چامورا در انتخابات را محاصره اقتصادی از طرف آمریکا دانست. سنا توره دیگر علت پیروزی را به حمایت آمریکا از شورشیان کونترها منتسب می‌کرد.

سنا توره دیگری گفت این فعالیت‌های سیاسی و دیپلماتیک ما بود که موجب پیروزی ما شد. برخی از روزنامه‌های غربی نیز علت پیروزی را به هیئت نظارت بین‌المللی (آمریکا) منتسب می‌نمودند.

آمریکا نیک می‌داند که در این ده سال گذشته، انقلاب نیکاراگوئه از حمایت مردمی برخوردار بوده و حتی در انتخابات اخیر هم مخالفین نتوانستند به پیروزی چشمگیری دست یابند و ساندنیست‌ها ۴۶٪ را بدست آوردند و این در حالی بود که آمریکا از همه امکانات خود برای پیروزی مخالفین استفاده نمود و فعالیت ۱۴ حزب مختلف را هماهنگ کرد.

آمریکا در شعار معتقد است، انتخابات



از کجا ضربه خورده ایم تا با جمع بندی صحیح راه آوردی برای آینده مان باشد .
آنچه تا کنون گفتیم عدم مشروعیت و حقانیت اقدامات آمریکا علیه سا ندن نیست ها بود ولی نقاط ضعف جبهه سا ندن نیست ها هم نبا یسد فراموش گردد .
در ریشه یابی این ضربه در میان نیروهای متعهد نظریه های وجودی و وجودی رده ذیل به شرح مختصر آنها می پردازیم .

۱- خوشبینی به شوروی و پروستریکا

گرچه جبهه سا ندن نیست ها یک جبهه مارکسیستی نیست ، ولی عوامل مارکسیست هم در آن وجود دارد . آنها توقع نداشتند که شوروی در برابر دخالت های آمریکا در نیکا را گواهی بدهد و تنها در همین رابطه سا ندن نیست ها انسجامی در برابر پروستریکای آقای گورباچف نداشته و به آن اعتراضی ننمودند و از همین عدم انسجام بود که ضربه پذیر گشتند . در حالیکه پروستریکا گرایش عمده اش به طرف غرب است تا آزادی ملت ها .

در حقیقت این عده در ریشه یابی ضربه معتقدند که هر عنصر عدالت طلب مارکسیستی که نتواند جوش رویونی و سنجش با غرب را از بطن مارکسیسم متوجه شود ، ضربه پذیر خواهد بود .

در اینجا منظور از رویونیسم گرایش آشکار به طرف غرب می باشد .

۲- پیروزی و مبدل شدن به اپوزیسیون قوی

برخی در ریشه یابی ، انتخابات اخیر را

برنامه آمریکا این بود که :

در دراز مدت انقلاب معنایی

مترادف با وحشت و دلهره پیدا کند و پایان این وحشت و دلهره هم مترادف با ضدا انقلاب بشود ، یعنی روی کار آمدن ضدا انقلاب به معنای پایان این وحشت باشد .

ضربه ای برای سا ندن نیست ها نمی دانند اینها معتقدند که اول عمل صالح برای جبهه سا ندن نیست همین بود که خود را محدود و منسجم نموده و با توجه به انبوه توطئه ها و عدم انسجام درونی ، تن به عمل گسترده ای چون اداره اجتماع در این شرایط ندهند و از این به بعد بصورت یک اپوزیسیون منسجم و قوی عمل کنند گرچه ظاهرا حکومت بدست آنان نیست ولی با قدرت سیاسی ، تشکیلاتی و پشتوانه مردمی و ۴۶٪ آرای که کسب نموده اند قادرند جریان تعیین کننده شوند و حکومت خانم چامورا را هم تابع و عرض خود نمایند . لازم به تذکر است که این ۴۶٪ آراء متعلق به مردمی است که علی رغم این همه توطئه به انقلاب وفادار مانده اند .

ثانیا احزاب ۱۴ گانه مخالف ، زمینیه مشترکی برای وحدت جز کسب حاکمیت نداشته و پس از رسیدن به حاکمیت ، اختلافاتشان بر سر نحوه اداره اجتماع شروع می گردد و مردم با پشت سر گذاشتن این تجربه ارزش واقعی سا ندن نیست ها پی خواهند برد .

ثالثا از برکات این شیوه برخورد هم این بود که در بین مردم برجسب قدرت طلبی و تضاد قدرت نخوردند و افکار عمومی دنیا را هم مسحور خضوع و خشوع خود نمودند .

۳- ریشه ضربه ، تبدیل حکومت به سازمان ندهی از زاق

برخی در ریشه یابی ضربه معتقدند که ضعف سا ندن نیست ها در این بود که عملا ، اداره حکومتشان صرفا به سازمان ندهی از زاق و نان و آب مردم تبدیل شده بود و از کارهای اصولی با زمانه بودند .

وقتی که اراغلی حکومت ، سازمان ندهی از زاق باشد ، در این راستا آمریکا پیشتر خواهد بود و بنا بر اخبار موشق ، آمریکا بی ها در روستاهای زیر سلطه کونترها با ریختن پول بسیار زیاد ، رفتارهای مردم را تا مین کرده بودند .

۴- پذیرش الگوی حکومتی غرب

برخی در ریشه یابی ضربه معتقدند که اشتباه سا ندن نیست ها در تن دادن به دمکراسی غربی و الگوی حکومتی غرب بود . در حالیکه میبایستی بدون تبلیغات و بدون توجه به تبلیغات غرب ، انقلابی عمل نموده و پشتوانه مردمی را هم در عمل صالحان کسب می نمودند

۵- تن دادن به نظارت غرب بر انتخابات

برخی در ریشه یابی ضربه معتقدند که اول سا ندن نیست ها از ابتدا روحیه دمکراتیک جبهه ای داشته اند ، از یابی آنها هم این بوده که در انتخابات پیروز خواهند شد و آمریکا و طرفدارانش را خلع منطبق خواهند کرد ، نا گفته نماند که آنها را رگران نیز حمایت مردمی از آنها را تا ثید می کردند ، منتهی علت ضربه این بود که به نظارت غرب بر انتخابات تن دادند و بیش از ۹۰۰۰ ناظر غربی همراه کارتر به نیکا را گواکسید شدند و این عمل موجب مشروعیت غرب در اذهان مردم شد و آراء سا ندن نیست ها را پایین آورد .

گرچه گفته می شود که توان جبهه سا ندن نیست بیش از این نبود ولی بهتر است یک انقلاب شهید و مجروح شود تا بگیری مشروعیت ضعیف گردد . در صورت اول بهتر می توانست مردم را بسیج کند .

۶- چپ روی در مقابله با اسرائیل

برخی در ریشه یابی ضربه حدس می زنند که یکی از اشتباهات سا ندن نیست ها قطعرا بطور رسمی با اسرائیل می باشد . توضیح اینکه با توجه به قوی بودن جامعه یهود در نیکا را گوا ، به نظر می رسد که همزمانی این دو عمل بیش از توان واقعی سا ندن نیست ها بود . و بهتر بود که رابطه با ساف را تدریجا و در محتوی رشد و گسترش می دادند و همزمان رابطه با اسرائیل را کم رنگ و بی رنگ می نمودند تا در شکست حساسیت های بی وجود نیاید .

خانم چامورا اولین صاحبه پس از انتخابات خود اعلام نمود که نیکا را گوا را بطور خود را با اسرائیل مجددا برقرار می نماید . محافل صهیونیستی و از جمله رادیو اسرائیل از این موضوع شدید استقبال نمودند . اخیرا نیز خانم چامورا از اسرائیل برای بازسازی سازمان اطلاعاتی نیکا را گوا دعوت نموده است .

بنظر می رسد که یکی از علل پیروزی ظاهری

فانمچا مورا همین را بطنه با اسرافیل بوده است ولذا آراء کسب شده نیز چندان اصالت ندارد. این عده معتقدند که این عمل ساندنیست ها متاثر از انقلاب اسلامی بوده است.

۷- جبهه ای بدون وحدت ایدئولوژیک

برخی در ریشه های بی ضربه معتقدند که ساندنیست ها جبهه ای غیر همگن بوده و نه یک حزب با وحدت ایدئولوژیک و کادرسازی منسجم. تنها نقطه مشترک آنها قبول ساندینیو به عنوان بنیاد نگذا ریک حرکت استقلال طلبانه ضد دیکتاتوری بوده است. اینها معتقدند که آنچه تا کنون ساندنیست ها را حفظ کرده بود

فرستادو حتی ریگان برای قانونی کردن کک به آنها لایحه ای به کنگره داد و اعضای شورای امنیت ملی آمریکا همچون الیور نورث و پوینت دکستر به این کمک ها اعتراف کرده اند. آمریکا برای هماهنگی هر چه بیشتر همسایگان نیکا را گوا در سرکوب انقلاب آن کشور در هندوراس به یک کودتا دست زد و ژنرال آلوارز دستگیر و تبعید شد. نکته جالب آن است که آلوارز توسط سیا بقدرت رسید و در سه سال قبل از کودتا استراتژی آمریکا را به خوبی اجرا کرده بود ولی آمریکا به عنصری احتیاج داشت که نه تنها وابسته به آمریکا باشد بلکه عمیقاً استراتژی آمریکا را درک کرده باشد و بتواند خود را با ساندنیست ها و بدون نیاز به دستورات مداوم حاصل آن خط مشی باشد.

● هدف آمریکا

جنگ است و سرکوب و نه صلح و آزادی

بنظر می رسد که خط آمریکا توان تحمل یک کشور انقلابی در نیمکره خود را نداشته و ندارد و لذا برای سقوط آن برنامه ریزی کرده و می کند. "رتور کروز" سفیر نیکا را گوا دروا شنگتن که در سال ۱۹۸۲ به آمریکا پناهنده شد در واشنگتن گفت: "آمریکا هرگز اجازه نخواهد داد که یک

با در نظر گرفتن مسائل فوق بنظر می رسد که ماهیت انتخابات اخیر همانا دام استراتژی "جنگ و سرکوب" است، نه "صلح و آزادی" آمریکا پس از جنگ ویتنام دست به یک سری جمع بندی ها زد و در نهایت به استراتژی "جنگ خفیف" رسید. در این جمع بندی ها آمریکا دخالت خود در ویتنام را اساساً مشروع دانسته ولی معتقد است که در نحوه عمل کردن اشتباهاتی داشته که در سرکوب های بعدی نباید تکرار گردد.

آنچه مسلم است در نیکا را گوئه منسجم ترین شکل

ساندننیست ها هستند و احزاب مخالف بطور مقطعی و در خط سرنگونی

ساندننیست ها با هم متحد شده اند

ولی بر سر نحوه اداره مملکت اختلافاتشان شروع

خواهد شد و انشعاباتی را بدنبال خواهد داشت

شیوه های ملی و روحیه تحمل عقاید مختلف و پختگی سیاسی آنها بوده است. آنها دشمن داخلی خود را تنها کسانی می دانند که مبارزه مسلحانه کنند و حتی "ادن پاستورا" رهبر سابق کونتراها پس از قطع رابطه با کونتراها، آزادانه در شهرها به فعالیت انتخاباتی پرداخت و کسی را بازجویی هم نکرد.



● مقاومت نیکا را گوا و "جنگ خفیف"

استراتژی "جنگ خفیف" یک جنگ همه جانبه است و ولی عمده ابعاد آن نامرئی می باشد. در این استراتژی عملیات نظامی کلیه اعمال اطلاعاتی، سیاسی، تبلیغاتی، اقتصادی و جاسوسی را تحت الشعاع خود قرار می دهد ولیکن اولویت با عمل نظامی نیست. با یددقت داشت که کلیه اعمال فوق ماهیتی نظامی داشته و تحت پوشش دخالت نظامی آمریکا می باشد، منتی این دخالت بخاطر ترس از مردم مستقیم نخواهد بود. نظیر حمایت آمریکا از صدام و رجوی و تجا و زبه ایران و حمایت آمریکا از هندوراس و کاستاریکا و شورشیان کونترا.

دولت در نیکا را گوا یا هر جای دیگر آمریکا مرکزی یا کارائیب از نظر سیاسی یا اقتصادی مستقل شود. لذا هر تلاشی برای این استقلال بیفایده است و منقطعاً جانب با زنده را نخواهم گرفت.

آمریکا شعار دمکراسی را به حربه ای علیه انقلابات تبدیل کرده است و الا علاقه ای به آنان ندارد، چرا که آمریکا در لبنان و آفریقا جنوبی و سرزمینهای اشغال شده مصلحت خود را در دمکراسی نمی بیند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران بارها مردم با خون خود با مرحوم امام خمینی بیعت کردند ولی آمریکا مصلحت خود را در حمایت از انقلاب اسلامی ندید.

در این استراتژی آمریکا به نحوی عمل کرده و می کند که کلیه افراد در یک کشور انقلابی احساس جنگ کنند و دخالت آشکارا حتمی و قریب الوقوع بدانند، بطوریکه در نیکا را گوا این کار را انجام دادند. (رجوع شود به استراتژی "جنگ خفیف" در معرفی کتاب "جنگ رویاها" در راه مجاهد شماره ۵۷). مطالعه این استراتژی نشان می دهد که هدف آمریکا در نیکا را گوا نهادن ماکمل نیروهای استقلال طلبانه انقلابی است و نه صلح و آزادی و انتخابات اخیر مرحله ای

آمریکا علیه مردم از انقلاب نیکا را گوا، شورشیان کونترا را مورد حمایت خود قرار داد. برای آنها اسلحه و کارشناس

۸- ویژگیهای خاص نیکا را گوا

برخی در رابطه با ریشه های فوق معتقدند که انقلاب نیکا را گوا از ویژگیهایی برخوردار است که نمی توان آنرا در قالب تحلیلی خاص گنجانند.

بعنوان مثال در نیکا را گوا به تمام اجزای که در انتخابات ریاست جمهوری موفق نمی شدند یک کرسی در مجلس داده می شد.

ساندننیست ها در برابر آمریکا از شعراهای تندپرهیز داشتند و همیشه حالت دفاعی، همراه با دیپلماسی قوی به خود می گرفتند. آنها حتی خلبان آمریکایی هواپیمای ساقط شده را پس از چند روز با زدا داشت و ممانعت از زدا کردند در حالی که خود را اعتراف کرده برای کونتراها اسلحه می پرده است.

بودا زاین استراتژی .

برنامه آمریکا این بود که :

در درازمدت انقلاب معنایی مترادف با وحشت و دلهره پیدا کند و پایان این وحشت و دلهره هم مترادف با ضدا انقلاب بشود یعنی روی کار آمدن ضدا انقلاب به معنای پایان این وحشت باشد .

هدف آمریکا این بود که وجود صفر جیره بندی کمبود و امثال آن به عنوان بخشی از موجودیت انقلاب ترسیم شود، یعنی انقلاب همین است و بس . و اگر انقلاب از بین برود، صفا هم از بین خواهد رفت و کورن فلکس و شکر و بنزین بدون کوپن خواهد بود و جیره بندی تمام خواهد شد .

هدف آمریکا این است که در نهایت یک پیام را به ذهن مردم متبادر کند و آن این است که : " اگر ساندنیست ها نباشند، زندگی ما بهتر است . پس ضدا انقلاب باید پیروز شود . "

● تجاوز نظامی آمریکا حتمی است

پیش بینی ما این است که خط آمریکا در نیکا را گواهمان گسترش شورشیان کونتراست از قرائن چنین برمی آید که آنها با نظارت آمریکا بصورت فرد فرد وارد نیکا را گواخواهند شد و شبکه های اطلاعاتی و ترورشهری تشکیل خواهند داد .

ابتدا خانم چا مورا ارتش را از کا درهای ساندنیست تصفیه و پس از آن ساندنیست ها را خلع سلاح خواهند نمود و شبکه های فوق الذکر پس از شناسایی سران و کا درها آنها را ترور خواهند کرد .

این همان خطی است که تروریزم آمریکایی در ایران علیه کا درهای انقلاب دنبال نمود . آنچه مسلم است در نیکا را گوا منجم ترین شکل ساندنیست ها هستند و احزاب مخالف بطور مقطعی و در خط سرنگونی ساندنیست ها با هم متحد شده اند ولی بر سر نحوه اداره مملکت اختلافاتشان شروع خواهد شد و اشعایاتی را دنبال خواهند داشت .

در این سیر جراحی که وابستگی بیشتری به آمریکا دارد در مقابل بله با مردم انقلابی دست توسل بسوی ارتش آمریکا دراز کرده و همچون پاناما خواهان دخالت نظامی میشود . ارتش آمریکا هم به اعتبار این دعوت نامه نیکا را گوا را اشغال و کا ر قلع و قمع انقلابیون را به خیال خودیکسره خواهد کرد .

به یقین خط آمریکا در نیکا را گوا همان تداوم دخالت در ویتنام است و تا زمانیکه

آمریکا دخالت خود در ویتنام را مشروع بداند ، هرگونه جمع بندی در راستای جنگ و تجاوز و دخالت است و این روند زمانی تغییر می کند که آمریکا دخالت خود را در ویتنام نامشروع دانسته و آنرا اعلام نماید .

مسلمانان در این دخالت ها بحران هایی گریبانیگیر آمریکا میشود که از بحران ناشی از جنگ ویتنام نیز عمیقتر خواهد بود چنان که در قضیه نیکا را گوا دیدیم و شد .

ما روحشنا که اعتیاد جوانان آمریکایی به مواد مخدر، چیزی جز واکنش بی اعتمادی مردم به نظام دروغ پرده آمریکا نیست . دروغ آشکار و بزرگ نظام آمریکا در قضیه

عیاربا انقلاب نیکا را گوا قرا ر گرفته است . ما امیدواریم که ساندنیست ها که از پختگی سیاسی برخوردارند، هوشیاری انقلابی خود را در برابر استراتژی "جنگ خفیف" حفظ نموده و با لایرند .

جای امیدواری است که یکی از شخصیت های انقلاب نیکا را گوا اخیرا بدین مضمون گفته است :

" ما میدانیم که ممکن است پس از این تحولات، یک ترور ساختگی، یک با زجویی ساختگی، یک اعترافات ساختگی و یک سرکوب واقعی از ساندنیست ها در میان باشد " گرچه تحلیل واقعی از ضربه، شکست یا



با اصطلاح ایران - کونترابرسی پوشیده نیست .

● سخنی با خانم چا مورا

این سؤال وجود دارد که خانم چا مورا که با سوموزا مبارزه می کرد و در این راه شوهرش به شهادت رسید و خود نیز تا ۲ سال عضوکامبینه ساندنیست ها بوده و اما دوپسرش هم، هم اکنون از اعضا برجسته ساندنیست ها می باشند چگونه ممکن است در خط آمریکا عمل کنند . ممکن است خود نیز متوجه استراتژی جدید آمریکا نباشد . در استراتژی "جنگ خفیف" طراحان آمریکایی چنین جمع بندی کرده اند که در ویتنام آلترنا تیو یا نتی ترا انقلاب اشخاص و جریان فاسدی بودند که پایگاه های مردم نداشتند در حالیکه برای انهدام یک انقلاب با یستی به آلترنا تیوی تکیه کرد که از "مشروعیت" و "ثبات" و "ارزش" برخوردار باشد .

خانم چا مورا ممکن است خود فروخته هم نباشد ولی به علتی در بستریک جنگ تمام

پیش بینی ما این است که

خط آمریکا در نیکا را گوا همان

گسترش

شورشیان کونتراست .

پیروزی را با بد خود انقلابیون نیکا را گوا ارائه دهند و مشتاقانه منتظر آن هستیم ولی این امر مانع از بررسی ما نخواهد شد .

سال دوازدهم انقلاب، شرایط جدیدی است که با سالهای گذشته انقلاب بسیار متفاوت است. هم شرایط جهانی بخاطر تغییر سیستم سیاسی بلوک شرق و جنبش‌هایی که در این کشورها بوجود آمده، در حال تحول است و هم شرایط داخلی بخاطر پذیرفتن قطعنامه، استعفای آیت‌الله العظمی منتظری، فوت حضرت امام‌مقدس‌سره شریف، تغییر قانون اساسی، رهبریت نظام آقای خامنه‌ای، ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی و تصویب اولین برنامه ۵ ساله، تحول یافته است. بنابراین نظریه‌ها و تحلیل‌های مختلفی درباره شرایط فعلی، مسئله اصلی و راه حل آن مطرح می‌گردد، نیازمندان و دلسوزان هم بدنبال آن هستند که تا تحلیل واقعی از شرایط جدید دست آورند. ما هم بدنبال

که می‌بایست با سرمایه‌گذاری و نیروی انسانی خارجی، تا سیاست ارز و رزرو را همچون پالایشگاه، نیروگاه و سد را احداث نمود و با ارزی که توسط این تا سیاست بدست می‌آید، کارخانجات را با ظرفیت کامل بکار انداخت و تولید کرد تا مشکل گران‌تری و تورم را حل نمود. در این خط مشی ۴ موضوع نهفته است که باید یکایک آنها را مطرح کرد و در باره آنها سخن گفت که آنها عبارتند از:

- ۱- اصلی‌ترین مسئله انقلاب، مسئله اقتصادی است.
- ۲- مسائل اقتصادی، با شیوه‌های اقتصادی حل می‌گردد.
- ۳- بدست آوردن ارز محرک اصلی تولید است.
- ۴- برای بدست آوردن ارز، باید از شرکت‌های خارجی کمک گرفت.

در زمانیکه حکومت کافر عراق به ایران تهاجم کرد و منطقه وسیعی را در طول مرز به اشغال خود درآورد، اشغال و تهاجم اصلی‌ترین مسئله انقلاب بود. چرا که اگر در دفع تهاجم فعال نمی‌شدیم و عمده نیروها یمان را در این راه به کار نمی‌گرفتیم، دیگر نه سرزمین اسلامی و نه نظام اسلامی بود تا بخوایم مسائل جامعه را حل کرده و آرامانها را تحقق دهیم. و اینکه می‌گفتیم جنگ مسئله اصلی است به این معنا بود که عمده نیروها و امکانات و سیاستها در جهت دفع تهاجم و آزادسازی خاک اسلامی قرار گیرد و در کنار حل این مشکل، دیگر مشکلات را حل کنیم. برای اینکه ببینیم در حال حاضر چه مسئله‌ای، مسئله اصلی است. باید ریشه و عامل مسائل فعلی را پیدا کنیم. باید ببینیم کدام مسئله است که اگر آن حل نشود مسائل دیگر حل نخواهد شد.

مسئله اصلی و راه حل آن

مقاله زیر نامهای است که از خوانندگان برای راه مجاهد ارسال شده است که بدلیل مفید بودن مطالب آن ذیلا منتشر می‌گردد.

تحلیل واقعی ترا از شرایط فعلی، بر آن شدیم تا به نیاز خود و دیگر نیازمندان در حد توان پاسخ دهیم، با شدت به یاری خدا در جهت حفظ، تعمیق و گسترش انقلاب فعال شویم.

بعد از پذیرش قطعنامه عده‌ای معتقد بر این شدند که اصلی‌ترین مسئله انقلاب، مسئله اقتصادی است و برای حل این مسئله باید مردم و دولت در جهت تولید فعال شوند و همه امکانات را باید در این جهت بکار گرفت. تولید صنایع در گرو بدست آوردن ارز می‌باشد و ارز بدست نخواهد آمد مگر اینکه تا سیاست ارز و رمانند تا سیاست نفت، پتروشیمی، گاز، فولاد و امثالهم با زسازی و گسترش داده شوند این تا سیاست هم بخاطر تکنولوژی پیچیده و مخارج هنگفت می‌بایست با نیروی انسانی و سرمایه شرکت‌های خارجی البته با شرایطی خاص ساخته شود. حال اگر مسیر این خط مشی را از ابتدا به انتها طی کنیم، چنین می‌شود

۱- آیا اصلی‌ترین مسئله انقلاب، مشکلات اقتصادی است؟

مسئله اصلی هر انقلاب و نهضت، مسئله ایست که اگر آن حل نشود، هیچ مسئله دیگری حل نخواهد گردید و اگر آن مسئله حل شود، راه برای حل مسائل دیگر هموار می‌گردد.

قبل از پیروزی انقلاب، مسئله اصلی نهضت، رژیم شاهنشاهی بود. تا زمانی که این رژیم وجود داشت، مسائل دیگر همچون وابستگی اقتصادی، سیاسی، نظامی، عدم آزادی، ظلم‌های اجتماعی، فساد اداری، فساد جنسی، ناهنجاریها حل نمی‌گردید. زیرا که عامل و مروج همه این ظلم‌ها، فسادها و خرابیها خود رژیم شاه بود.

عده‌ای که در آن زمان راه ترکستان را می‌پیمودند، ما رکبیتها را مسئله اصلی انقلاب دانسته و می‌گفتند اینها با تبلیغ و ترویج جوانان را به سمت ما رکیسم کشانده و در حال افزایش می‌باشند. اگر حکومت شاه ضعیف شود اینها تقویت خواهند شد.

باید ریشه‌های انفعال، کناره‌گیری، بی‌تفاوتی جوانان دلسوز و مسلمان را پیدا کرد که برای تداوم انقلاب تلاش کردند و از مدرک مدرسه و دانشگاه دل‌کنند و جبهه‌ها را مدرسه و دانشگاه خود قرار دادند. خون دادند و در فکر مایشین و خانه نبودند. باید ریشه رفاه طلبی کسانیکه فقط به پیروزی انقلاب و حفظ جمهوری اسلامی می‌اندیشیدند را پیدا کرد. باید ریشه فساد اداری، مصرف‌زدگی، تجمل‌گرایی، بدحجابی، پانکیسم، فساد جنسی، اعتیاد، ثروت‌طلبی، گران‌فروشی، کاهش تولید و عدم خودکفایی را پیدا نمود.

ریشه‌های اینها قطعاً اقتصادی نیست بلکه در شناختن عمق مکتب است. حضرت امام "ره" در یکی دو سال آخر عمر پربرکتشان بسیار روی شناخت و مرزبندی اسلام واقعی و اسلام ساختگی تاکید داشتند. ایشان برای این منظور اصطلاح بسیار رجا و پرمعنا ی اسلام ناب محمدی و اسلام آمریکایی را به کار می‌بردند.

جهت تداوم راه‌ها ما مبادیان دوا سلام را شناخت تا ناخواسته و نداشتن بسوی اسلام آمریکا بی حرکت نکنیم، اسلام ناب محمدی است که از طرف حضرت محمد آفریده شده، اسلامی است که از خدا شروع می‌کند و تنها یقینش هم‌بند خدا می‌رسد، اسلامی که قرآن، محور و شاخص شناخت دین خداست، عینیت و تحققش زندگی پر از مبارزه، سادگی زیستی، سیاست جوشیده از متن دین است، خلوص، صداقت حضرت محمد (ص) می‌باشد اسلامی که احکام فریضه و پویا و تابع اصول و اهداف الهی است.

اسلام آمریکا بی، اسلام ساخته و پرداخته شیطان است، اسلامی که مردم را از خدا، سیاست را از دین، عقل را از ایمان، مادیات را از معنویات، امت را از امام، نظام را از نهضت فروریخته و اصول و خلاصه همه را از هم جدا می‌کند. اسلامی است که علم، تخصص، ابزار، مالکیت اکثریت و از همه مهمتر انسان را مستقل و جدا از خدا مطرح نموده و یا به عبارت دیگر همه اینها را ملاک و خدا می‌کند.

البته همه اینها توضیح بسیار لازم دارد که از حوصله این مقاله خارج است.

سخن از ریشه نفع‌اندک بود که آنها را گیر و نارسایی در ایدئولوژی دانستیم.

وقتی ملاک و ضابطه اسلامی برای سیاست، اقتصاد و همه ابعاد حکومت بطور مشخص و صریح وجود نداشته باشد نگاه:

۱- سلیقه‌های شخصی حاکم بر انقلاب می‌شود مسئولین گاه به چپ روی و گاه به راست روی می‌افتند و مصلحت‌گرایان و مشکلی می‌گردند، بطوری که یک تحلیل و راه‌وروش در یک زمان بطور مطلق نفی و طرفداری می‌شود و در زمان دیگر همان راه‌وروش توسط همان افراد اثبات و پذیرفته می‌گردد.

چنانچه چندبار با یک کشور را بطنه و قطع را بطنه می‌گردند و یا فردی که الگوی تمام‌عیار گشته یکباره کوبیده و طرفداری می‌شود. این مواضع ضد و نقیض باعث بی‌اعتمادی مردم نسبت به مسئولین گردیده است.

۲- معیارهای غربی و شرقی جای خالی معیارهای جامعه را پر کرده و راهنمای عمل می‌گردند و چون غرب و شرق بهترین تحقق‌دهنده آن معیارها هستند، بتدریج آقای غرب و یا شرق پذیرفته می‌شود چنانچه نظم ارتشهای غربی بعنوان الگوی نیروهای نظامی انقلاب پیشینها شده و یا کشورهای بی‌مانند ژاپن و آلمان بعنوان الگوی اقتصادی مطرح گشته‌اند.

۳- راه‌های بجا یا بطنه حاکمیت پیدا کرده، باندبازی در تشکیلات رایج گشته و در نتیجه پارتی‌بازی و تبعیض متداول می‌شود.

۴- راه انقلاب برای مسئولین تاریک و مبهم شده نتیجتاً شیوه‌یقینی برای حل مسائل نداشته و قاطعیت در برخورد با مسائل از آنها گرفته می‌شود.

۵- اعمال و مواضع به اشخاص و گروه‌ها سنجیده می‌شوند نه شخص و گروه به مواضع و اعمالش در این صورت اگر کسی تنها شعار بدهد و تملق گوئی کند هر عملی که از او سرزند مورد تأیید واقع می‌شود و اگر فردی مستقل و انتقادگر باشد هر کاری که انجام دهد و هر حرفی که بزند مارتک چپ و راست می‌خورد. چنانچه در زمان دولت موقت وقتی با برزیل همکاری می‌شد، رئیس‌جمهور آمریکا در الجزایر مذاکره شد، آن دولت را بخاطر اینگونه برخوردها و مواضع لیبرال، غرب‌گرا و غیر انقلابی‌ها میدانند ولی وقتی آقای مهاجرانی با صراحت

مسئله اصلی انقلاب و نهضت مسئله ای است که اگر آن حل نشود،

هیچ مسئله دیگری حل نخواهد گردید

و اگر آن مسئله حل شود،

راه برای حل مسائل دیگر هموار می‌گردد.

عده‌ای شرکت‌های صنعتی، کشاورزی و بازرگانی غربی را شرکت‌های

صرفاً " اقتصادی و برخوردارهای سیاسی و نظامی دولت‌های غربی را

مستقل از این شرکت‌ها می‌دانند.

در حالیکه دولت و حکومت‌های غربی توسط صاحبان این شرکت‌ها که

سرمایه‌داران بزرگ هستند روی کار می‌آیند.

پیشنهاد مذکور مستقیم با آمریکا را می‌دهد نه تنها القاب فوق منتسب نمی‌شود بلکه به اسم آزادی، از طرح نظریه‌های آمریکا بی

ایشان جلوگیری نمی‌گردد، البته در این مثال قصد تأیید دولت موقت و کوبیدن آقای مهاجرانی نیست.

۶- مسائل و مشکلات اجتماعی همچون اعتیاد، بدحجابی، پانکیسم بطور ریشه‌ای حل نگردیده بلکه با شناختن ریشه‌های این مسائل و نداشتن شیوه‌های اصولی، به دام ساده‌اندیشی و ساده‌گزینی افتاده و با برخوردهای فیزیکی نه تنها اینگونه مسائل حل نشده، بلکه باعث افزایش و پیچیده‌تر شدن آنها نیز می‌گردد. چنانچه فساد جنسی، بدحجابی پانکیسم و اعتیادها برخوردهای نامتناسب روز بروز حادث گردیده است.

۲- آیا مسائل اقتصادی با شیوه‌های اقتصادی حل می‌گردد؟

البته منکران این نمیتوان شد که مشکلات اقتصادی بزرگی وجود دارد. گرانی و تورم برگردیده مردم محروم و مستضعف فشا رمی‌آورد. این فشا ر موقعی طاقت فرسا می‌شود که انگیزه انسان کاهش می‌یابد.

با توجه به اینکه اقتصاد دیک جامعه، زیربنای ساخت آن جامعه را تشکیل نداده و حتی مسائل و مشکلات اقتصادی ریشه غیر اقتصادی دارند افول و رشد اقتصاد را با ید در انگیزه‌ها و مکتبی که در پشت آن اقتصاد قرار گرفته پیدا نمود. اگر انگیزه‌ها، کثرت طلبی، رفاه طلبی و منفعت طلبی بوده، رشد جامعه و عدالت اجتماعی مطرح نباشد، آنگاه کوشش برای این

است که با هر روش ظالمانه‌ای پول به چنگ آورد.

اگر انگیزه‌ها خودکفایی، از بین بردن وابستگی اقتصادی و مقابله با استکبار باشد آنگاه جمیع نیروها در جهت تولید فعال خواهند شد. مصرف غیر ضروری کاهش یافته، قناعت مرسوم گشته و اعمال کاری و کم‌کاری منسوخ می‌گردد. بنا بر این باید انگیزه سودجویی و منفعت طلبی را به انگیزه الهی و انقلابی تبدیل کرد.

بعد از انگیزه، اصول مکتب و ایدئولوژی مطرح است. در اقتصاد اسلامی، خدا مالکی، اصل و محور است و همه موضوعات اقتصادی حول این محور قرار دارد. "ولله ملک السموات والارض و ما بینهما" آسمانها و زمین و هر آنچه بین آنهاست به خدا وندتعلق دارد و خدا وند صاحب

و فرما نروای آنهاست، این واقعیت حاکم بر جهان است و از این حکومت نمی شود فرار کرد. "ولایمکن الفرار من حکومتک". پس اگر بخواهیم رشد و تعالی پیدا کرده و مسائل اقتصادیمان را حل کنیم باید واقعتی که خدا مالک همه چیز است را بپذیریم و تسلیم آن "واحد" گردیم و گرنه هلاک خواهیم شد. "الهیکم التکاثر". البته صرف شعار مالک اصلی خداست، مسئله ای از ما حل نخواهد کرد. بلکه در عمل همه چیز را مانند خدا بدانیم که بهر روزی نزد ماست. ملک را مانند الهی دیدن تا اینکه انسان را مالک اصلی دانستن، تفاوت از زمین تا آسمان است. اگر در صنعت، کشاورزی و بازرگانی به مالکیت خصوصی و دولتتاری اصلاح بدیم آنگاه سیستم اقتصادی غرب تحقق پیدا می کند و سیستم اقتصادی شرق، البته مبنا و اساس هر دو یکی است و آن اصلیت دادن و مالک اصلی قرار دادن غیر خداست.

مسائل و مشکلات اجتماعی

همچون اعتیاد، بدحجابی، پانکیسم

بطور ریشه ای حل نگردیده

بلکه با نشناختن ریشه های

این مسائل و نداشتن

شیوه های اصولی به دام ساده اندیشی

و ساده گزینی افتاده

و با برخورد های فیزیکی

نه تنها

اینگونه مسائل حل نشده

بلکه باعث

افزایش و پیچیده تر شدن آنها نیز

میگردد.

یکی از ضعف های اقتصادی ما از اول انقلاب تا بحال این بوده است که در جهت تحقق اصل خدا مالکی بطور مستمر و همه جانبه فعال نبوده ایم. عدم برخورد قاطعانه با محتکرین، گران فروشان، واسطه گران و دلالان، برگرداندن اموال مصدوره شده به صاحبان قبلی، تصویب نشدن قانون کار، اصلیت دادن به مالکیت خصوصی و نقش انحصاری دولت در جاهایی که مردم می توانستند مشارکت داشته باشند. ما نند صادرات، واردات و توزیع بعضی از کالاها از اصلیت دادن به مالکیت دولتی نشأت گرفته است.

تحقق اصل خدا مالکی در صنعت این می شود که اولاً کالاهایی تولید شود که نیاز استراتژی انقلاب باشد. ثانیاً مدیریت بدست افراد انقلابی آموزش دیده قرار گیرد. ثالثاً کارگران در مواقع تولید شریک گردند.

تحقق اصل خدا مالکی در بازرگانی این است که اجناس لوکس غیر ضروری به داخل کشور وارد نگردد، توزیع بر اساس نیاز واقعی افراد باشد و وابسته گی به نفت قطع گردد. صادرات و واردات در جهت کمک به مستضعفین و انقلابیون جهان و مبارزه با مستکبرین و متجاوزین جهانی باشد.

بنابراین با شیوه های اقتصادی نمی توان مسائل اقتصادی را بطور بنیادی حل کرد و باید قبل از هر چیز به انگیزه و ایدئولوژی توجه کرد و سعی نمود شیوه ها در کالاهای آنها باشد.

۳- آیا تولید وابسته به رز است؟

آن چیزی که در اقتصاد آشکارا روبدیهی است و همه بر آن متفق القولند این است که برای احیای اقتصاد باید تولید کرد. ولی برای تولید باید دید که از کجا می توان تولید کرد؟ از صنعت یا کشاورزی؟ عده ای معتقدند که از صنعت باید شروع کرد زیرا که رشد کشاورزی هم در صنعت است و بدون مکاتبه نیزه کردن کشاورزی در این بخش از اقتصاد هم نمی توانیم رشد کنیم و خود کفا شویم.

اگر ما بخواهیم قدم اول را در صنعت برداریم و از صنعت به کشاورزی برسیم، نیاز زهنگفت به ارتزوتکنولوژی غرب خواهیم داشت و این راهی است که از وابسته تر شدن به نفت و کوتاه آمدن در مقابل کشورهای غربی می گذرد و این سرابی است که هیچگاه ما را به سر منزل مقصود نخواهد رساند.

حالا اگر کشاورزی را مقدم بر صنعت قرار دهیم نیازی چندانی به ارتزوتکنولوژی غرب

نخواهیم داشت، چون زمین قابل کشت و آبهای سطحی در ایران فراوان است، زمینها را زراعت بسیار آسان کرده می باشد و ملی متاسفانه از یک طرف قسمت اعظم آنها به هدر می رود و بسیاری از زمینها کشت نمی شود. و از طرف دیگر بخش طرشیوه های نادرست و غیر علمی، با زده محصولات بسیار بیابان است، بطوریکه تولید گندم در ایران بطور متوسط یک تن در هکتار، ولی در اروپا تا ۴ تن در هکتار می رسد و همچنین ذخایر آب لاقوه صید ماهی از دریاها، آبگیرها و کارگاه های پرورش ماهی سالانه ۴۰۰ هزار تن می باشد و ملی چیزی کمتر از یک دهم این مقدار صید می شود و یا اینکه با عدم نظارت و کنترل کافی بر جنگلها سال به سال مساحت جنگل های ایران کمتر می گردد و خود بخوان حدیث مفصل از این مجمل. خلاصه اینکه با داشتن زمین خوب، وضع کشاورزی بسیار ضعیف است و در نتیجه باید در بعد اقتصاد عمده نیروها یمان را در تولید کشاورزی بکار ببریم و به تبع آن، صنایعی که در کشاورزی بکار می رود را تقویت نمائیم. در این روند باید یک اصل را رعایت نمود و آن، اینکه کالاهایی را مصرف کنیم که خود تولید کرده باشیم و کالاهایی را تولید کنیم که تسلط فنی کافی بر ساخت آن داشته باشیم. اگر در کشاورزی سرمایه گذاری کنیم، بطور جد فعال شویم بطوریکه کشاورزی یک شغل پردرآمدی گردد آنگاه سیر مهاجرت از شهرهای بزرگ به سمت روستا و شهرهای کوچک شروع می شود که دهها مسئله اقتصادی و اجتماعی در لوای این هجرت به روستا حل می گردد.

۴- آیا شرکتهای خارجی در حل مسائل اقتصادی ما را کمک خواهند کرد؟

عده ای شرکتهای صنعتی، کشاورزی و بازرگانی غربی را شرکتهای بی طرف اقتصادی و برخورد های سیاسی و نظامی دولتهای غرب را مستقل از این شرکتهای می دانند. در حالی که دولت و حکومت های غربی توسط صاحبان این شرکتهای که سرمایه داران بزرگ هستند روی کار می آیند. صاحبان این شرکتهای، کسانی را روی کار می آورند که حامی منافع آنها باشند و باعث افزایش سود سرمایه آنها گردند. دولتی که نتواند منافع آنها را حفظ کند با اهرمهای که در دست دارند آنها را سرنگون می کنند.

در آمریکا دو حزب پر قدرت جمهوریخواه و دمکرات توسط سرمایه داران بزرگ نفتی، بانکی و نظامی بوجود آمده و تا مین می گردند. ریاست جمهوری و اکثر اعضای دولت و کنگره

به این دو حزب تعلق دارند، بنا بر این همیشه سیاست حکومت آمریکا در حمایت و گسترش منافع سرمایه داران خواهد بود.

منافع شرکت‌های غربی بخاطر فرامی‌تسی بودن آنها، وابسته به یکدیگر است و در نتیجه حکومتها برای حفظ منافع شرکتها ملزم می‌گردند تا سیاست هماهنگ و واحدی را در پیش گیرند تا بدانجا که در زمینه اقتصاد با زار مشترک و در زمینه نظامی ناتورا تشکیل داده اند و در پی آنند که از سال ۱۹۹۲ اروپای متحده را تشکیل دهند.

آن چیزی که برای این شرکتها و حکومتها مطرح است، منافع می‌باشد و برای حفظ و گسترش منافع دست به توطئه‌ها و دسیسه‌های مختلف می‌زنند. گاهی از طریق جنگ، درگیری سیاسی و تحریم اقتصادی اهداف خود را دنبال می‌کنند و گاهی هم به اسم شرکت اقتصاد و رابطه سیاسی نیات شوم خود را تعقیب می‌کنند.

ماهیت آنها و توطئه‌ها نشان در درگیریها سیاسی، اقتصادی و نظامی آشکار است ولی اگر از درمشارکت وارد شوند، توطئه‌ها نشان پیچیده می‌شود. خلاصه اینکه ماهیت آنها سودجویی، سلطه طلبی و غارتگری است چه بصورت دشمن درآیند، چه بصورت دوست.

آنها به اسم مجری طرحهای اقتصادی وبه

دنبال آن سیاست و فرهنگ، آن کشور را به خود وابسته می‌کنند، تا هم ز طرح سود ببرند و هم در دراز مدت بتوانند آن کشور را تصرف کنند بطوریکه با اجرای یک یا چند طرح زمینه را برای طرحهای دیگر آماده کنند. آنها در حالی اهداف خود را مخفی نگه میدارند، تلاش می‌کنند تا کشورهای جهان سوم که طرحها در آنجا انجام می‌شود را متقاعد کنند که از این شرکتها بجز منافع بسیار سود می‌برند.

در سال ۱۳۸۲ ه.ش، دارسی امتیاز استخراج نفت را از ایران گرفت و بعد از چند سال این امتیاز به شرکت نفت انگلیس واگذار شد تا پس از فروش ۱۶٪ از درآمد آن را عاید دولت ایران گرداند. استعمار انگلیس این هدف را دنبال می‌کرد که اولاً از فروش نفت ایران، سود کلانی خواهد برد، ثانیاً تا سیاست نفتی ایران را وابسته به خود خواهد کرد تا از آن در جهت اهداف سیاسی اقتصادی و نظامی خود استفاده کند. و هم بازاری برای فروش قطعات ماشین آلات آن تا سیاست درست کند. ثالثاً این طرح را زمینه‌ای برای اجرای طرحهای دیگر اقتصادی در ایران قرار دهد. رابعاً مانع از رشد علمی و صنعتی در ایران گردد.

آنها و نمود می‌گردند که در این سرمایه -

گذاری عمدتاً طرف ایرانی سود می‌برد، زیرا که ایران بدون شرکت‌های خارجی نمیتواند چاه نفت حفر کرده و نفت استخراج نماید و در نتیجه در آمدی از منافع نفت نخواهد داشت درحالیکه در این صورت بدون سرمایه گذاری نمیتوانند در آمد ارزی داشته باشند.

شرکت نفت انگلیس با غارت نفت ایران و وابسته کردن صنعت نفت به اهداف خود رسید. شرکت نفت انگلیس یک نمونه از شرکتها خارجی است.

شرکت‌های خارجی غربی از یک طرف حامی دولت‌های سلطه جوی خود بوده و از طرف دیگر عامل اجرایی دولت‌ها نشان می‌باشند. باید شرکت‌های خارجی را همچون دولت‌های آنها خطرناک و توطئه گردانست.

در بازاری اقتصادی بجای اینکه به سرمایه و نیروی خارجی تکیه کنیم باید به نیروی مردم خودمان تکیه نماییم. اگر چه در حال حاضر نتوانیم تا سیاست پیچیده‌ای همچون پالایشگاه و نیروگاه را احداث کنیم.

بیا تا گل برافشانیم و می‌درسا غراندا زیم فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم اگر غم لشکرانگیزد و خون عاشقان ریزد من و ساقی بهمسازیم و بنیادش براندا زیم



تعطیل نماید.

در انقلاب مشروطیت هم این اختلافات با کمی تغییر وجود داشت عده‌ای با تکیه به احکام شرعی می‌گفتند مجلس قانون ارتداد است و با وجود قوانین شرعی دیگر نیازی به قانون اساسی نیست. اینان به توب بستن مجلس از طرف محمدعلی شاه راه‌تائید می‌کردند. در حالیکه قانون اساسی انقلاب مشروطیت مبنای بسیاری از مبارزات ملی و مذهبی ملت مسلمان ایران بوده است. بعنوان مثال شهید میرزا کوچک خان جنگلی برای احیای قانون اساسی به جنگ رفت و گفت تا اجرای کامل قانون اساسی به مبارزه مسلحانه ادامه می‌دهم. مرحوم خیا بانی شهید مدرس مرحوم مصدق و... همگی برای احیای قانون اساسی مبارزه کردند که با به شهادت رسیدند یا تبعید شدند. مردم برای آزادی انتخابات خون بسیاری دادند. قیام خونبار ۳۰ تیر سال ۳۱ برای احیای قانون اساسی بود که ۳۰ شهید برجای گذاشت. مبارزات ملی شدن نفت و خلع ید از اجانب در کا در همین قانون بود. مبارزات سالهای ۳۹ تا ۴۲ میلیون و همچنین

مبارزه روحانیت در سال ۴۱ در دفاع از قانون اساسی بود. ملت پس از سپری شدن مبارزات قانونی به این نتیجه رسیدند که رژیم سلطنتی اصلی ترین مانع اجرای قانون بوده و اصلاح‌گری دیگر نتیجه‌ای نمی‌بخشد به همین دلیل نظریه سرنگونی رژیم سلطنتی قوت گرفت و انقلاب اسلامی به رهبری امام بوجود آمد. مردم چگونه به رهبری امام رسیدند؟ در یک بسیج اصولی همگی در پشت با مها فزاید می‌کشیدند خمینی تونوری از خدایی، فریادی از دل‌هایی، رهبر ما یی، مردم با خون خود با ایشان بیعت کردند و اولین دست‌آورد این بیعت قانون اساسی انقلاب اسلامی می‌باشد این دستاورد انقلاب را نباید در قائل شدن آموزشها و تشویرهای مدارس رزیابی کرد مگر امام نگفتند که آموزشهای جاری تشویرهای مدارس به نقض ظاهری قانون اساسی می‌انجامد.



فقه امام خمینی

اجتهاد مصطلح را کافی ندانسته و برداشته‌های آمریکا پسند از اسلام و روحانیت آمریکایی را مطرح می‌کردند.

ثالثاً: "این عده با استناد به قول غیر مکتوب امام رهبری و مشروعیت آیت الله خامنه‌ای را نتیجه‌گیری می‌کنند و اینرا تقلید از میت نمی‌دانند. ولی بر سر مواضع مکتوب سیاسی - اجتماعی امام در گذشته و هم در حال حرف دارند.

این روزها صحبت از این است که مشروعیت قانون اساسی بدلیل وجود امام و تائید ایشان بود. امام محی و زنده هر وقت بخواهد میتواند قانون اساسی را تغییر و مجلس را

در نشریه شماره ۵۵ مقاله‌ای داشتیم تحت عنوان "سیر تحولات چین از ماژو تا تنگ‌شیا ثوپینگ" در آنجا دوجریان فکری در انقلاب چین را بررسی کردیم. یکی خط مشی انسان‌گرای ماژو که رهبر انقلاب بود و دیگری خط مشی ابزارگرایی تنگ‌شیا ثوپینگ که آلترنا تیو و جایگزین خط ماژو گردید.

مبلغان غرب به کسانی که موجودیست امپریالیزم را به رسمیت شناخته و صرفاً برخورد مسالمت‌آمیز و دیپلماتیک با آنها داشته باشند، واقع‌گرا، واقع‌بین و متمدن می‌گویند. در مقابل به انقلابیونی که شعاع نفی امپریالیزم داده و برخورد قهرآمیز و برانداختن نسبت به پایگاه‌های امپریالیزم و غارتگری‌هایش دارند، لقب آرماتنگرا، تروریست، ایده‌آلیست

و برتری تکنولوژیک و اقتصادی آنها را ملاک قرار داده و می‌گویند باید در نظر گرفتن این شرایط مبارزه قهرآمیز با آمریکا و شرکت‌های فراملیتی درست نبوده و به صلحت اسلام نمی‌باشد و بایستی با آنها کنار آمد. این را به حساب پویایی و دینا میسم و توجه به زمان و مکان می‌گذارند. در حالیکه زمان و مکان را بدون جهت

سیر تحولات چین

از دشمنی تا دوستی با آمریکا از دوستی تا دشمنی با شوروی

در پایان همان مقاله سئوالی مطرح شد که: چرا انقلاب چین که روزی در خط مقدم مبارزه با امپریالیزم آمریکا بود و شعار "امپریالیزم ببرکاذی است" را در بین مبارزین جهان مطرح کرد، بجایی رسید که رابطه مسالمت‌آمیز با آمریکا را پذیرفت؟

از آن مهترانقلاب چین و شوروی روزی متحد و پشتیبان یکدیگر علیه امپریالیزم بودند، چگونه بجایی رسیدند که رهبران چین شوروی را سوسیال امپریالیزم دانسته و حتی از آمریکا خطرناک‌ترش پنداشتند.

در این مقاله به این خواهیم پرداخت که چرا رهبران چین چنین مسیری را طی کردند؟

● انگیزه بحث :

۱- کمک به ریشه‌یابی نارسا ثیها: یکی از اعمال صالح زمان مارشیه‌ی بی‌ایدنولوژیک نارسا ثیهای درون انقلاب و رسیدن به جمع‌بندی برتری است که راهنمای تداوم انقلاب باشد. شناخت سیرا انقلابات به ما کمک می‌کند که قانون‌بندیهای تحولات تاریخی را بطور عینی دیده و با سعه‌دربیشتری به ریشه‌یابی نمودمان بپردازیم.

۲- پاکسازی جمع‌بندیهای انحرافی: غربی‌ها از سیرا انقلابات و تغییر مواضع آنها جمع‌بندی‌هایی ارائه داده‌اند و تلاش کرده و می‌کنند که اساس انقلاب و انقلابیگری را در جهان سوم زیر سؤال ببرند. چنین تبلیغ می‌کنند که: هر نوع مقاومت در برابر سلطه امپریالیزم یک خط مشی ایده‌آلیستی و غیر عملی است، همان‌طور که دو انقلاب بزرگ چین و شوروی به رابطه مسالمت‌آمیز با آمریکا رسیدند و همه انقلابات در عمل به این نتیجه نخواهند رسید.

و واپس‌گرا می‌دهند. در چندسال اخیر شاهد ترجمه و انتشار وسیع کتاب‌هایی با بینهش فوق در کشورمان بوده‌ایم که متأسفانه نقض عادلانه‌ای بر آنها نوشته نشده است. در همه این تحلیل‌ها امپریالیزم بعنوان یک قدرت شکست‌ناپذیر و ثابته فرض شده است و انقلابات، پدیده‌های گذرا و متغیر تلقی می‌گردند. در این مقاله تا حدی این نظریه‌ریزی‌بی‌شده است.

در مقابل این جمع‌بندی، عده‌ای از مبارزین مسلمان، انحراف در انقلابات چین یا شوروی یا جاهای دیگر را چنین ریشه‌یابی می‌کنند که چون آنها مسلمان نبوده‌اند دچار انحراف شده‌اند، بدلیل قبول نداشتن خدا آنها نتوانستند در مقابل توطئه‌های امپریالیزم مقاومت کنند و سازش کردند. ولی چون ما اسلام و خدا را قبول داریم دچار ضعف و سستی نخواهیم شد. این افراد هم بدون توجه به شیوه‌ها و تجربیات خلقها بدون درک پیچیدگی امپریالیزم دچار یک غرور ایدئولوژیک می‌شوند، که ساده‌اندیشی در مقابل توطئه‌ها را هم‌بندبال دارند.

آنها اسلام را تنها بعنوان یک باور ذهنی و با فلسفی می‌بینند، نه مکتبی که صاحب روش‌های برتر است.

در حالیکه شناخت "مراحل رشد" و "موانع رشد" خلق‌های دیگر ما را یاری می‌کند که ظرف زمان و مکان حاضر را بشناسیم و اسلام را با توجه به آن درست تحقق دهیم. (توضیح - مقاله نقش زمان و مکان در اجتهاد شماره ۵۷)

۳- نقش زمان و مکان در اجتهاد: بدنبال طرح این مسئله که بایستی برای اجتهاد مواضع احکام اسلامی شرایط را در نظر گرفت، عده‌ای فشارهای امپریالیستها

تا ریشه‌یابی نمی‌توان در نظر گرفت، شناخت زمان و مکان در واقع درک مرحله رشد خلقها و انقلابات، میزان انسجام و نیا زهای مکتبی آنها و از طرفی موانع حرکت آنها می‌باشد که بایستی اجتهاد با توجه به آن صورت گیرد. این اجتهاد است که در جهت دستیابی به جا معه توحیدی اما م زمان و مبتنی بر انتظار شیعی است. در غیر این صورت به راهی جز تا بیعت از روندا امپریالیستها و خواستهای آنها نخواهیم رفت.

(مقاله نقش زمان و مکان در اجتهاد شماره ۵۷)

● فهرست مطالب :

- در جمع‌بندی زیر ما چند مسئله را مورد بررسی قرار می‌دهیم:
- ۱- سیر عقب‌نشینی و شکست امپریالیزم آمریکا در برابر انقلاب چین.
 - ۲- سیر تغییر مواضع انقلاب چین در برابر شوروی و آمریکا.
 - ۳- ریشه‌یابی این تغییر مواضع.
 - ۴- انقلاب ما و جمع‌بندی انقلاب چین.

- ۱- سیر عقب‌نشینی و شکست امپریالیزم آمریکا در برابر انقلاب چین

گرچه مبلغان غرب در جهان سوم تلاش می‌کنند امپریالیزم را بعنوان یک واقعیت ثابت و شکست‌ناپذیر در اذهان جا بیندازند، اما سیر رشد انقلابات بی‌سازمان بودن این فرضیه را نشان می‌دهد. اگر امروزه نتقاد می‌شود که چرا برخی رهبران انقلابی در برابر اجتهاد مواضع احکام اسلامی شرایط را در نظر گرفت، عده‌ای فشارهای امپریالیستها

نیست، بلکه این اعتراض و انتقاد از نیا زبه تداوم انقلاب و ایمان به شکست پذیری و ضعف امپریالیزم ناشی می‌شود.

ایمان به این حقیقت که اگر مفاومت ادامه می‌یافت یا ادامه می‌یابد، شکست و نابودی امپریالیزم حتمی است. همین ایمان به پیروزی حق بر باطل است که علی‌رغم برخی سازش‌ها و نرمش‌ها در انقلابات با زجوشش جدیدی را بوجود می‌آورد و موجی عظیم‌تر از گذشته به راه می‌افتد.

بررسی ما از انقلاب چین نیز خارج از این

اگر امروزه

انتقاد می‌شود که چرا برخی

رهبران انقلابی

درباره امپریالیزم

عقب نشینی و شکست استراتژی آمریکا در برابر انقلاب چین را به چند مرحله تقسیم کرده ایم:

الف - رشد و نمو انقلاب چین و "اضطراب" امپریالیستها در جنگ جهانی دوم.

ب - پیروزی انقلاب چین و بحران درون آمریکا.

پ - برسمیت نشناختن موجودیت انقلاب و توطئه‌های نظامی علیه آن.



قدرتها نگران کننده بود. استعمارگران گرچه از جانب انقلابات مردمی مورد تهدید بوده و طبیعی بود که با عقل حسابگرشان با یکدیگر هم‌موضع و متحد گردند، اما به جهت خصلت فزون طلبی و انحصار طلبانه‌شان به چشم رقیب به یکدیگر نگریده و تحمل افزایش قدرت و منافع دیگری را نداشتند.

سیاست امپریالیستها درباره انقلاب شوروی این بود که حداقل این کشور را محاصره کرده و از صدور این انقلاب جلوگیری کنند.

در چین نیز همین سیاست را تعقیب می‌کردند. اما با حمله ژاپن در ۱۹۳۱ به سرزمین منچوری در شمال چین خطر جدیدی مطرح شد.

ژاپن در صدد تشکیل یک امپراتوری بزرگ در جنوب شرقی آسیا بود. انگلیس و آمریکا نیز

نرمش نشان داده‌اند؟ چرا سازش شده است؟ این به معنی ضعف و زبونی انقلابات نیست، بلکه این اعتراض و انتقاد از نیا زبه تداوم انقلاب و ایمان به شکست پذیری و ضعف امپریالیزم ناشی می‌شود.

چهارچوب نیست. ما نیز اعتقاد داریم اگر رهبران و کادرهای انقلاب به مفاومت خود استمرار می‌بخشیدند و ناسائیهای درون خود را رفع می‌کردند، امپریالیزم قادر به ادامه حیات نبود. انقلابات متکی بر فطرت عدالت‌خواهانسانها هستند. لذا استحکام بنیادی دادرندولی امپریالیزم مشروعیتی ندارد و جدانهای بیدارندارد و بنیادش متزلزل است.

برخلاف تبلیغات آنها انقلابات علی‌رغم فرازونشیب‌ها روبه‌رشد و در حال تعمیق هستند و این‌ها رتگران هستند که محکوم به فنا می‌باشند.

لذا قبل از بررسی سیر تحولات چین، تغییرات و عقب‌نشینی‌های امپریالیزم را در رابطه با رشد حرکت انقلاب بررسی می‌کنیم که در طول بحث مد نظر خوانندگان باشد.

انقلاب چین بعد از جنگ جهانی دوم در ۱۹۴۹ به پیروزی نهایی رسید. امپریالیزم آمریکا در آن زمان در صدد بود پاپه‌های خود را تحکیم نماید. تا جای امپریالیستهای دیگر را پر کنند. آلمان و ژاپن که در جنگ شکست خوردند، انگلیس و فرانسه هم قدرت کنترل مستعمرات خود را نداشتند. در چین قبلاً انگلیسی‌ها بیش از همه قدرت‌ها حاکم بودند و مردم را چپا ول می‌کردند. در طول جنگ جهانی تدریجاً انگلیس جای خود را به آمریکا داد.

ت - شکست توطئه‌های نظامی و پذیرفتن موجودیت انقلاب.

ث - برقراری رابطه دیپلماتیک.

ج - سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن.

الف - رشد و نمو انقلاب چین و اضطراب

امپریالیستها در جنگ جهانی دوم

انقلاب چین یک سیر طولانی را پیموده است. زمانیکه دکتور سن یات‌سن حزب کومین تانگ را پایه‌گذاری کرد، هنوز انقلاب اکتبر شوروی به پیروزی نرسیده بود. انقلاب چین راه پرپیچ و خمی به درازای ۴۰ سال را برای پیروزی می‌پایست می‌پیمود و در مسیر خود شاخه‌ها و ضحلال چند قدرت بزرگ استعماری می‌بود.

در طول جنگ جهانی اول که قدرت‌های استعماری جهان به رقابت و درگیری با یکدیگر مشغول بودند، در روسیه تزاری زمینهای یک انقلاب فراهم شد که بعدها نقش مهمی در سیاست جهانی پیدا کرد. انقلاب شوروی در اکتبر ۱۹۱۷ به پیروزی رسید. و نظر امپریالیستها را بخود جلب کرد. سیاست انگلیس و فرانسه و استعمارگران دیگر این بود که از توسعه و رشد این انقلاب در سایر کشورهای جلوگیری کنند.

از طرف دیگر ژاپن در آسیا و آلمان در اروپا بعنوان یک قدرت بزرگ که داعیه توسعه امپراتوری خود را داشتند، برای سایر

در صدد این بودند که از این امر جلوگیری کنند. بخاطر این مسئله آنها سعی در حفظ تمامیت ارضی کشورهای منطقه را لازم می‌دیدند و مفاومت ملت‌های منطقه درباره برتجا و ژاپن حمایت می‌کردند.

گرچه امپریالیستها اساساً مخالف رشد مفاومت‌های مردمی و روحیه انقلابی‌گری هستند، ولی در این زمان دچار "اضطراب" شده بودند. تصور می‌کردند که اگر مفاومت مردمی چین را بگیرند، ژاپن تمام منطقه را تصرف خواهد کرد. انقلاب چین در چینی زمان در حال رشد و نمو بود. چنانکه یک چک در ۱۹۲۸ به حکومت رسید.

او که نماینده حزب مردم (کومین تانگ) و در واقع نماینده بورژوازی چین بود، از نفوذ و گسترش حزب کمونیست چین در کومین تانگ مطلع بود و از این بابت هراس داشت. همسایگی شوروی نیز ترس وی را از کمونیست‌ها شدت می‌داد. وی پس از چندی شروع به تصفیه آنها از مقامات اداری کرده و فعالیت‌های آنها را غیر قانونی نمود. در نتیجه انقلابیون شروع به مهاجرت به ایالت‌های شمالی می‌کنند و در آن مناطق متشکل می‌شوند.

در ۱۹۳۱ ژاپن به منچوری حمله می‌کند و والی آنجا به حکومت پکن پناهنده می‌شود. چنانکه به حفظ قدرت خود می‌اندیشد از

انقلابیون داخلی بیش از ژاپن و اهمه دارد ولی ملت چین چنین عقیده ای را نمی پذیرند. یکی از تضادهای آمریکا و چین ناکاچک هم همین مسئله بود. آمریکا از یک طرف میخواست حکومت چین ناکاچک را در برابر انقلابیون و شوروی حفظ کند، و از طرف دیگر وحدت ملی و انسجام داخلی چین را در برابر ژاپن نگه دارد. لذا قلع و قمع انقلابیون اگر به ثبات چین لطمه میزد با این هدف مطابقت نداشت.

آمریکا و انگلیس کمکهای نظامی، مالی، اطلاعاتی زیادی به حکومت پکن می کردند. تجهیز ۴۵ لشکر کومین تانگ، تعلیم ۱۵۰۰۰۰ نفر سپاهیان از نیروهای مختلف، حمل و نقل هوایی و دریایی نیروها، پیاده کردن ۹۰۰۰۰۰ تننگداری آمریکا در خاک چین - قسمتی از کمکهای آمریکا به دولت چین است. بطوریکه بعدها وزارت خارجه آمریکا افشا کرد، از زمان جنگ با ژاپن تا ۱۹۴۸ آمریکا حدود ۴ میلیارد و ۵۰۰ میلیون دلار به حکومت کومین تانگ کمک نمود. این کمکها بعد از شکست ژاپن و آزاد شدن خاک چین نیز ادامه داشت. در حالیکه دولت

پیوستند. بعد از این حادثه بمب افکن های آمریکا بی این کشتی آزاد شده را بمباران کرده و غرق کردند. (منتخب آثار مائو ج ۴) همه این تلاشها برای این بود که چین که از سلطه ژاپنیها رها می یافت، بدست شورویها یا ما نفیستها نیفتد. و تحت سلطه آمریکا و انگلیس باقی بماند.

قراردادهایی که در سالهای آخر حکومت کومین تانگ با آمریکا بسته می شود بخوبی اهداف استعماری را نشان می داد. یکی قرارداد حمل و نقل هوایی چین و آمریکا در ۲۵ دسامبر ۱۹۴۶ که به هواپیماهای آمریکا بی حاکمیت و آزادی کامل ورود در فضای چین را می دهد. و حتی حق فرود آمدن هواپیماهای نظامی را به آنها واگذار می کند. دیگری قرارداد همکاری اقتصادی چین و آمریکا در ۳ ژوئیه ۱۹۴۸ که به موجب آن حق نظارت و تصمیم گیری در امور اقتصادی دولت را به آمریکا می دهد.

این اقدامات در حالی است که در سال ۱۹۴۵ آمریکا و انگلستان با شوروی قرارداد منعقد کردند که هیچکدام در امور داخلی چین دخالت نکرده و نیروهای خود را از چین خارج

می خواست حکومت مرکزی را شکل قانونی و مردمی بدهد تا مشروعیتی بین مردم پیدا کرده و از اقبال مردم به مائو بکاهد. آمریکا می خواست با حفظ رژیم چیانگ و از طریق او اصلاحات سیاسی اقتصادی در چین انجام بگیرد. احزاب سیاسی غیر کومین تانگ نیز در حاکمیت شرکت داده شوند. برای انجام این کار فرصتی لازم بود، لذا تلاش می کردند به جنگ داخلی بین مائو و رژیم را پایان داده و نوعی مصالحه موقت بین طرفین بوجود آورند. پس از شکست ژاپن، آمریکا اصلی ترین خطر برای منافع خود را شوروی می دانست، لذا می خواست چین تحت نفوذ خودش باقی بماند.

اما چیانگ چه در دوران جنگ با ژاپن و چه بعد از آن فقط به حفظ حاکمیت خودش می اندیشید. به این خاطر حاضر بود با ژاپن همکاری را بپذیرد و در صورت لزوم با آنها همکاری اقتصادی داشته باشد. این سیاست با منافع آمریکا شدیداً در تضاد بود.

از طرف دیگر چیانگ از نیروهای مائو بیش از ژاپن وحشت داشت، چرا که با رشد آنها حاکمیت خود را از دست می داد. آمریکا بخاطر

مائو می گفت: سازمان ملل ابزاری در

دست ابر قدرتهاست و نمی توان از آن طریق به چیزی رسید.

خروشچف معتقد بود: سازمان ملل وسیله ای است که می توان به مسئله خودمان را از آن طریق

بین المللی کرده

و سپس به حقوق ما دست یابیم.

کومین تانگ علیه انقلابیون می جنگید، از طرف آمریکا مرتباً تجهیز و تقویت می شد.

برای مثال در آوریل ۱۹۴۹ یعنی آخرین روزهای حکومت چیانگ، موقعی که ارتش توده ای به رهبری مائو در رودخانه "یان تسه" با ارتش دولتی می جنگیدند، ۴ کشتی جنگی انگلیسی به کمک ناوگان دولتی آمده و به روی ارتش آزاد دیبخش تیراندازی می کردند که سرانجام یکی از کشتیهای انگلیسی آسیب دیده و به دست آزادخواهان می افتد و انگلستان برای باز پس گرفتن آن با آنها وارد مذاکره می شود.

دولت انگلیس همچنین یک کشتی زرهی سنگین موسوم به "چون چینگ" در سال ۱۹۴۸ به چیانگ هدیه کرد که بزرگترین کشتی زرهی نیروی دریایی چین بود. سال بعد افسران و ملوانان این کشتی سربزه شورشی برداشته و از کومین تانگ بریده به ارتش آزاد دیبخش

نمایند. ولی علیرغم همه این ترفندها و دیسیسه های امپریالیستی، انقلاب چین به رشد و باوری خود ادامه داد و حکومت چیانگ نیز آنقدر فاسد شده بود که توان ماندن نداشت. آمریکا بی حساسیهای آخر به این واقعیت پی برده بودند. سفیر آمریکا بین آزادخواهان و دولت واسطه شد تا آتش بس بوجود آورده و توافق بین این دو صورت گیرد. شاید مهلتی برای اصلاح و تقویت دولت چین بدست آید. همزمان آمریکا دست به فرارم و اصلاحاتی در حکومت چین زد. حتی برخی کمکها و وامها را مشروط به اصلاحات سیاسی منجمله آزادی احزاب سیاسی و برگزاری انتخابات و امثالهم نمود.

آمریکا می دید در میدان نظامی و از طریق سرکوب با زهم انقلابیون رشد می کنند. حتی نیروهای دولتی هم به آنها می پیوندند، لذا اجباراً به ترفندهای سیاسی روی آورد.

و ادا کردن چیانگ به جنگ با ژاپن بصورت کمکهای مالی و نظامی در واقع به او رشد می داد.

ب - پیروزی انقلاب چین و بحران درون آمریکا

مجموعه این مسائل در حاکمیت آمریکا تضاد بوجود آورد. در سال ۱۹۴۶ جرج مارشال فرستاده مخصوص کاخ سفید در چین نامه ای به ترومن رئیس جمهور وقت نوشت و به شکست دیپلماتی در چین اعتراف نمود. بدنبال آن چندتن از نمایندگان کنگره انتقاد و اعتراض شدیدی به سیاست خارجی را شروع کردند. ترومن سفیر جدیدی بنا م دکتر استوارت به چین فرستاد.

مطبوعات آمریکا مثل تایم و هرالد تریبون مرتباً دولت را مورد سؤال قرار می دادند، که چرا علیرغم کمکهای سرسام آور نظامی و مالی

امریکا، دولت چیا ننگ در چین شکست خورد؟ تا یم آمریکا نوشت: موجودی رجال کومین تانگ در بانکهای آمریکا بیش از ۷۵ میلیارد دلار بوده است که این مبلغ قسمتی از سوء استفاده‌هایی است که آمریکا به چین بدست آمده است.

۵۰ روز قبل از سقوط پکن، همسر چیا ننگ بوا آمریکا می‌رود. تلاش می‌کند ترومن را به لزوم دخالت سیاسی و نظامی در چین برای دفاع از چیا ننگ متقاعد سازد.

همزمان خبر شکست نیروهای دولتی چین در یک نبرد با انقلابیون در مطبوعات آمریکا منتشر می‌شود. چند روز بعد نیویورک هرالده تریبون گزارش تکان دهنده‌ای منتشر می‌کند. طبق این گزارش سلاحهای جنگی که در اختیار ارتش آزادیبخش چین قرار گرفته است، معادل مجموع کمکهای نظامی آمریکا از سال ۱۹۴۵ تا ۴۷ به دولت چین است. در مقابل هیجان افکار عمومی، وبهت و حیرت سران آمریکا، ارتش آزادیبخش به پیشروی خود ادامه داده و یک یک شهرهای چین را آزادی می‌نماید و سرانجام در اکتبر ۱۹۴۹ به پیروزی کامل دست می‌یابد و چیا ننگ به جزیره فرمزمی گریزد.

سئوالات زیادی نسبت به سیاست آمریکا در اذهان عمومی بوجود آمده بود. تبلیغات آمریکا بعد از جنگ جهانی این بود که اصلی‌ترین تهدید برای تمدن غرب از جانب

از "کتاب سفید و زارتخا رجه آمریکا" ۱۹۵۰

با این وصف وقتی علی‌رغم تلاشهای آمریکا، انقلاب چین به پیروزی رسیده همه این معادلات بهم ریخت چرا که پیروزی چین، پیروزی شوروی تلقی می‌شد. بخصوص که در همین زمان شوروی به بمب اتمی دست یافت و آنرا آزمایش کرد.

ترومن و دستیارانش به نرمش در قبال انقلاب چین متهم شدند. نظرات مختلفی پیرامون علت شکست آمریکا بوجود آمد. علاوه بر نظرات ترومن و آچسون وزیر خارجه، نظریه دیگری که سردمدارش مک کارتی بود می‌گفت کمونیست‌ها در وزارت خارجه آمریکا نفوذ کرده اند و روی سیاست آمریکا تاثیر گذاشته‌اند این نظریه معتقد بود تا این عناصر از وزارت خارجه آمریکا تصفیه و برکنار نشوند هیچ کاری نمی‌توان کرد.

گروه ترومن به دفاع از خود پرداختند. آچسون وزیر خارجه ترومن، کتابی درباره دخالت‌های آمریکا در چین منتشر کرد به نام "کتاب سفید" در آنجا از عملکرد خود در برابر سایر شیوه‌ها دفاع کرد.

در این کتاب آچسون مجبور شد اخبار افشاشده‌ای را افشا کند از جمله دخالت‌های وسیع آمریکا در اوضاع داخلی چین. انتشار این کتاب اگر چه برای جلب افکار عمومی و تخفیف بحران درون آمریکا بود، اما از طرفی انقلاب چین نیز از آن استفاده‌هایی کرد. برای چینی‌هایی که به آمریکا خوش بین بودند و نسبت به تبلیغات انقلابیون علیه آمریکا به دیده شک و تردید می‌نگریستند، کتاب سفید یک سند تکان دهنده بود.

ماثود در باره این کتاب مقالات زیادی

مقالات آورده ذکر کنیم:

"این واقعیتی است تا سفا انگیز اما ناگزیر، که فرجام مصیبت با رنجنگ داخلی در چین از اختیار دولت آمریکا خارج شده است... هیچ چیز از آنچه کشورمانجا م داد، و هر چیز که در حدود منطقی امکانات خود می‌توانست انجام دهد، قادر نگشت در این فرجام‌تغییری دهد. هیچ چیز از آنچه کشورمانجا م آن غفلت ورزید در این فرجام‌تغییری نداشت. این فرجام‌محصول نیروهای درونی چین بود. نیروهای که کشورمان کوشید در آنها موثر واقع شود، بدون اینکه بتوانند در این راه موفقیتی بدست آورد." (منتخب آثار ماثود ج ۴ مقاله "پندارهای واهی خود را بدورا فکنید")

ب- برسمیت نشناختن موجودیت

انقلاب و توطئه علیه آن

امریکا علی‌رغم شکست فزاینده در چین، روش شیطان‌بازی سابق را رها نکرده و خط سرنگونی حکومت انقلابی چین را دنبال نمود. چیا ننگ را در تایوان بعنوان دولت قانونی چین برسمیت شناخت و از شناختن حکومت پکن سر باز زد. آچسون در کتاب سفیدش پیش‌بینی می‌کند که چون چین جمعیت زیادی دارد، تهیه‌های اقتصادی آنها از عهده دولت انقلابی بر نخواهد آمد. لذا مردم ناراضی خواهند شد و انقلاب نا پایداری پیدا می‌کند. جریان ماثورا بعنوان یک جریان بیگانه و غیرملی قلمداد کرده و خواب نجات چین از سلطه آنرا می‌بیند.

بعد از پیروزی انقلاب چین، آمریکا تلاش می‌کند از ناسیونالیستها و بورژوازی علیه

این واقعیتی است تا سفا انگیز اما

ناگزیر، که فرجام مصیبت با رنجنگ داخلی در چین از اختیار دولت آمریکا خارج شده

است... این فرجام‌محصول نیروهای درونی چین بود. نیروهای که کشورمان کوشید در آنها موثر واقع شود،

بدون اینکه بتوانند در این راه موفقیتی بدست آورد.

آزادخواهان استفاده کند. شعارتمدن کهنسال چین را می‌دهد. می‌گوید زهر اغتشاش و حرکتی در جهت تضعیف حکومت چین و رسیدن به دمکراسی و لیبرالیسم باید حمایت کرد. نیروهای آمریکا در تایوان حضور نظامی داشتند و وسیله کمکهای تسلیحاتی و اقتصادی به دولت ضد انقلابی چیا ننگ ادا می‌داشت. انواع حیل‌ها از قبیل تحریم اقتصادی، انزوای سیاسی، حمله نظامی را آمریکا بکار برد تا حکومت انقلابی چین را سرنگون کند.

نوشت. برای انسجام داخلی چین و بلا لبردن کینه‌خدا میریالیستی مردم استفاده‌های آن نمود.

آچسون در این کتاب به شکست واضطرار دولت آمریکا آشکارا اعتراف کرده و سپس سعی می‌کند علل آنرا تشریح نماید. در ضمن آن می‌گوید که ماثود را برای آینه‌ساز ایجاد نماید.

خوب است قسمتی از نامه آچسون به ترومن در باره "کتاب سفید" را که ماثود در یکی از

کمونیسم و شوروی است. از کمونیسم چهره‌ای به مردم ارائه می‌دادند که ترس و وحشتی از آن در مردم ایجاد شده بود. به این ترتیب سیاست تسلیحاتی و توسعه طلبانه آمریکا بعنوان تنها سنگر دفاع در برابر کمونیسم بین المللی توجیه می‌شد.

برای شهروندان غربی چنین وانمود شده بود که امنیت و آسایش و آینده آنها در گرو تفوق نظامی یا حداقل قدرت مقابل آمریکا در برابر موج کمونیسم در ممالک جهان است.

بود که جریان جنگ کره به وجود آمد.

جنگ کره با توصیه شوروی و حمله کره شمالی به کره جنوبی شروع شد و سپس آمریکا دخالت نظامی کرده و به تهاجم و پرداخت. سرانجام چین وارد جنگ شده و آمریکا را به عقب نشینی وادار کرد. در پایان سال ۱۹۵۳ آمریکا مجبور به امضای قرارداد صلح با کره شمالی گردید. این جنگ دومین شکست نظامی و عقب نشینی آمریکا بعد از انقلاب چین در این منطقه بود. شکست بعدی را در ویتنام مشاهده کرد.

به لحاظ اهمیت این جنگ تاریخچه مختصری از آن را برای آشنایی می آوریم:

در ۲۵ ژوئن ۱۹۵۰، ماه پس از پیروزی انقلاب چین، کیم ایل سونگ رهبر کره شمالی به توصیه استالین به کره جنوبی حمله کرد. در ۲۹ ژوئن ۵۰ روز بعد، سئول پایتخت کره جنوبی سقوط کرد.

۳۰ ژوئن، نیروهای آمریکایی در خاک کره جنوبی پیاپی شده و در سال زمان ملل قطعنامه ای در محکومیت کره شمالی به تصویب رسید. نیروهای سا زمان ملل برای

از طریق تایوان مرتباً درگیری مرزی ایجاد می کردند، در سال ۱۹۵۰ جنگ کره آغاز شد و آمریکا تا نزدیکی مرز چین به پیشروی نظامی پرداخت. چین برای دفاع از مرزهای خود در جنگ کره شرکت کرد. تمامی نیروهای مردمی را علیه متجاوزین آمریکایی بسیج نمود.

آمریکا همراه این توطئه های نظامی، از هر جانب فشار سیاسی و دیپلماتیک را روی چین متمرکز کرده بود. همین فشارها بود که سا زمان ملل از پذیرش عضویت چین بعنوان تنها نماینده خلق چین طفره می رفت و تا سال ۱۹۷۲ یعنی ۲۳ سال این امر بدرزا کشید.

همه این اقدامات بدین جهت صورت گرفت که انقلاب چین پس از پیروزی دچار مشکلات شده و از پای درآید و دوباره جای خود را به بورژوازی طرفدار غرب بدهد.

آمریکا دیده بود که علی رغم همه توطئه های سیاسی، نظامی و انقلابی با رور شده و به پیروزی رسید، ولی با زهمان تر فندها را تکرار کرد. این بار هم به اهدافی که در نظر داشت دست نیافت.

در شرایطی که بزرگترین ضربه نظامی سیاسی و حیثیتی را آمریکا در جنگ ویتنام خورده بود و توان مقابله با هیچ حرکتی را نداشت، تضا د چین و شوروی تکیه گاه می گردید که او را از سقوط حتمی نجات داد.

ت - شکست توطئه های نظامی و پذیرفتن موجودیت انقلاب

بعد از شکست آمریکا در اکتبر ۱۹۴۹ و پیروزی انقلاب عمدتاً دو جریان در حاکمیت آمریکا وجود داشت. یکی گروه آچسون وزیر خارجه و ما رشال با حمایت ترومن رئیس جمهور بود که در واقع مسئول مستقیم از دست دادن چین شمرده می شدند. هما نظور که گفتیم اینها معتقد شده بودند که رژیم چیا نگو آنقدر دچار فساد و خرابی است که کمکهای آمریکا هم قادر به حفظ او نیست.

در مقابل گروه دیگری سخنان این بود که نرمش های وزارت خارجه در مقابل انقلاب چین باعث از دست دادن چین شده است.

آنها علت العلل این نرمش ها را نفوذ کمونیستها در دستگا های اجرایی و سیاسی آمریکا می دانستند. می گفتند: اول تصفیه این عناصر که تا حد ۷۰-۸۰ نفر می شدند، سپس شوروی ۵۰ ماه از پیروزی انقلاب چین گذشته



و طبعاً قیود و تعهداتی دارد، ولی چین از این جهت محدودیتی ندارد. تا نیا شوروی به سلاح هسته ای مجهز است و درگیر شدن او با آمریکا چه بسا به جنگ هسته ای بکشد.

در چین هم که یکسال از انقلاب بیشتر نگذشته بود، رهبران انقلاب با بسیاری مشکلات اقتصادی و اجتماعی مواجه بودند و تصمیم گیری بسیار مشکل بود. مائو روی عواقب چنین جنگی و تاثیراتش در آینده چین فکرمی کرد و نگران بود. کسانیکه طرفدار مسکوبودند بی تردید مداخله چین را در جنگ توصیه می نمودند.

در ۲۰ اکتبر پیونگ یا نگو پایتخت کره شمالی سقوط کرد.

در ۲۰ نوامبر لشکر هفتم زرهی آمریکا به مرز کره و منچوری رسیدند.

دو روز بعد، ۲۲ نوامبر ما رشال برای دخالت در جنگ کره موافقت کرد، منتهی شیوه ای را پیشنهاد کرد که از عوارض سیاسی جنگ بگاهد. چین رسماً وارد جنگ نشد، بلکه تحت عنوان "نیروهای دا و طلب" به کره شمالی نیرو اعزام کرد.

تنها در صورتی می توان تداوم انقلاب را تضمین کرد که فرمولی برای حل تضادهای درون انقلاب و اتحاد نیروها داشته باشیم.

۲۶ نوامبر حمله به نیروهای آمریکایی شروع شد و آنها را تا مرز کره جنوبی و شمالی به عقب راند و سپس در ژانویه از مرز کره جنوبی هم گذشت. سا زمان ملل قطعنامه ای علیه چین صادر کرد و او را متجاوز دانست. آمریکا نیروی بیشتری به منطقه اعزام نمود.

در این جنگ بمباران های شدیدی وجود داشت و تعداد زیادی هم از طرفین کشته شدند. در ۲۳ آوریل ۱۹۵۱، چین به مرز کره شمالی و جنوبی بازگشت.

در این زمان بین جناح های دولت آمریکا تضاد افتاد. ژنرال مک آرتور فرمانده نیروهای نظامی معتقد به کشتن دوباره جنگ به کره شمالی و حمله به چین و سرکوب مائوئیستها بود. اما دولت ترومن از چنین کاری بیم داشت.

نتیجه اختلاف این شد که در ۱۱ آوریل ژنرال مک آرتور را برکنار کردند. وی مصاحبه ای در انتقاد از دولت کرد، و از کلیه مسئولیتها

جلوگیری از پیشروی کره شمالی وارد منطقه شدند. ژنرال مک آرتور فرمانده نیروهای آمریکایی در جنگ با ژاپن به سمت فرماندهی نیروهای آمریکایی و نیروهای سا زمان ملل در کره منصوب شد. ژنرال مک آرتور به جناح ضد کمونیست مک کارتی تعلق داشت. در واسط ژوئن، پیشروی کره شمالی متوقف شد و در ماه اوت به عقب رانده شدند.

در ۱۵ سپتامبر آمریکا در بنا در کره شمالی نیرو پیاپی کرده و به طرف مرز چین و کره به تهاجم و زادا داد.

در این زمان مسئله دفاع از کره شمالی مطرح شد. شوروی (استالین) نمی خواست خود وارد این جنگ شود. بیشتر مایل بود که چین برای دفاع از کره شمالی نیرو بفرستد. ظاهراً به این دلیل که شوروی عضوسا زمان ملل است

کناره گرفت. اختلاف نظر شدت یافت و کمیته‌ای در سنا مسئول بررسی سیاست آمریکا شد. مک‌کارتری گروه مارشال - آچسون را متهم کرد که آلت دست شوروی شده اند. وی بکار بردن بمب اتم علیه چینی‌ها را هم مجاز می‌شمرد. سرانجام با حضور آچسون در سنا و دفاع از روش خود در ژوئیه ۱۹۵۱ آمریکا حاضر شد و ارد مذاکره با کره شمالی و ترک مواضع کرد. این مذاکرات تا ژوئیه ۱۹۵۳ بطول انجام می‌شد و سرانجام آمریکا پذیرفت که بدون قید و شرط نیروهایش را از کره شمالی بیرون ببرد و استقلال این کشور را برسمیت بشناسد. آمریکا که ژاپن و آلمان را با همه قدرتشان به تسلیم کشانده بود، پس از میلیاردها دلار هزینه، سرانجام مجبور شد با یک کشور کوچک مثل کره

در قرارداد ژوئیه ۱۹۵۴ بر سر مسئله ویتنام، چین و شوروی هم‌حضور داشتند. یعنی غربیها چین را بعنوان یک قدرت مهم و تعیین کننده در منطقه پذیرفته بودند. اما رابطه چین و آمریکا همچنان تا سال ۱۹۷۰ قطع بود. با روی کار آمدن نیکسون در آمریکا، و با توجه به تضادهایی که بین چین و شوروی وجود آمده بود، آمریکا به فکر استفاده از این تضاد می‌افتد. در واقع آمریکا از فکر براندازی انقلاب چین مأیوس شد و از طرفی از گسترش نفوذ شوروی هم وحشت داشت. لذا سعی داشت برای حفظ منافع خود بر تضاد بین چین و شوروی سوار شود. البته گرچه در کنفرانس ژوئیه ۱۹۵۴، چین سیاست تنها جمعی نداشت و حتی امتیازاتی

هفته‌ای از چین بعمل آورد و طی آن با رهبران انقلاب منجمله ماو ملاقات و گفتگو کرد. یک توافقنامه بنام اعلامیه شانگهای بین طرفین امضاء شد. چین برای عادی ساختن روابط شرایطی مطرح کرد منجمله خروج نیروهای آمریکایی از تایوان، لغو قرارداد دفاع متقابل میان آمریکا و تایوان و شناسایی پکن بعنوان تنها نماینده چین از سوی آمریکا. روابط فیما بین تا چند سال علی‌رغم افت و خیزها روبه بهبود گذشت تا سرانجام در دسامبر ۱۹۷۸ اعلامیه مشترکی بین کارتر و هواکونگ امضاء و منتشر شد که جمهوری خلق چین را بعنوان تنها حکومت چین برسمیت شناخت و تایوان بعنوان یک مسئله داخلی

آمریکا که ژاپن و آلمان را به همه

قدرتشان به تسلیم کشانده بود، پس از میلیاردها دلار هزینه در جنگ کره سرانجام

مجبور شد با یک کشور کوچک مثل کره شمالی قرارداد بسته و بدون گرفتن هیچ امتیازی شرایط کره شمالی را

پذیرد. این برای آمریکا یک شکست سیاسی نظامی محسوب می‌شد.

شمالی قرارداد بسته و بدون گرفتن هیچ امتیازی شرایط کره شمالی را پذیرد. این برای آمریکا یک شکست سیاسی نظامی بزرگی محسوب می‌شد.

در عوض جنگ کره برای چین حیثیت سیاسی و نظامی خوبی بیاورد. موجب بسیج و اتحاد مردم و بالا رفتن جوش ملیپریاییستی این کشور گردید. در طول همین جنگ بود که ماو شاعر "امپریالیسم بزرگ‌غذی است" را مطرح کرد و در عمل این شاعرانشان دادند. یک هفته در سال بنا به هفته تنفر از آمریکا نامگذاری شد که مردم علیه آمریکا در این هفته تظاهرات و مراسم اجرا می‌کنند. آمریکا هم دریافت که قدرت چین را نمی‌تواند دست کم بگیرد و به سادگی آنرا ساقط کند. این جنگ در تیره کردن روابط چین و شوروی هم نقش مهمی داشت.

در این جنگ چین با دفاع تنها جمعی و سیاست صدور انقلاب خود به آمریکا نشان داد که فکرنا بودی انقلاب چین را از سر بردارند. آمریکا فقط تلاش می‌کرد از گسترش انقلاب در کشورهای همجوار چین جلوگیری نماید و یک گام دیگر عقب نشینی کرد. پس از جنگ کره، مسئله جنگ ویتنام پیش آمد که خود داستان مفصلی دارد.

شکست آمریکا در ویتنام در واقع پیروزی دیگری برای چین هم بشمار می‌رفت.

که مطلوب هوشی مین نبود به غرب داده شد ولی در سالهای بعد، چین کمک زیادی به ویتنام کرد.

ث - برقراری روابط دیپلماتیک

اعلام این مسئله از طرف نیکسون در ۱۹۶۹ که، نیروهای نظامی آمریکا از کل منطقه جنوب شرقی آسیا تدریجا خارج خواهند شد، نقطه عطفی در سیاست آمریکا و جنگ ویتنام بود.

در همین زمان در جهت حسن نیت با چین از طرف آمریکا گام‌هایی برداشته شد. مثل آزاد ساختن مسافرت آمریکا تیان به چین، رفع موانع تجاری فیما بین، خروج واحدهای گشتی دریایی از تنگه تایوان و... مذاکراتی بین دو کشور بوجود آمدند و تدریجا این روابط گسترش یافت.

نطفه قضیه از مذاکرات صلح ویتنام شروع شد. نیکسون، کی سینجر را مامور ایجاد تفاهم و روابط با چین نمود. در ژوئیه ۱۹۷۱ کی سینجر دیدار محرمانه‌ای از پکن نمود و مقدمات سفر نیکسون به چین را فراهم کرد. در همین سال سازمان ملل کرسی چین را که در اختیار رژیم تایوان بود به حکومت پکن واگذار کرد و چین پس از ۲۳ سال به عضویت سازمان ملل درآمد.

در فوریه ۱۹۷۲ نیکسون دیدار یک

برای چین شمرده شده و پذیرفته شد که قرار داد نظامی آمریکا و تایوان تا اول ژانویه ۱۹۸۰ که مدتش به سر می‌رسد باقی بماند.

به نظر ما به نظر ان سیاستی یکی از عوامل مهم نزدیکی آمریکا به چین. مسئله ویتنام بود. کی سینجر فکر می‌کرد بوسیله ایجاد روابط دیپلماتیک با چین و شوروی، آنها حمایت از ویتنام را محدود کنند. در نتیجه آمریکا به راحتی می‌تواند نیروهایش را از آنجا خارج کند. مسئله دیگر اختلافات چین و شوروی بود که تنها مرتعی بود که آمریکا برای حفظ خود می‌توانست از آن استفاده کند.

ج - سیاست "تفرقه بینداز و حکومت کن"

نیکسون در خاطرات خود در باره سفر غیر منتظره‌اش به پکن مطلبی دارد که قابل تأمل است، می‌گوید:

"تا ریخ بعدها در باره اهمیت نخستین سفر من به چین و برقراری رابطه با بزرگترین دشمن آمریکا در آسیا، قضاوت خواهد کرد. من به جرات می‌توانم بگویم که اگر ما به موقع اقدام نمی‌کردیم و با دوستی با چین را نمی‌گشودیم، روسها در یک فرصت مناسب و شاید بلافاصله پس از مرگ ماو، با چینی‌ها کنار می‌آمدند و موازنه قدرت در جهان به نحو خطرناکی به زیان غرب برهم می‌خورد."

لازم به ذکر است که با زدن روابط چین و

امریکا در زمانی صورت گرفت که روابط چین و شوروی در بدترین وضعیت خود بود. طرفین نسبت به یکدیگر به شدت بدبین بودند. در چین لین پیاثورا متهم کرده بودند که قصد کودتا علیه ماثورا داشته و پس از زلورفتن می‌خواسته به مسکو بگریزد. زدوخوردهای مرزی محدودی بین دو

به حمایت از آن می‌دانست.

طرح این تئوری که شوروی سوسیال امپریالیزم است، و حتی از امپریالیزم امریکا خطرناکتر و پیچیده‌تر است از طرف ماثو، یک سیر طولانی و تدریجی داشته است. پروسه برخورد با شوروی فرازونشیب‌های زیادی را همراه داشته که ما سعی می‌کنیم در

خود را نیز ببیان می‌کند.

(سال ۱۹۳۹) در باره شایعه قرارداد عدم تجا و زبین ژاپن و شوروی و رابطه با چین می‌نویسد: "اما در مورد قرارداد عدم تجا و ز میان شوروی و ژاپن ۱۰۰۰۰ یکنه آیا اتحاد شوروی خواهان انعقاد چنین قرارداد می‌خواهد بود

نیکسون :

"... اگر ما به موقع اقدام نمی‌کردیم و با دوستی با چین را نمی‌گشودیم، روسها

در یک فرصت مناسب و شاید بلافاصله پس از

مرگ ماثو، با چینی‌ها کنار می‌آمدند و موازنه قدرت در جهان به نحو خطرناکی به زیان غرب

به هم می‌خورد."

کشور وجود آمده بود و لشگرهای زیادی در مرزهای دو کشور متمرکز شده بودند.

جالب‌تر اینکه نیکسون پس از سه ماه که از مذاکرات با چین می‌گذشت، به مسکو رفت و مذاکرات با شوروی را آغاز کرد.

آمریکا همیشه از اتحاد چین و شوروی هراس داشته و سعی می‌کرده است از تفاهم آنها جلوگیری کند.

بطور مثال در سال ۱۹۸۳ مذاکراتی بین شوروی و چین در یکن در حال جریان بود که

به نظر می‌رسید در جهت تفاهم بین طرفین پیش رود، کاسبرو این برگر وزیر دفاع

امریکا در همان حین مطرح کرد: "ما منتظر یک همکاری نظامی بین چین و امریکا

هستیم، ما با چین اهداف مشترک نظامی فراوانی داریم، من جمله هر دو کشور با تهدید

شوروی روبرو هستند." (کیهان ۱۹/۵/۶۵)

که در جهت ایجاد بدبینی و سوءظن طرفین نسبت به یکدیگر بود، طرح این موضوع در

چنین زمانی هدفی بغیر از آن نمی‌توانست داشته باشد.

این سیاست تفرقه اندازی را امروزه امریکا در داخل شوروی و چین هم تعقیب

کرده و خط تجزیه این دو کشور را دارد که مشاهده می‌کنیم.

۲- سیرتغییر مواضع انقلاب چین در برابر شوروی و امریکا.

شوروی در زمان لنین و استالین، جنبه رهبری و برادر بزرگتر را برای احزاب

سوسیالیستی داشت. چین نیز همین منزلت را برای شوروی قائل بود. ماثو قبل و بعد

از پیروزی انقلاب خود را در کنار مسکو و موافق

محورهای زیر تا حدی آنرا تشریح نمائیم:

الف - جبهه متحد ضد امپریالیستی با

شیوه‌های متضاد.

ب - دو خط مشی مبارزه با امپریالیزم

ج - جایجایی اضداد - شوروی بجای

امریکا.

الف - جبهه متحد ضد امپریالیستی با شیوه‌های متضاد.

ماثو قبل از پیروزی شدیداً مقید به همکاری و اتحاد با شوروی بعنوان رهبر

اردوگاه کاسبرو سوسیالیسم بود. در سال ۱۹۳۹ ماثو در تشریح دوستان واقعی و ظاهری انقلاب

چین می‌گوید:

"هستند دوستانی از نوع دیگر، دوستانی که واقعا هوادار ما هستند و به ما مانند برادر

می‌نگرند. اینها کیستند؟ اینها خلق شوروی و استالین می‌باشند..."

"هیچیک از حکومت‌های کشورهای امپریالیستی از زمان آغاز جنگ مقاومت ضد ژاپنی به ما

کمک واقعی نرسانده است. تنها اتحاد شوروی با نیروی هوایی و منابع مادی خود به

ما کمک رسانید... بدون کمک آنها امر ما نمی‌تواند به پیروزی نهایی برسد!"

"هیچ کوششی برای افشاندن بذرنفاق، هیچ دروغی و اتها می‌تواند در مهرورزی

و احترام خلق چین نسبت به استالین، در دوستی صمیمانه ما نسبت به اتحاد شوروی خللی وارد

آورد." (منتخب آثار ماثو ج ۲ ص ۴۹۸)

ماثو به مناسبت بیست و دومین سالگرد انقلاب شوروی مقاله‌ای می‌نویسد که در آنجا

از سیاست خارجی شوروی دفاع کرده و بی‌مخالفتان پاسخ می‌دهد. در ضمن آن انتظارات

یا نه وابسته به این اصل اساسی است که آیا این قراردادها منافع اتحاد شوروی و اکثریت

عظیم بشریت جهان مطابقت خواهد داشت یا نه و بطور مشخص وابسته به این است که آیا این

قراردادها منافع جنگ از ادیبخش ملی چین در تضاد خواهد افتاد یا نه.

بعقیده من ۱۰۰۰ اتحاد شوروی این اصل اساسی را تغییر نخواهد داد...

منافع اتحاد شوروی هرگز با منافع آزادی ملی چین در تضاد نخواهد افتاد و برعکس

همیشه با آن مطابقت خواهد داشت. به نظر من در این مطلب هیچ تردیدی نیست، کسانیکه

تمامی ایلات ضد شوروی دارند، از موافقت نامه نومون‌ها "در باره متارکه، از شایعه قرارداد

عدم تجا و زمتقابل شوروی و ژاپن بهره‌برداری می‌کنند، با این منظور که آشوب و بلوا برپا

کنند و میان دولت بزرگ چین و اتحاد شوروی تخم نفاق پراکنند، این همان چیزی است

که توطئه‌گران انگلیسی، امریکایی و فرانسوی و تسلیم طلبان چین بدان مشغولند

این یک خطر فوق العاده است، و ما باید دسایس کثیف آنها را کاملاً فشا کنیم..."

(منتخب آثار ج ۲ ص ۴۱۹ - ۴۲۰۹)

در ژانویه ۱۹۴۰ وقتی اولین شماره "مجله فرهنگ چین" منتشر شد، ماثو مقاله‌ای در آن

نگاشت بنام "در باره دمکراسی نوین" که پیرامون سؤال "چه باید کرد" و "چین به کجا

می‌رود؟" نظراتی مطرح نمود. در آنجا سه اصل سیاسی که در شرایط جنگ با ژاپن لازم الاجرا و

ضروری است نام می‌برد که عبارتند از: اصل اتحاد با روسیه، اصل همکاری با حزب کمونیست

و اصل پشتیبانی از دهقانان و کارگران. در باره رابطه با شوروی توضیح می‌دهد:

"در حال حاضر بسیا واضح است که اگر اصل سیاسی اتحاد با روسیه، اتحاد با دولت سوسیالیستی مورد قبول واقع نشود، اجبارا اصل سیاسی اتحاد با امپریالیزم در پیش گرفته خواهد شد، اجبارا اتحاد با قدرتهای امپریالیستی صورت خواهد گرفت.

اگر اتحاد با امپریالیزم بجای اتحاد با شوروی بنشیند، می‌بایست کلمه انقلابی را از سه اصل خلق حذف کرد. در این صورت این سه اصل خصلت ارتجاعی را بخود خواهد گرفت... (منتخب آثار ج ۲ ص ۵۴۴)

این رابطه دوستانه با شوروی تا بعد از مرگ استالین (۱۹۵۳) هم ادامه داشت. از زمانی که خروشچف نظریات خود را علنا مطرح کرد (۱۹۵۶) وسیل انتقاد از استالین و تجدیدنظر در اصول انقلاب شروع شد، ما ثونیزتضا دبا شوروی را علنی ترک کرد.

در این سالها ما ثوبیشتر روی خودکفایی تکیه می‌کردیم و زالگوی وابسته به شوروی اگر اه داشت.

در دوره وحدت با شوروی (زمان استالین) جنگ کره پیش آمد. شوروی گرچه در شروع جنگ نقش داشت ولی چین را در جریان کار قرار نداد. در ضمن در دفاع از کره شمالی و مقابله با نیروهای امریکایی بدلیل محدوداتی که برشمردیم شوروی شرکت نکرد و چین به تنهایی وارد جنگ شد. با توجه به انتظاراتی که ما ثو از مسکو داشت، این مسائل کدورت‌هایی را بوجود آورد. شاید همین مسائل زمینه‌هایی بودند که ما ثوبه ضرورت خوداتکایی بیشتر در مقابل شوروی رسید.

● شیوه‌های متضاد درون جبهه متحد

انقلاب شوروی و چین در یک جبهه علیه

با توجه به اینکه خطر تضا در جبهه متحد شوروی و چین را ما ثودریا فته بود و آنرا به نفع امپریالیسم می‌دانست چه شد که به این قضیه تن داد؟

گرچه این سئوالات و سئوالاتی از این قبیل ذهن ما را به طرف خود می‌کشاند اما برای پاسخ به آنها با یستی قدری صبورا نه‌تر گام برداریم. ابتدا این اختلافات را بشناسیم و سپس سیر تشدید آنرا بررسی کنیم و در پایان به ریشه‌یابی و تامل بنشینیم شاید به پاسخ مطلوب برسیم.

● کدام طبقه و تکیه‌گاه؟

در اکثر انقلابات این مسئله وجود دارد که به کدام طبقه با یستی تکیه کرد؟ یا کدام طبقه نقش اصلی را در پیروزی انقلاب بازی

مبلغان غربی چنین تبلیغ می‌کنند که:

هر نوع مقاومت در برابر سلطه امپریالیزم یک خط مشی ایده‌آلیستی و غیر عملی است،

هما منظور که دوا انقلاب بزرگ

چین و شوروی به رابطه مسالمت آمیز با امریکا رسیدند، همه

انقلابات در عمل به این نتیجه خواهند رسید.

مسئله اتحاد با شوروی علیه امپریالیزم را ما ثوکرا را در سخنرانیه و مقالات خود تاکید می‌کرد.

۴ ماه پس از پیروزی انقلاب ما ثوبه مسکو سفر کرد و قرارداد با استالین امضاء نمود. به موجب آن شوروی وامی به مبلغ ۳۰۰ میلیون دلار در اختیار چین گذاشت. ضمنا تقبل کرد که راه آهن چین را با زسازی نماید و اداره آن توسط یک کمپانی مشترک صورت گیرد. در ضمن به شوروی امکان استفاده از تسهیلات بندر "دایرن" و حق عملیات تدریجی در بندر "لوشون" داده شد. کارشناسان و متخصصین زیادی هم از شوروی به چین آمدند تا در با زسازی صنایع و اقتصاد این کشور کمک کنند. بسیاری امور هم توسط شرکت‌های مختلط چین و شوروی اداره می‌شد که البته به نفع شوروی هم بود و کنترل و نفوذ مسکورا در چین تا مین می‌کرد.

با این کمک‌ها برنا مه ۵ ساله اول اقتصادی چین با موفقیت اجرا شد. همکاری اقتصادی تا سال ۱۹۵۷ ادامه داشت. درست زمانی که مسئله برنا مه ۵ ساله دوم مطرح شد، اختلافات با خروشچف هم شدت یافت. ما ثوبه یک طرح اقتصادی دیگری روی آورده که زمینه و پایه‌های انقلاب فرهنگی از آنجا شکل گرفت.

امپریالیسم مبارزه می‌کردند. گرچه رهبران دو کشور بظا هر جهان بینی واحدی داشتند و ما رکسیسم لنینیسم را بعنوان راهنمای عمل خود اعلام کرده بودند. اما در زمینه‌های عملی و اجرایی شیوه‌های مختلفی داشتند. در تئوری انقلاب، شیوه مبارزه با دشمن، نحوه برنامهریزی اقتصادی، رابطه با نهضتها و دولت‌ها و نحوه برخورد با امپریالیسم و زمینه‌های دیگر هر کدا م به روش مستقل و خاص خود پای بند بودند. طبعاً این شیوه‌ها در عمل نتایج یکسان ببار نمی‌آورد. هر کشوری به سویی سوق داده شد تا جاییکه فاصله دو نظام بیشتر شد. مصالح و منافع شوروی با مصالح انقلاب چین در تضا دافتاد و این تضا دعلنی و گسترده گردید.

امپریالیستها درون این تضا در خنه کرده و جای خود را با ز کردند و مدتی دیگر از آنها جم این دو کشور بزرگ در امان ماندند. حتما سئوالاتی به ذهن خطور می‌کنند که آیا نمی‌شود این اختلاف در شیوه‌ها را در آن برهه حل کرد و به وحدتی عالیتر رسید؟

آیا این اختلافات اینقدر مهم بود که رهبران این دوا انقلاب لبه تیز حمله را متوجه یکدیگر کرده و دست دوستی بسوی دشمن شماره یک خودشان دراز نمایند؟



می‌کند؟ گاهی بورژوازی ملی تکیه‌گاه اصلی رهبران انقلابند و بعد از پیروزی هم در برنامهریزی اقتصادی محور قرار می‌گیرند، در برخی انقلابات طبقه کارگر یا کشاورزان نقش اصلی را بعهده دارند.

در چین هما منظور که گفته شد بدلیل وضعیت اجتماعی، اقتصادی خاص که عمدتاً به لحاظ طبقاتی فتودا لیسم حاکم بود، دهقانان و روستائیان عمده‌ترین نیروی انقلاب بودند. کارخانجات و صنایع فقط در چند بندر مهم مثل شانگهای وجود داشت. لذا طبقه کارگر چین فراگیری و تشکل لازم را نداشتند. ما ثودر عمل به این رسید که با تکیه بر قشر عظیم دهقانان انقلاب سوسیالیستی خود را به پیش برد.

ولی طبق فرمول کلاسیک ما رکسیستی و نظر کرملین، فقط طبقه کارگر حامل سوسیالیسم است و بایستی روی تشکل و گسترش این طبقه کار شود. لذا حرکت ما ثوا ز نظر استالین و شوروی قابل تبیین نبود.

● شیوه مبارزه

در دوران قبل از پیروزی ما فوازد و طرف تحت فشار بود. یکی تجا و زنا می ژاپن و از طرف دیگر چیا نگ کا یچک. دیدیم زمانی که چیا نگ در مقابل ژاپن عقب می‌نشست، پارتیزانهای ما ثوپی شروی ارتش ژاپن را سد کردند. اما استالین روی قدرت حزب کمونیست چندان حساب نمی‌کرد. به عکس به قدرت وثبات دولت مرکزی چیا نگ بهای زیاد می‌داد. به حزب فشار می‌آورد که ببا چیا نگ وحدت نمایند. در سال ۱۹۳۶ که چیا نگ توسط افسران شورشی خود با زداشت شد و به چنگ نیروهای ما افتاد، فرصت مناسبی برای انقلابیون فراهم گردید. گرچه ما ثونیز به آزادی وی حداقل بدون امتیازات مهم گرفتن مایل نبود، ولی استالین دستور داد بدون قید و شرط وی را آزاد نمایند.

در سال ۱۹۵۶ ما ثو یک جمع‌بندی مهم از ساختمان سوسیالیسم در شوروی نمود. درباره ده مسئله بزرگ چین نظراتش را آنجا مطرح کرد.

در این سخنرانی درباره رابطه استالین و چین می‌گوید:

"... در دوران جنگ از دیدش استالین

این چه منطقی است. سیاستهای ما با سیاستهای اتحاد شوروی دمووردهقانان تفاوت دارد. سیاستهای ما هم منافع دهقانان و هم منافع دولت را در نظر می‌گیرد..."

"ما باید صمیمانه و فعلا لانه ملیت‌های اقلیت را کیک دهیم تا اقتصاد و فرهنگ خود را بسط و گسترش دهند. در اتحاد شوروی مناسبات بین ملیت روس و ملیت‌های اقلیت بسیار رفیر عادی است. ما باید از این امر درس بگیریم هوای موجود در اتمسفر، جنگلهای روی زمین و منابع غنسی زیر زمین همگی عوامل مهمی هستند که برای ساختمان سوسیالیسم بدان احتیاج هست ولی بدون عامل انسان از هیچ عامل مادی نمی‌توان بهره‌گرفت و آنرا بکار برد."

● تضاد بر سر مصالح

ما فوا انتظار داشت که شوروی او را در برابر تجا و زات و توطئه‌های امپریالیسم یاری دهد. چه به لحاظ سیاسی، چه نظامی. مثلا در جنگ کره، یا در مورد با زپس‌گیری تایوان با توجه به اینکه امریکا کمک‌های تسلیحاتی زیادی به حکومت تایوان می‌کرد. اما شوروی در رابطه با نهضتها و انقلابات ابتدا مصالح خود را ملاک قرار می‌داد. چنانچه

از کمک‌های اقتصادی شوروی بهره‌زیادی گرفت، ولی در عمل نظریات مستقل خود را پیاپی می‌کرد. بطور مثال ما ثوبه کشا و رزی و تهیه ما یحتاج روزمره مردم منجمله غله بهای زیاد می‌داد. اگر آنرا اولویت نمی‌داد ولی کمتر از صنایع سنگین و لاینفک از آن هم نمی‌دید. در حالیکه شوروی چنین توجهی به امر کشا و رزی نداشته

(درباره ده تضاد بزرگ - ج ۵ منتخب آثار)

ما ثو در برنا به ریزی اقتصادی هم انسان را اصل می‌گرفت. برداشتی که از سوسیالیسم داشت، با آنچه در کرملین بود تفاوت می‌کرد. در شوروی رمان استالین سوسیالیسم بیشتر به سیستم جمعی تولید و نفی مالکیت خصوصی تعبیر می‌شد.

ولی ما ثو در یک سخنرانی در سال ۱۹۵۷ می‌گوید:

"دگرگونی سوسیالیستی امری دوگانه است، یکی دگرگونی نظام و دیگری دگرگونی انسان..."

در ظرف ۶ یا ۷ سال دگرگونی سوسیالیستی مالکیت سرمایه‌داری و مالکیت فسردي تولیدکنندگان خرده‌پا عمدتاً به پایان رسیده است. اما با وجود پیشرفت‌هایی که

شوروی در رابطه با نهضتها و انقلابات

ابتدا مصالح خود را ملاک قرار می‌داد. چنانچه به مصلحت نظام شوروی نبود کمک نمی‌کرد...

منافع ملی خود را مقدم بر نیا نهضتها و

انقلابات دیگر می‌شمرد.

در آغازه ما اجازه نمی‌داد انقلاب را به پیش رانیم معنقد بود که چنانچه جنگ داخلی رخ دهد ملت چین با خطرنا بودی روبرو خواهد شد. هنگامیکه جنگ آغاه زدندیم به ما اعتماد داشته و نیمی شک و تردید. بعد از آنکه در جنگ پیروز شدیم و با زتردید داشت که پیروزی ما پیروزی نوع تیتواست.

در سال ۱۹۴۱ و ۱۹۵۰ فشار بس عظیمی بر ما وارد آمد... (منتخب آثار ج ۵)

● برنا به ریزی اقتصادی

در برنا به ریزی اقتصادی و شیوه‌های تولید هم تفاوت‌هایی وجود داشت. گرچه ما ثو

به مصلحت نظام شوروی نبود کمک نمی‌کرد. در حقیقت وقتی مصالح و منافع نظام شوروی با مصالح و منافع انقلاب چین در تضاد می‌افتاد، شوروی به این دلیل که خود را برای در بزرگتر و پیش‌کسوت می‌دانست منافع ملی خود را مقدم بر نیا نهضتها و انقلابات دیگر می‌شمرد.

تا زمانیکه استالین زنده بود (۱۹۵۳) ما ثو سعی می‌کرد این تضادها را نادیده گرفته و از رهبری کرملین تبعیت کند. از طرف دیگر تا این زمان چین شدیداً با امپریالیسم امریکا درگیر بود. جنگ کره در ۱۹۵۳ به پایان رسید. ولی درگیری تایوان هنوز باقی بود. در ۱۹۵۴ ما ثو دستور حمله به جزایر کوموی را داد که مقدمه‌ای برای تصرف تایوان بشمار می‌رفت. بمباران جزایر کوموی از طرف چین

صورت گرفتند دگرگونی انسانها هنوز با یسد راهی طولانی بپیماید. (منتخب آثار ج ۵ ص ۲۸۰)

این دو برداشت در تمام جوانسب، شیوه‌های متفاوت بوجود می‌آورد. از زبان ما ثو شیوه برخورد با دهقانان و ملیت‌ها را برای نمونه می‌آوریم:

"اتحاد شوروی تدابیری اتخاذ کرده است که بسیار شدید دهقانان را می‌دو شد. از طریق نظام با صلاح فروش اجباری و تدابیر دیگر، بیش از حد از دهقانان گرفته می‌شود و آنهم با قیمتی بسیار نازل... از مرغ می‌خواهید که بیشتر تخم بگذارد ولی به او دانه نمی‌دهید... از اسب می‌طلبید که تندتر رود ولی بسا اجازه چریدن نمی‌دهید آخر

به پاسخ متقابل انجام میدوسیل کمک‌های اقتصادی و نظامی آمریکا به تایوان شدت یافت، ولی شوروی عملاً کمکی به چین نکرد، لذا چین مسئله را دنبال ننمود.

این تضادها را میتوان در واقع درون یک جبهه دانست که در برابر بطن دشمن مشترک همگامی دارند. ما ثومی‌کوشد مرا تب تضادها را رعایت کرده و با دیدی واقع‌بینانه و منصفانه به استالین بنگرد.

وقتی در زمان خروشچف (۱۹۵۶) استالین زدایی در شوروی شروع می‌شود، ما ثوچنین می‌گویید:

"... در شوروی کسانیکه در گذشته استالین را تا عرش برین ستایش می‌کردند، اکنون ناگهان او را دوزخی می‌شمرند. اینجادر چین هم اشخاصی پیدا شده اند که بدنبال آنها روانند. کمیته مرکزی حزب ما معتقد است که اشتباهات استالین فقط ۳۰ درصد و خدماتش ۷۰ درصد را تشکیل می‌دهد و با سنجش کلیه مسائل او یک مارکسیست کبیر بود... ارزیابی ۳۰٪ برای اشتباهات و ۷۰٪ خدمات نسبتاً مناسب است. استالین در برخورد با چین مرتکب اشتباهاتی شد.

ما جراجویی "چپ" وان مین* در او اواخر دومین جنگ داخلی انقلابی و فرصت طلبی راست او را وایل جنگ ضد ژاپنی هر دو از استالین منشاء گرفتند. در دوران جنگ آزادیبخش، استالین در آغاز به ما اجازه نمی‌داد انقلاب را به پیش ببریم... با این وجود ما با زهم معتقدیم که اشتباهش ۳۰٪ و خدماتش ۷۰٪ را تشکیل می‌دهد. (منتخب آثار ج ۵ ص ۱۸۳)

ما ثو:

امپریالیزم ذاتا جنگ طلب است و به هر حال جنگ بوجود خواهد آمد،

لذا ما باید همیشه آماده جنگ باشیم.

چین و شوروی تا حدودی دوستانه بود. در اکتبر ۱۹۵۴ که سالگرد انقلاب چین بود هیئت بلند پایه و مهمی از مسکورا هی پکن شدند و موردا استقبال رهبران چین قرار گرفتند. قرار دادی بین طرفین امضاء شد که حاکی از حس اعتماد و تفاهم در بسیاری مسائل می‌باشد. منجمه تخلیه پایگاه دریایی "پورت آرتور" که قرار بود در ۱۹۵۵ تخلیه شود، برخی از شرکت‌های مختلط منجمه هوا پیمایی ملی و کارخانجات کشتی سازی و غیره به چین واگذار شد و مسکوا از سهم خود صرف نظر کرد.

خروشچف نسبت به استالین امتیازات بیشتری به چین داد و با دیده احترام به آنها می‌نگریست. اما زمینه‌های اختلاف هم بیشتر می‌شد.

ب- دو خط مشی مبارزه با امپریالیزم

اختلاف بین ما ثو و خروشچف بطور تدریجی شروع و گسترش یافت. خروشچف از بدو روی کار آمدن به انتقاد و پاکسازی روشهای استالین همت گماشت. افشای اعداها و سرکوب‌های مخالفین توسط پلیس استالین، محاکمه و اعدام "بریا" رئیس پلیس و تجدیدنظر در نوع روابط با کشورهای سوسیالیستی تدریجاً عمل می‌شد.

خروشچف تا قبل از کنگره بیستم حزب کمونیست که در ۱۹۵۶ تشکیل شد، صریحاً از استالین انتقاد نکرده بود. ولی در این کنگره مشخصاً استالین مورد حمله قرار گرفت. از طرف دیگر "همزیستی مساومت آمیز" و "مبارزه مساومت آمیز" با امپریالیزم را هم خروشچف

خروشچف مخالف بود. این مخالفت‌ها را به صورت سخنرانی یا نوشته مطرح می‌کرد. در مواردی هم در جلسات کنگره‌ها با خروشچف به بحث و جدل کشیده می‌شد. یکی از بحث‌های جدی که بین ما ثو و خروشچف مطرح شد بر سر مسئله برخورد با امپریالیزم آمریکا بود.

ما ثوسیاست تشنج زدایی بین مسکوا و واشنگتن را عدول از اصول مارکسیسم لنینیسم می‌دانست. می‌گفت: مخصوصاً حالا که شوروی خود نیز صاحب سلاح اتمی شده و موشک‌های هدایت شونده دارد، نباید در صد سالش با آمریکا برآید.

امپریالیزم ذاتا جنگ طلب است و به هر حال جنگ بوجود خواهد آمد. لذا ما باید همیشه آماده جنگ باشیم. ولی خروشچف روی قدرت تخریبی سلاح اتمی تکیه می‌کرد، که در گرفتن یک جنگ اتمی موجب نابودی شوروی و مردم جهان خواهد شد.

ما ثو در مقابل استدلالش این بود که اگر نیمی از مردم جهان هم در این جنگ از بین بروند و کره زمین مخروبه شود، باز تعداد کمی انسان که باقی می‌ماند بر خرابه‌های امپریالیزم، سوسیالیسم را بنا خواهند کرد. ولی این تفکرات برای خروشچف قابل درک نبود. به حساب ما چرا جویی و حداقل عدم آشنایی ما ثو با عواقب سلاح‌های اتمی گذاشته می‌شد.



روی همین جهات خروشچف قرارداد با چین در زمینه کمک به ساختن سلاح‌های اتمی را لغو کرد و از اینکه بمب اتم در اختیار ما ثو قرار گیرد با توجه به افکارش بیم داشت.

● خط مشی اول

ما ثو با تکیه بر تئوری لنین در مورد امپریالیزم معتقد بود امپریالیزم آمریکا بقیه در صفحه ۳۵

در این کنفرانس مطرح نمود. وی یک سیاست میان‌رویی را در زمینه داخلی و خارج در پیش گرفت. خروشچف اصول حاکم بر روابط داخلی و خارجی شوروی و احزاب کمونیست را بصورت پنج اصل درآورد که بعدها به پنج اصل رویزیونیسم یا تجدید نظر معروف شد.

ما ثو از یک طرف با روش نفی مطلب استالین و از طرفی با پنج اصل اعلام شده

"... ما تصویر استالین را در میدان تین آن من گذاشته ایم. این با آرزوهای زحمتکشان جهان در تطابق است و اختلافات بنیادی ما را با خروشچف نشان می‌دهد... اگر همه چیز را در نظر بگیریم دستاوردهای استالین عمده اند و کمبودها و اشتباهاتش در درجه دوم قرار دارد. در این نکته ما نظری مغایر نظر خروشچف داریم." بعداً زمرگ استالین (۱۹۵۳) با زهم روابط



از آنجا شبکه اخبار و اطلاعات صحیح (گماهی - هما) نظور که هستند (تحلیلهای را با رور مینماید، بر آن شدم مجموعه ای از اخبار مهم را در بخشی از نشریه که به اینکار اختصاص داده ایم، درج نمائیم. اهداف مورد نظر ما در اینکار عبارتند از:

- ۱- کمک به با روری تحلیلهای سیاسی نیروهای مکتبی.
- ۲- دادن بینش استراتژیک از رویدادهای ایران، منطقه، جهان.
- ۳- کمک به پیدا کردن دیداستراتژیک از مراحل رشد خلق و افول امپریالیسم. ضمناً " راه مجاهد با این اخبار برخورد فعال میکند.

نظریات حجت الاسلام حاج سید احمد خمینی درباره روحانیت مخالف امام

حجت الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی در دیدار با مسئولین سازمان تبلیغات اسلامی در روز ۶۹/۱/۲۲ سخنانی در مورد روحانیت ایراد کردند که به لحاظ اهمیت محورهای آن را می آوریم.

۱- شناخت اسلام آمریکایی و اسلام محمدی از آنجا که اصل این نظام، روحانی و بجا قیام روحانیون و مردم شکل گرفت و در قالب احکام اسلام ناب محمدی حرکت کرد، لذا باید اسلام ناب را شناخت و مسلمانان را به آن سو حرکت داد و تفکر آنان را در آن چارچوب ساخت همچنین باید اسلام آمریکایی را نیز شناخت و طرفداران آن را به مردم معرفی کرد. حضرت امام اسلام ناب محمدی را اسلامی ستیزه گریا سرمایه دار ز الوصف، اسلامی جنگجو با رذالت، اسلامی پر خاشاک در مقابل چالوسیهای اسلامی متکی بر اصول فقه سنتی و جواهری اسلامی از ادیخواه و استقلال طلب معرفی کردند و در تمام زمینه های فوق پیاپی آمده و سخنرانی و سفرها کرده اند و اسلام آمریکایی را اسلامی زیبون، چالوس پرور، مدافع رذالت خاضع در مقابل سرمایه دارهای ز الوصف و تسلیم در مقابل استکبار معرفی کرده اند.

میدانید که اسلام منهای روحانیت یعنی طب بدون طبیب، اینجاست که با ید روحانیت را شناخت، روحانیتی که بدون آن اسلام قالب تهی میکند و اثری از آن نمی ماند.

از نظر ما م روحانیت دودسته است: دسته اول روحانیون طرفدار اسلام ناب محمدی و دسته دوم روحانیون طرفدار اسلام آمریکایی. اما مدافع از روحانیون طرفدار اسلام ناب می فرمایند:

روحانیت متعدد، به خون سرمایه داران ز الوصف تشنه است و هرگز با آنان سرآشتی نداشته و نخواهد داشت.

علمای اصیل اسلام هرگز زیر بار سرمایه داران و پول پرستان و خوانین نرفته اند و همواره این شرافت را برای خود حفظ کرده اند و این ظلم فاحشی است که کسی بگوید دست روحانیت اصیل طرفدار اسلام ناب محمدی با سرمایه داران در یک کاسه است. البته این بدان معنا نیست که ما از همه روحانیون دفاع می کنیم. چرا که روحانیون وابسته و مقدس نما و تحجرگرا هم، کم نبودند و نیستند.

در حوزه های علمیه هستند افرادی که علیه انقلاب و اسلام ناب محمدی (ص) فعالیت دارند. امروز عده ای با ژست تقدس نمایی چنان تیشه به ریشه دین و انقلاب و نظام می زنند که گویی وظیفه ای غیر از این ندارند و می افزایند: پس امام که می فرماید: اسلام بدون روحانیت هیچ و پوچ است، مقصود اسلام ناب است و روحانیون طرفدار اسلام ناب نه اسلام آمریکایی و روحانیون طرفدار آن و هر دو جریان و افراد منسوب به دو جریان، در حوزه علمیه ایران و سایر حوزه های علمیه

هستند.

۲- انقلاب از درون ضربه می خورد. خطر تحجر نمایان و مقدس نماهای احمق در حوزه های علمیه کم نیست. طلاب عزیز - لحظه ای از فکراین مارهای خوش خط و خال کوتاهی نکنند.

اما همین دسته را می فرمایند که:

اینها مروج اسلام آمریکایی هستند و دشمن رسول الله.

حجت الاسلام والمسلمین سید احمد خمینی در ادامه گفت: حضرت آیت الله آقای جنتی امروز شما بزرگترین وظیفه را در مقابل این ملت بعهده دارید. شما مسئول تبلیغات این نظام هستید. البته در حد مکانات و توانتان بناید با تمام وجود در مقابل این مارهای خوش خط و خال بایستید. بایدنگذاریید فرهنگ اما صدمه ببینند. صدمه به فرهنگ اما صدمه به فرهنگ انقلاب و صدمه به فرهنگ انقلاب، صدمه به اصل اسلام ناب است و ما همه باید جوابگوی آن باشیم.

وی اضافه کرد: با رها و بارها امام فرمودند که این انقلاب از داخل ضربه می خورد و این در موقعی است که ما از شعائر انقلاب چشم پوشیم و برای دنیای چند روزه دست از محتوای انقلاب بشوئیم. من از یکا یک شما درخواست می کنم که نگذارید فرهنگ امام که فرهنگ حریت و آزادی و استقامت و پویایی است ضربه ببیند. امروز خطر این انقلاب در

حوزه‌های علمیه است. همانهایی که اسلام اما مرا اسلام لتقاط میدادند. همانهایی که اسلام ما مرا اسلام ضد فقها اصیل میدانستند. همانهایی که وقتی فرزندان ما شما، برادر عزیز ما زکوه‌ای آب نوشید، آن کوزه را نجس دانستند. همانهایی که در نجف اشرف به امام نسبت تارک الصلوه دادند با بد مآذیب بود. نکندهما نه سراز جایی در آورند که تا بیایم متوجه شویم، فرهنگ اصیل اما موا نقلاب و اسلامنا با زدرون پوسیده با شد و دوباره امالی لازم شد تا با قیام خود و شهادت دوستان و یارانش به اینجا برسیم و تمام تلاش‌ها از بین برود.

شما نفر ما ناید با بودن رهبر عزیزمان و تمامی شاگردان اما منگرنانی وجود ندارد. مگر بعد از رسول الله (ص) حضرت امیرالمومنین (ع) نبودند ولی چون از اصل به فرهنگ اسلام اموی و انحراف ایجاد شد، این شکاف پس از چند ده سال فرهنگ اسلامنا با محمدی را به فرهنگ اسلام اموی و عباسی تبدیل کرد. مگر اسلام حضرت رسول (ص) بلافاصله به اسلام و فرهنگ‌ها رونی تبدیل نشد؟

تا رهبر عزیزمان هست و ما هستیم، با تمام توان می‌کوشیم، ولی این را نباید فراموش کنیم که یک خشت راهم نباید از جا زده‌دهیم کج گذاشته شود.

وی در پایان گفت: با دید توجه داشته باشیم که روحانیون طرفدار اسلام آمریکا می‌باشند در حوزه‌های علمیه هستند. تحلیل نکنیم که مقصود ما از اسلام آمریکایی، اسلام فهد و حسنی مبارک و شاه حسین است نه، بلکه اسلام آن دسته از روحانیونی است که امروز برای مرگ فتاوی امام روز ششم می‌کنند.

امیدوارم بتوانم با شما مطالب خودم را آن گونه که می‌خواستم به عرض شما رسانده باشم.

اجتهاد چیست و مجتهد کیست؟

حجت الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی در کنفرانس جهانی اهل بیت سخنانی ایراد کردند که در کیهان شنبه ۵ خرداد ۶۹ به چاپ رسید. به لحاظ اهمیت موضوع، که درباره اجتهاد و مجتهد است محورهای مهم آنرا در ذیل می‌آوریم:

۱- اساس فقه روایات ائمه است.

شکی نیست که علوم اسلامی، بخصوص فقه ما بر پایه روایات حضرات ائمه اطهار علیهم السلام استوار است گرچه کتاب و اجماع و عقل در خیلی از زمینه‌ها دارای نقش موثر و غیر قابل تردید است ولی ریزه کاریهای مطرح شده از علوم بخصوص فقه نشئت گرفته از اخبار و احادیث و روایاتی است که در دوره‌های مختلف از ائمه اطهار علیهم السلام ما در شده است. فقیه کسی است که این روایات را بررسی کرده، صحیح را از سقیم تشخیص داده و روایات متعارض را به صورتی جمع نموده و حکم خدا را از لابلای آن دریابد و به مردم و جا مع برساند. اکثرا اختلافات در فتاوی از همین جا نشئت می‌گیرد و اکثر اختلاف مباحثی نیز ریشه در همین جا دارد. اختلاف در روایات خود داستان‌ها دارد که شرح در این مختصر میسر نیست ولی یکی از علل آن به مظلومیت آن بزرگواران و عدم قدرت آنان برای اظهار حق و حقیقت بر می‌گردد. روشن است که فشار سیاسی و محاصره هرگز اجازه نمی‌دهد تا ائمه اطهار مسائل دینی و عقیدتی را بی‌پرده بیان دارند و گاهی مسائلی را با تقیه مطرح می‌کردند و اصلا مورد نظرشان نبوده است. (ما خود این دوره را در زمان شاه تا حدودی داشته‌ایم) از طرف دیگر آن دسته که قدرت را در دست داشتند برای حکومت ظالمانه خود آنچه را که مفید می‌دانستند بعنوان حدیث نبوی و حتی خبرهای ائمه اطهار نقل می‌کردند. لذا شیعه برای رسیدن به کلام و دستور ائمه اطهار ناچار باید به کارشناسان فقه مراجعه می‌کرد. فقیه همان کارشناس و عالمی است که شیعیان برای رسیدن به آن کلمات از آنان استمداد می‌کنند. و درست به همین دلیل است که علماء و فقهاء دارای اعتباری بس بالا و اولاد نرزد شیعیان می‌باشند و الا فقیه، منهای خصوصیت روشن کنندگی نظرا ما معصوم، با مردم عادی هیچ فرقی ندارد آنچه فقیه را معتبر و مورد احترام می‌کنند از این جهت است که فقیه قال الصادق و قال الباقر علیهما السلام می‌گوید و ائمه اطهار هم که چیزی جز آنچه رسول گرامی خدا صلی‌الله علیه و آله وسلم بعنوان دین اسلام عرضه داشته بودند نمی‌فرمایند پس شیعیان همان مسلمانان واقعی عامل بد سنت رسول الله می‌باشند و علی‌الظاهر در این که سنی حقیقی شیعه است روایاتی موجود است.

کارشناس فقه یعنی فقیه در صورتی که از دستورات رسول اکرم و ائمه اطهار رکناره گیرد مسلما به نظراتش عمل نمی‌شود عمل کرد البته این

سؤال مطرح است که اگر فقیه خود عا دل نبود چرا به نظراتش دیگران عمل نکنند. علت شاید این باشد که وقتی فقیه‌ای عادل نبود و خود عامل نبود احتمال دارد نظراتش روی هواهای نفسانی و حب دنیا و گرایشات سیاسی تنظیم شده و شکل گرفته است و این زمینه‌های نفسانی و سیاسی او را از رسیدن به حقیقت نظرات ائمه (ع)، بازدارد البته با زاین سؤال است که اگر بعد از رسیدن به نظراتی از عدالت است افتاد دیگر چرا نشود به آن نظرات عمل کرد. ابتدا وجهی غیر از "تعبد" به نظر نمی‌رسد بهتر رسیدن به نظرات ائمه اطهار (ع) مسئله علمیت را مطرح می‌کنند "اعلم" بودن در مسئله "تقلید" شکل می‌گیرد از طرف دیگر از آنجا که فقه شیعه پویا است و فقیه باید برای دریافت نظرات ائمه اطهار تمام جهات را در نظر بگیرد شناخت اوضاع و احوال جهان و تاثیر آن در اجتهاد معنا پیدا می‌کند. و زمان و مکان جزء هسته مرکزی اجتهاد می‌گردد حضرت اما سلام الله علیه در این زمینه‌ها مطالبی فرمودند که متاسفانه هنوز مورد دقت قرار نگرفته است و تا بحال هم هیچ یک از فقهای عالیقدر به این مسائل اشاره نداشته است زمان و مکان از دیدگاه ما ماعت و یا شرطی برای تحقق عنوان ثانوی نیست بلکه این دو عنصر با سایر شرایط و اجزاء موضوع اجتهاد را تشکیل می‌دهد و مجتهد را به حقیقت حکم الله می‌رساند که عنوان اولی است، به این عبارت حضرت اما م توجه بفرمائید.

۲- فقه شیعه سنتی و پویا است

اما در مورد روش تحصیل و تحقیق حوزه‌ها این جانب معتقد به "فقه سنتی" و اجتهاد جواهری "هستم و تخلف از آنرا جایز نمی‌دانم، اجتهاد به همان سبک صحیح است، ولی این بدان معنا نیست که فقه اسلام پویا نیست، زمان و مکان دو عنصر تعیین کننده در اجتهادند مسئله‌ای که در قدیم دارای حکمی بوده است - به ظاهر همان مسئله - در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد دیک نظام ممکن است حکم جدیدی پیدا کند. بدان معنا که با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی همان موضوع اول که ز نظر ظاهرا به با قدیم فرقی نکرده است، واقعا موضوع جدیدی شده است که قهرا حکم جدیدی می‌طلبد.

مجتهد باید به مسائل زمان خود احاطه داشته باشد.

برای مردم جوانان و حتی عوام هم قابل قبول نیست که مرجع و مجتهدش بگوید من در مسائل سیاسی اظهار نظر نمی‌کنم.

آشنایی به روش برخورد با حیل‌ها و تزویرهای فرهنگ حاکم بر جهان، داشتن بصیرت و دید اقتصادی حاکم بر جهان، شناخت سیاستها و حتی سیاستون و فرمولهای دیکته شده آنان، و درک موقعیت و نقاط ضعف و قوت دو قطب سرمایه - داری و کمونیزم که در حقیقت استراتژی حکومت بر جهان را ترسیم می‌کنند از ویژگیهای یک مجتهد جامع است.

یک مجتهد باید زیرکی و هوش و فراست هدایت یک جامعه بزرگ اسلامی و حتی غیر اسلامی را داشته باشد و علاوه بر خلوص و تقوی و زهدی که درخورشان مجتهد است واقعا مدیر و مدبر باشد.

این فراز از سخن حضرت امام یکی از مهمترین مسائلی است که امام به آن توجه فرموده اند. روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام ممکن است حکم جدیدی را برای موضوعی که تا قبل از این روابط دارای حکمی دیگر بوده است، بوجود آورد. توجه به "روابط" در سخن امام ضروری است. چرا که موضوع ظاهرا هیچ تغییری نکرده است. بلکه روابط اقتصادی و یا سیاسی نقش اصلی را بازی می‌کنند. برای شناخت روابط اقتصادی و سیاسی و اجتماعی است که باید مجتهد به مسائل زمان خود حاطه داشته باشد. شناخت روابط سیاسی و اقتصادی بر پایه شناخت حیل‌ها و تزویرهای فرهنگ حاکم بر جهان استوار است. داشتن بصیرت و دید اقتصادی و درک نقاط قوت و ضعف دو قطب سرمایه داری و کمونیزم بدین جهت از ویژگیهای مجتهد جامع شمرده می‌شود که خود در اصل اجتهاد موثرند و الا اینها با یکدیگر هیچ‌سختی ندارند. رسیدگی به عام و خاص و مطلق و مقید چه ربطی به نقش امپریالیسم در آمریکا لاتین و یا نقش کمونیزم در جهان اسلام دارد ولی از آنجا که فقه ما پویاست این روابط خود هسته مرکزی اجتهاد می‌شود. این روابط موجب نمی‌شود که احکام اولیه جای خود را به احکام ثانویه بدهند. بلکه این روابط موجب می‌گردند که موضوع بدون هیچ تغییر ظاهری ای دارای حکم دیگری گردد.

ولی مهم شناخت درست حکومت است که بر اساس آن نظام اسلامی بتواند به نفع مسلمانان برنامهریزی کند که وحدت رویه و عمل ضروری است و همین جاست که اجتهاد مصلح در حوزه‌ها کافی نمی‌باشد. بلکه یک فردا گرا علم در علوم معهود حوزه‌ها هم با شد ولی نتواند مصلحت جامعه را تشخیص دهد و بطور کلی در زمینه اجتماعی و سیاسی فاقد بینش صحیح و

امروز خطر این انقلاب

در حوزه‌های علمیه است، همانهایی

که اسلام ما را

اسلام التقاط میدانستند.

... همانهایی که در نجف اشرف

به امام

نسبت تا رک الصلوه دادند

با بد مواظب بود.

قدرت تصمیم‌گیری باشد این فرد در مسائل اجتماعی و حکومتی مجتهد نیست و نمی‌تواند زمام امور جامعه را بدست گیرد.

پس به نظر امام مجتهد فردی است که حکومت و جامعه را درست بشناسد و اجتهاد مصلح در حوزه‌ها مسلما باعث شناخت دردهای حکومت و شناخت جامعه اسلامی نیست. چرا که اگر یک فردا علم به علوم معهود در حوزه‌ها باشد ولی جامعه را نشناسد و مصلحت جامعه را تشخیص ندهد از آنجا که در این زمینه‌ها مجتهد نیست نمی‌تواند زمام امور جامعه را بدست گیرد. پس فقیه حوزه در صورتی که فاقد دید سیاسی اجتماعی باشد تنها کارشناس باقی می‌ماند که زمامدار جامعه می‌تواند از او در موارد کارشناسی استفاده کند البته کارشناسی است بسیار عزیز که سخن و دستورات ائمه اطهار (ع) را در اختیار زمامدار می‌گذارد. مثلاً در حوزه‌ها آنچه تا بحال خوانده شده است این است که تعزیرات با قاضی است. ممکن است قاضی ای در یک شهر در مورد جرمی حکمی صادر کند که اگر کسی دیگر همان جرم را در شهر دیگر انجام دهد حکمی دیگر داشته باشد و یا حتی در همان شهر فرد دیگری انجام دهد قاضی حکم دیگری کند ولی زمامدار می‌گوید: وحدت رویه و عمل ضروری نظام است در این صورت تمام جرمها و جزاها دسته‌بندی می‌شود. یک حکم در سراسر کشور اجرا می‌گردد. پس کل تعزیرات با یک بخشنامه صورتی خاص بخود می‌گیرد.

این که وحدت رویه ضروری است از آن زمامداری است که در امور اجتماعی و سیاسی هم مجتهد است. در این زمینه فقیه غیر سیاسی حق چنین حرفی را ندارد که او در حد یک کارشناس باقی مانده است. به این سخن امام سلام الله علیه توجه بفرمائید.

۳- فقه‌تثوری ادارها انسان در اجتماع است حکومت در نظر مجتهد واقعی فلسفه عملی

تمامی فقه در تمام زوایای زندگی بشریت است. حکومت نشان دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمام معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است.

فقه‌تثوری واقعی و کامل ادارها انسان و اجتماع از گهواره تا گور است.

هدف اساسی این است که ما چگونه می‌خواهیم اصول محکم فقه را در عمل خود و جامعه پیاده کنیم و بتوانیم برای معضلات - جواب داشته باشیم؟ و همه ترس استکبار از همین مسئله است که فقه و اجتهاد، جنبه عینی و عملی پیدا کند و قدرت برخورد در مسلمانان بوجود آورد.

یک فقیه کار به پیاده کردن فقه و حل معضلات ندارد یک فقیه ما دانی که در مدرسه است می‌گوید: مسئله به من مربوط نیست من حکم خدا را می‌گویم. اما فقیهی که زمامدار است می‌خواهد فقه را در عمل فرد و جامعه پیاده نماید می‌خواهد برای تمام معضلات سیاسی، نظامی اجتماعی جهان اسلام راه حل اسلامی پیدا نماید و درگیر می‌شود و الا تا در حد کارشناس و در مدارس علوم اسلامی است هیچکس با او کاری ندارد چرا که فقه جنبه عینی و عملی پیدا نکرده است. حال معلوم شد که چرا امام سلام الله علیه اجتهاد مصلح در حوزه‌ها را کافی نمی‌دانستند آخر مگر می‌شود حکم خدا را بدون ارتباط با مسائل پیچیده اقتصادی امپریالیسم و با زیبای سیاسی جهان استکبار رویا حسابهای دقیق نظامی و یا ساختار اجتماعی هر جامعه و منطقه، فهمید. مگر می‌شود در گوشه مدرسه بود و مصالح اسلام و مسلمین را در جهان پراشوب کنونی تشخیص داد؟

مگر امکان دارد بدون شناخت فرهنگ تزویر و توطئه، بدون بصیرت و دید اقتصادی بدون اطلاع از کیفیت برخورد با اقتصاد حاکم بر جهان و بدون شناخت سیاستها و سیاستون و بدون اطلاع از استراتژی ترسیمی از سوی دو قطب جهان، مجتهد واقعی بود. حال معلوم شد که چرا امام عزیزمان مرجعیت را از رهبریت جدا کردند.

۴- چگونه شیعه علی (ع) باشیم؟

امروز شما بزرگان در این نقطه به دعوت رهبر عزیزمان جمع شده‌اید تا مشکلاتتان و مشکلاتمان را برای یکدیگر بازگو کنیم و ببینیم که جهان شیعه و اسلام دارای چه معضلاتی است. آنچه به نظر می‌رسد مشکلات جهان اسلام و شیعه چیزی جز عدم درک صحیح مقاصد ائمه اطهار (ع) نیست اگر اهداف ائمه عزیز شناخته شود نه تنها شیعیان یثرب و اجداد در مقابل جهان

استکبار می‌شوند که برادران اهل سنت ما می‌توانند گرد آن دستورات به اتحاد قابل قبولی دست یابند و با این اتحاد دهرگزا جازه نخواهیم داد استکبار رنوکران آن‌نان در کشورهای اسلامی بر ماورد دنیا و آخرت ما بتازند و هیچکس هم نتواند جلوی آن‌نان بايستد بعضی از دستورات اصولی ائمه اطهار هم سو بودن با مستضعفین و محرومین، ایستادگی در مقابل قدرتهای ظالم و برخورد با فئودالها و سرمایه‌داران ز الوصف از خدا بی‌خبر، مستقل بودن در تمامی زمینه‌ها، دوری از هواهای نفسانی، اطاعت از امر مولا، عامل به دستورات قرآن و رسول است. حال ما معتقدیم که شیعه ائمه اطهار هستیم. آیا زندگی یا فرهنگ حاکم بر خود و خانواده ما هم سو با مستضعفین و محرومین است؟ یا حاضریم از خود و فرزندان خود کم گذاشته و به فقرا و نیازمندان کمک کنیم؟ صرف شعار به نفع محرومین بدون عمل، چیزی است که مورد طعن و لعن قرار گرفته است. اگر ما عامل به دستورات نباشیم چگونه ادعا می‌کنیم که شیعه امیرالمومنین هستیم. می‌شود شیعه علی بود ولی سر سفره‌هایی نشست که غذاهایی گوناگون او را زینت داده است. می‌شود ادعای شیعه ائمه اطهار بودن را کرد ولی فرزندانمان به بهترین وجه زندگی کنند از بهترین وسائل استفاده کنند و فرزندان فقرا حسرت یک شب‌نان سیر خوردن را بکشند می‌شود شیعه علی بودن را یکدک کشید در حالی که برادران مسلمانان در شهرهای مختلف و روستاهای کشور اسلامی با فلاکت زندگی کنند. اگر ما نند فقر را زندگی کردیم شیعه ائمه اطهار هستیم و به یکی از اهداف ائمه اطهار رسیده ایم.

اگر تعریف و تمجید و لونا حق، دل‌مان را شاد و انتقال دلسا زنده و درست روحمان را کدر کرد مطمئن باشیم که شیعه مولای متقیان امیرمومنان نیستیم. اگر دل‌مان به غیر خدا اطمینان یافت و اگر برای غیر خدا چیزی را خواستیم یقیناً شیعه ائمه اطهار (ع) نیستیم و همه می‌دانیم که این قبیل مسائل با شعرا و اطلاعیه و کردهایی درست نمی‌شود. باید عمل کرد.

با ی‌دخمینی شد تا کلامت بوی خوش گفتار ائمه اطهار سلام‌الله علیهم جمعین را پیدا کند تا با یک جمله ت شرق و غرب بر خود بلرزد. خمینی با ی‌د شد تا با یک جمله ت تمامی پاره‌ها های کشور اسلامی مان به خیا با نها بریزند.

مواضع آیت... آذری قمی و پاسخهای آن

آیت... آذری قمی در سخنرانی قبل از خطبه‌های نماز جمعه تهران مطالبی را عنوان کرد که به نوبه خود عکس العمل‌هایی را بدنبال داشت.

در اینجا خلاصه‌ای از سخنان ایشان به همراه پاسخهایی که به آن داده شده است از نظر خوانندگان می‌گذرد.

رسالت ۶۸/۱۲/۵

...هنوز عده‌ای مقدس نما و متحجر در ذهنشان نرفته که وقتی امام می‌فرماید دولتی فقیه می‌تواند حتی نماز روز را تعطیل کند به خاطر حفظ حکومت اسلامی است، رویشان نمی‌شود به ما اعتراض کنند به من اعتراض می‌کنند....

● شرط مشروعیت احکام چه دره از جانب امام (ره)

حضرت امام خمینی می‌فرمودند ولایت مطلقه فقیه شیعه‌ای از حکومت و ولایت مطلقه رسول الله است و این بدین معناست که پیاپی مبرر ولایت مطلقه داشت و فقیه نیز ولایت مطلقه دارد، لذا اختیار مراجع، فضلا، رئیس جمهور، اقتصاد، جنگ و صلح، را دیو و تلویزیون و... اختیار هم به دست ولی فقیه داده شده است و در

هر زمانی باید آن رهبر فقیه زنده باشد... هر حکمی که ما صادر کرده‌اند با یدها مضای آیت... خا منهای برسد و معنی آن انما - ز دایی نیست... هما نگونه که اطاعت از حضرت علی (ع) همان اطاعت از پیا مبر است. اطاعت از آیت... خا منهای نیز به معنای اطاعت از امام خمینی می‌باشد. اطاعت از فرامینی اما مبرزگوار با ید از طریق آیت... خا منها بشود و الا مشروعیت ندارد.

● در مسائل حکومتی تقلید بر میت جا یز نیست گرچه ما عزیزمان نیازی به جامع مدرسین و مضای ۱۲ نفر از مجتهدین نداشتند معذالک رهبری امام را ۱۲ نفر مضای کردند ولی رهبری آیت... خا منهای را متجاوز از ۶۰ نفر از مجتهدین مضای نمودند... با توجه به اینکه شرط زمان و مکان در صدور حکم موثر است بنا بر این در مسائل حکومتی تقلید بر میت جا یز نیست و با ید از ولی فقیه زنده تبعیت کرد، ولی در تشریها یعنی در احکام فرضیه و احکام رساله‌های عملیه می‌توان از میت تقلید کرد. یعنی احکامی که حضرت امام در زمان حیات خویش صادر کرده‌اند نمی‌توانیم به آن عمل کنیم چون ممکن است شرایط زمان و مکان عوض شود.

با توجه به اینکه شرط زمان و مکان در صدور حکم موثر است

بنا بر این در مسائل حکومتی

تقلید بر میت جا یز

نیست و باید از ولی فقیه زنده تبعیت کرد. آیت الله آذری قمی

پاسخ رئیس مجلس شورای اسلامی به مواضع آیت... آذری قمی

اطلاعات ۶۸/۱۲/۶

... در این روزها انسان نغمه‌هایی می‌شنود که بسیار تعجب آور است و نگران می‌شود که هنوز سال‌ها نگذشته است و این صحبتها و بحث‌ها در محافل مذهبی و از سوی شخصیت‌هایی که انسان اصلا نتظار ندارد، گفته و انجام می‌شود....

● ضرورت طرح اینگونه مباحث چیست؟ مردم مطیع ما هستند، اطاعت از امام یعنی همان دستورات عملیها و همان احکام و فرامین که امام را صادر دادند. بحث اینکه حلالیک کسی اگر چنانچه جا زده داشت و بعد هم با ید از زه بگیرد... یا احکام با ید تنفیذ شود که این خیلی روشن است و مقام معظم رهبری

هم حکا مرا در آنجایی که عموماً صلاح دادا نستند
تنفیذ کردند و در آنجا هم که مملحت دادا نستند
تعویض کردند و بحتی روی آن نیست و روشن
هم هست. اما ما بخوبی میدانیم که در بحث -
هایی که می شود دنبال چه می گردند

● مبانی فکری اما م، پس از ایشان نیز راه
گشاست

احکام را کم و بیش همه میداند و از فقه،
فقاہت و مبانی اسلامی هم مطلع هستند، آنچه
که مهم است مبانی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی
حضرت اما م است. آنچه که مهم است مبانی و
رهنمودهای حضرت اما م در وصیتنامه ایشان
است که آیا این وصیتنامه مربوط به بعد از
اما م است یا مربوط به زمان حیات اما م. آنچه
مسلم است وصیتنامه و دستورالعملهای آن
مربوط به بعد از اما م است

● جنگ جاودانه بین "فقرو غنا" نقطه نظر
اصیل اما م

من به آنها بی که پشت این پرده ها قرار
می گیرند و زیر عبا ها مخفی می شوند و دنبال
این قضا یا هستند اعلام می کنم که باید بدانند
اسلام ناب محمدی حاکم است و حضرت اما م همه
گرد و غبارها را پاک کردند... باید بدانند
که جنگ بین فقرو غنا وجود دارد، دوستان و
دشمنان باید بدانند سخنان حضرت اما م که
فرمودند "یک موی این کوخ نشینان را بیه
صدتا از کاخ نشینان نمیدهم" برای همیشه
باقی است.

● اسلام آمریکا بی در داخل مرزهای ایران نیز
ریشه دارد

اسلام آمریکا بی تنها در عربستان وجود
ندارد بلکه در ایران هم هست اسلام پاره ها
هست و اسلام مرفهین و بی پرده ها هم وجود دارد.
۱۰۰۰ ما با تحجر و خشکی مبارزه کردند و در آن
نامه ای که به آقای قدیری نوشتند اظهار
داشتند که "من اینها را می گویم و می خواهم
یکی هم قربانی این قضا یا بشود و چه بهتر که
من قربانی آن شوم" حالاً ما فکر کنیم که بعد از
اما م این مسائل تمام شده، اشتباه است ...

● در هر شرایطی از اصول و افکار اما م دفاع
می کنیم.

به خدا قسم اگر روزی این مجلس در اختیار
ماند و این تریبون نباشد، در مساجد و
مخافت از آن اصول دفاع می کنیم و اگر مسجد و
مخفل هم نباشد سرچها راها و در اتوبوسها از
مبانی، افکار و اصول اما م دفاع خواهیم کرد.
....

اینها در این فکر هستند که

اعلام کنند عصر خمینی بزرگ

پایان یافت،

عصر برخورد با سرمایه داران

زالوصفت پایان یافت،

عصر مبارزه با

امریکای جهان خوار

پایان یافت.

● حجیت دستورالعملهای اما م به قوت
خود باقی است

آن دستورات اما م که منظور می باشد هیچ
وقت از حجت ما نمی افتد. این دستورات در
زمان حیات اما م هیچ وقت برای عده ای حجت
نبوده. هر وقت، وقتش شد می گوئیم. آن زمانها
که حرفها را نقد کردیم و بحثهایی که در جلسات
خصوصی می شود، گفتیم، آنوقت معلوم می شود
که در زمان اما م حرفها حجت داشته است یا نه؟
آن زمان از ترس می پذیرفتند یا اینکه ریاکاری
و یا از روی واقعیت بوده است؟

آقای بیات نماینده زنجان

رسالت ۶۸/۱۲/۱۰

● توطئه های گوناگون علیه اصول لایتغیر
انقلاب

از آن لحظه که انقلاب اسلامی با رهبری
اما م به پیروزی رسید و اسلام و قرآن از انزوا
بیرون آمد، توطئه های گوناگون از ناحیه
دشمنان اسلام و یادی داخلی آنان صورت
گرفت و همه آنها دنبال یک مسئله بودند و آن
اینکه اسلامی که اما م مطرح کرده است، مطرح
نگردد.... در آن اسلام دفاع از حزب ا... و رنج
دیدگان و مبارزه با آمریکا جهان خوار یک
اصل لایتغیر انقلاب و نظام است. اینها در
این فکر هستند که اعلام کنند عصر خمینی بزرگ
پایان یافت، عصر برخورد با سرمایه داران
زالوصفت پایان یافت، عصر مبارزه با آمریکا
جهان خوار پایان یافت.

● آیا دخالت زمان و مکان تنها در احکام
حکومتی است؟

با چه جرئتی و با چه معیار فقهی به صورت
مطلق این نوع سخن می گویند. مگر نمی دانند
بعضی از احکام حکومتی اما م بصورت قانون
مصوب مجلس شورای اسلامی در آمده و به تصویب

شورای نگهبان رسیده است... آیا ایشان
نمی دانند دخالت زمان و مکان تنها در احکام
حکومتی نمی باشد بلکه در تئوریهها هم هست.
اگر تحلیل وی درست باشد، در تئوریهها هم
نباید از امام تقلید کرد، نه ابتدا تا و نه
استدما

آقای ولایی نماینده تهران

رسالت ۶۸/۱۲/۱۰

● مواضع ضدونقیض بیانگر خط فکری ایشان
است

آقای آذری قمی به خاطر موضع گیریها
ضدونقیض خود در طول این انقلاب ما را بی نیاز
می کند که جوابی به ایشان داده باشیم....
بعنوان نمونه در سال ۶۶ می گوید "تصور
اینکه موضوعات جدید و مستحدثه آنها بی که
در زمان نزول وحی سابقه نداشته فاقد حکم
است و تعیین تکلیف آنها بدست مجتهد،
ولی فقیه و حکومت اسلامی و یا مثلاً مجلس
شورای اسلامی گذارده شده است، سخنی بی -
دلیل و بی اساس است." همین آقا در جواب
ریاست محترم مجلس می گوید: "آیا مسائلی که
بعد از وفات اما م در دنیا پیش آمده است از
مسائل مستحدثه بعد از ما نیست؟ تکلیف
آنان را چه کسی باید تعیین کند؟ آیا مسائل
مستحدثه ای که اما م در منشور برادرانه
کرده اند، تبیین شده است؟"

● مواردی از اختلاف نظرهای ایشان با حضرت
اما م

.... در بحث مالیات که ایشان آن را از
احکام ثانی نویسه قلمداد می کردند، اما م بطلان
این نظر را اعلام و آن را احکام اولیه خواندند
در طرفداری از سرمایه داری، افکار مخالفین
را کمونیسم می خواندند و جنگ بین فقرو غنا
را منتفی می دانستند و با اعلام نظرها م
مبنی بر اینکه جنگ بین فقرو غنا باید
محفوظ بماند. کینه اما م را به دل گرفت.
گرچه بعد از ظواهر نظرها زسوی رهبر فقیدمان
آنچنان موضع عوض می کرد و مدافع می شد که
همه ما را به فکر جریان آذری، آذری دزد
می انداخت

● امضا ۱۲. نفرجهت تأیید علمیت اما م
بود، نه رهبریت ایشان

.... معلوم است این کینه امروز اینگونه
جلوه می کند که به دروغ می گوید رهبری اما م را
۱۲ نفر امضا کردند و الا خوب می دانند که
جریان ۱۲ نفر مربوط به علمیت اما م بعد از
بقیه در صفحه ۵۴

میلیون مسلمان در داخل شوروی شما نمی-
توانید مفا بله بکنید شما با یداز راه ایجا د
محیط آزادی ، آبا دی ، رفاه ، زدودن تبعیض
نژادی ، سیطره روسها را از سر ۷۰میلیون
مسلمان بردارید . نه اینکه بیا فیددوباره
به دژخیمی کمک بکنید به جنایت کمک بکنید
مگر آذریبا یجا نیها چه می گویند مردم
آذریبا یجان دردشت چا لدران جنگیدند ، آنجا
به دفاع از مذهب قربانی دادند به فتوای
سید محمد مجاهد به فتوای میرزای قمی به
فتوای صاحب مستند ، آمدند در جنگ شرکت
کردند اینها قربانی دادند . اینان همان
مردمان سلحشوری هستند که مذهب را با لاتراز
این حرفها می دانند اینها هیچوقت از راهی
که رفته اند بر نمی گردند . بنده از طرف خودم
حرف می زنم و از طرف کسی صحبت نمی کنم
مسئولیت این حرفها بعهد خود بنده است .

۲ - اعتراض آیت الله خلیلی به تظاهرات
قـــــــــــــــــم

ما در این وضع خیلی احتیاج به وحدت
داریم هر دو که حضرت امام (ره) فرمودند

سخنان

حجت الاسلام خلیلی

در مجلس شورای اسلامی

در تاریخ جمعه ۱۵/۱۰/۶۸ از مکان برگزاری
نماز جمعه قم تظاهراتی انجام گرفت که
ظاهرا "هدف آن اعتراض به سخنرانی ۱۱دی
آیت الله منتظری در مخالفت با استقراض
خارجی بود . لیکن در طی تظاهرات مسائل
دیگری نیز مطرح گردید که در مطبوعات روز
منعکس گشت . آیت الله خلیلی در نطق
پیش از دستور مطالبی گفتند که عین آنرا
از نو استخراج کرده ام و می آوریم . این
نطق تحت سه عنوان بیان شده که ذیلا می
آوریم .

۱ - دخالت ارتش روسیه در آذربایجان شوروی
"ما از آقای گورباچف توقع نداشتیم
بیاید برای تمهید مقدمات حمله ارتش
شوروی را به آذربایجان بفرستد . با اینکه
کشته ای که بدست استالین و لنین آنها
داده اند . اینهمه علما قربانی دادند دوباره
به عناوین مختلف قربانی راه بیاندازند
متاسفانه آقای گورباچف میگوید اینها
یکعده بنیادگرای اسلامی هستند . بوش و تاچر
و میتران و اسرائیل و ... همه ما را متهم
میکنند ، در ایران در فلسطین و لبنان
بنیادگرای اسلامی اند . این چه حرفی است
که آقای گورباچف میزند . من از مسئولین
مملکتی خواهش می کنم از وزارت امور خارجه
درخواست می کنم از ایشان درست سؤال کنند
که این بنیادگرای اسلامی که همیشه دستاویز
آمریکا بوده ، دستاویز انگلیس بوده ، دستاویز
فرانسه بوده حالا زبان آقای گورباچف
می شنویم . این را باید ایشان بیان بکنند .
بنیادگرای اسلامی یعنی حقیقت اسلامی
اینها می خواهند اسلام را از بین ببرند با ۷۰

را س امور است . حضرت مستطاب مقام رهبری
فرمودند آئیندگان حق دارند ایشان نمی خواهند
قانون اساسی را زیر پا بگذارند ، اگر بگذارند
با آن موافقیم . ولی می خواهند قانون اساسی
عمل بشود و نما یندگان حق سؤال داشته
باشند حق حرف داشته باشند .

امام جمعه ها برای ما محترمند . همه
دعوت به وحدت و اتحاد می کنند یک نفر در
شیراز یا جای دیگر دعوت به افتراق می کند
حرف بزرگتر از خودش می زند ما نندخروس بی
وقت که نیا یداین حرفها را بزند . آقا ما که
می دانیم شما کفشات در راه دارالتبلیغ
شریعتمداری پاره شد .

بدتر از آنها یکنفر را در این مجلس یک
ورقه دیگته شده دستش می دهند که سا بقه امنیه
بودن در دوره شاه داشته و کا با راچی بوده
حالا به عناوینی آمده در اینجا می گویند
انقلابیون چی شده ، شنوید گزاران ، شنوید گزاران
کیها هستند . شنوید گزاران همانها هستند که
امام فرمود با ید حد بخورند به استنادش نمود .
گزاران می خواهد افرادا انقلابی در چه یک را در
این مملکت زیر سؤال ببرند . ما هیچوقت

بعضی از این ورشکسته ها بعضی از این خشکه مقدسها بعضی از این
تربیت شده های انجمن حجتیه و غیره و غیره
دسته بندی می کنند تحت عنوان حمایت از ولی فقیه عظیم ترین
نهادهای انقلابی که

مجلس شورای اسلامی باشد زیر سؤال می برند .

ساکت نمی نشینیم .
۳ - از تروریستانتقام می گیریم و قصاص
می کنیم
راجع به این عفو بین الملل که می -
خواهد به ایران بیاید ما به مسئولین می گوئیم
اول این عفو بین الملل را ببرند به
قبرستانهای ما ، نشان بدهند قبر دکتربهشتی
قبر رجائی ، با هنر ، قدوسی ، صدوقی ، قاضی
طبا طباطبائی ، اشرفی اصفهانی ، مطهری اینهمه
شهادتی که با دست اینها ترور شدند . شما
می خواهید اسلحه بدست بگیرید در سراسر فطار
سر مردم را ببرید بعدم با خون او و بخواهید
در دنیا افتخار کنید . بعدم ما را در دنیا زیر
سؤال ببرید ما از شما انتقام می گیریم ، شما
را زندان می کنیم ، شما را می کشیم ، از شما
قصاص می کنیم .

همانطور که رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله
خامنه ای فرمودند که ما باید وحدت را در نظر
بگیریم . اما شما ملاحظه می کنید بعضی از این
ورشکسته ها بعضی از این خشکه مقدسها بعضی
از این تربیت شده های انجمن حجتیه و غیره
و غیره دسته بندی می کنند تحت عنوان حمایت
از ولی فقیه عظیم ترین نهادهای انقلابی که
مجلس شورای اسلامی باشد زیر سؤال می برند
در مدرسه فیضیه یک بچه ای که می شود گفت پسر
نوح شده ، ایشان پا می شود برای یکعده
افراد بی خبری نادان ، یا غافل یا مغرض که
اینکه در میان آنها مغرض بودند ، افرادی که
طلا فروش بودند و در انتخابات قبلی شکست
خوردند حالا تحریک می کنند بعنوان حمایت
از رهبری با کمال وقاحت حمله می کنند به
آیت الله آقای اردبیلی ، بعدم به مجلس
می گویند مجلس غلط کرده است ، مجلسی که
عصا ره ملت است مجلسی که به فرمان امام در

برداشت های استراتژیک

● جا معه اسلامی یا جا معه ای غیرمزامح برای

غرب

صاحب نظری از نظام جمهوری اسلامی در ارزیابی استراتژیک آمریکا نسبت به کشورهای جهان سوم مطالبی را بیان کرده است که به لحاظ اهمیت استراتژیک به ذکر خلاصه ای از مضمون آن می پردازیم:

کیسینجر استراتژیست مسائل آمریکا که گروه های تحقیقاتی بسیاری زیر نظر او کار می کنند و شما می توانید مطالبه کتاب "بحران ۱۹۹۰" را به خوبی بشناسید، معتقد است برای تصرف جهان حضور مستقیم آمریکا به "صرف اقتصادی" است و نه به "مصلحت سیاسی" مگر در شرایط موقت و زودگذر، لذا برای تصرف جهان باید به دو کار دست بزنیم، اول تربیت رهبران دلخواه، دوم یافتن رهبرانی "اصلاح طلب" که دارای ۴ ویژگی به شرح زیر باشند:

- ۱ - بومی باشند
- ۲ - به پیشرفت تکنولوژی معتقد باشند
- ۳ - ضد تنش و ضد بحران باشند
- ۴ - ضدا رکسیست باشند ولی در عین حال مبلغ مذهب نباشند.

این صاحب نظران فزوده است که مشکل اصلی کشورهای جهان سوم "تکنولوژی" است و بهترین راه ورود غرب نیز از همین طریق می باشد. چرا که راه ورود نظامی برای امپریالیزم گران تمام می شود و راه ورود فرهنگی بسیار طولانی است. متاسفانه تکنولوژی هم در دست استعمار است.

تکنولوژی هم ۴ وجه دارد، اول وجه علمی آن، دوم وجه نیروی انسانی ما (کارشناس)، سوم مدیریت و سیستم مدیریت، چهارم منبع مالی.... که البته ما مدیران بسیاری داریم ولی مدیر سیستم مدیریت فرق دارد.

هریک از کشورهای جهان سوم ممکن است یک یا چندتا از این ویژگیها را داشته باشند، ولی عمدتاً "فاقد منبع مالی هستند".

این صاحب نظران فزوده است پس از پذیرش دکترین کیسینجر و منظور تصرف جهان، غرب دو مجتمع بزرگ مالی بنام "بانک جهانی" و "صندوق بین المللی پول" ایجاد کرده است. بطوریکه تمامی مسائل مالی دنیا زیر نظر این دو مجموعه می باشد.

اگر کشوری با ذلت و خواری اعلام ورشکستگی مالی نماید، حداکثر وامی که می دهند ۶۰۰ میلیون دلار با بهره ۱٪ است که با این مبلغ کار اساسی نمی توان انجام داد. نوع دوم وام مشروط است که با ایداقساط آن را با بهره اش بازپرداخت کنند. همین وام مشروط است که برخی از مسئولین به آن امید دوخته اند. برای دادن چنین وامی شرایطی هم می گذارند که از هم آن اول امکان بازپرداخت آن است. و دوم آرامش و عدم وجود بحران برای برگشت پول تا عملاً رژیم، به یک رژیم ضد بحران تبدیل شود.

در نیکو را گوئید که نانیستها از ابتدا شعار صلح و عدم بحران می دادند که نتیجه طبیعی اش پیروزی خانم چامورا بود که با شعار تنش زدایی و محبوبان به حاکمیت رسید.

این صاحب نظر در ادامه تحلیلش چنین اضافه نموده است: با یک نگاه جمالی به روند زندگی و بیانات امام مشاهده می کنیم که در این چهار سال کلیه مواضع امام بحران زاده شده است، حتی در معتدل ترین پیام ایشان که پذیرش قطعنامه بود... آیا تعطیل جشن نیمه شعبان توسط امام، بمنظور مبارزه با رژیم شاه بحران زان بود؟ می دانیم که امام یک چهره ضد کمونیست نبود و ویژگی اصلی او تبلیغ مذهب و تشکیل حکومت اسلامی بود. و با شوری هم راه بطل برقرار کرد. امام به حرف کسانی که می گویند غرب "خدا" دارد و لذا دشمن اصلی نیست یک روز هم اعتنا نکرد.

ایشان بطور مشخص هیچ وقت شعار ریبشرقت تکنولوژی ندادند. شیوه زندگی، اتاق کار و حسینیه محقرش هم بحران زاده بود. لذا امام، به مفهوم کیسینجر عنصری ضدا رکسیست بحساب نمی آمد.

... در کلیه ادعیه ما از خدا می خواهیم که بمنظور خود سازی ما را تغییر دهد و معلوم است که هر تغییری موجب بحران می شود پس کلیه دعاها بحران زا هستند.

هم اکنون برخی معتقدند برای طرحهای عمرانی باید پول را از خارج گرفت و کارشناس را هم آورد. اینان مخالفین را با انگ چراغ موشی و الاغ سواری طرد می کنند.

در همین راستا مسئله بحران زدایی نیما ینده ای گفته است: اگر بخوانیم راه بطل مان

با عربستان به یهودیا بد، بهتر است یک طرح کلی برای آرامش منطقه بدهیم. متاسفانه این برادران سکوت ۲۵ ساله حضرت علی (ع) را پشتوانه ای برای کار خود می دانند که علی می خواست بحران و تنشج ایجاد نشود. مثلاً "می گویند علی با تصرف ایران توسط خلیفه دوم مخالف بود، ولی پس از تصمیم گیری از آن حمایت کرد. نامه های حضرت علی به کیسینجر استراتژیست مسائل آمریکا معتقد است برای تصرف جهان

باید به دو کار دست بزنیم....

استاندارها پیش همه بحران زاده است. بعنوان مثال از یک طرف نامه حضرت علی به عثمان بن حنیف را مشاهده می کنیم و از طرف دیگر وضعیت کنونی را که می گویند قاضی برای اینکه رشوه نگیرد باید از رفاه و تامين فوق العاده ای (نه حداقل معیشت) بهره مند باشد که این شیوه خود نوعی رشوه است.

حال چه باید کرد؟ به فقدان موجود تئوری اقتصادی "باید پاسخ داد. این فقدان مشهود گودالی است که اگر جواب داده نشود خود انقلاب را هم در بر می گیرد.

این شعار "رقابت اقتصادی" و همچنین آنان که می گویند این ده ساله همه اش شعار بوده است چیزی جز القایات غرب نیست.

خدا لعنت کند فرقان و رجویستها را که اندیشمندان و صاحب نظران ما را از زمین بردند.... در راه بطله مسائل اقتصادی خطر عظیمی که در ناگهانها ما را تهدید می کند این است که استادان و دانشجویان، دانشگاه را رها کرده و به کار ردالی می پردازند.

صاحب نظر فوق در راه بطله مسئله حجاب چنین افزوده است: در حالیکه ما با این همه مسائل مهم نقطه عطفی روبرو هستیم، چطور مسئله حجاب علم می شود، البته من با نظر کسانی که حجاب را یک امر فرهنگی می دانند مخالفم، نمی توان سالها صبر کرد تا فرهنگی ثمر دهد و مردم با حجاب شوند.

● راه مجاهد:

امام در آخرین دستاوردشان گفتند که تعریف از خود اسلام در جامعه کنونی ما مخدوش شده است و اصلی ترین کار رمزبندی بین اسلام محمدی و آمریکایی است. مسلماً "اسلام محمدی" تئوری اقتصادی خاص خود را هم در بردارد، تا تکلیف اسلام ناب محمدی روشن نشود تئوری اقتصادی متناسب نخواهیم رسید.

● نیاز به کار عمیق در برابرتهاجم

فرهنگی غرب

صاحب نظری در درون نظام گفته است برخی زعنا صر نظام هستند که معتقدند بایستی روی مسائل سیاسی روز بسیا فعال بود بنا بر این، وقتی برای کار بنیادی نگذاشته و با آن بطور جدی برخورد نمیکنند، ولی بنظر من بدلیل خطری که در اثرتهاجم فرهنگی غرب انقلاب را تهدید می کند باید کارهای بینا دی و فرهنگی عمیقی بشود و حداکثر نیرو را مصروف آن کرد حتی اگر تا حدی از مسائل داغ سیاسی روز بازمانیم. البته این امر نباید به تعطیل شدن مبارزه با ضامنقلاب منجر شود.

امروزه آنچه جوانان انقلابی ما را سرگردان کرده است در تئوری انقلاب است افکار فرمیستی، تئوری انقلاب را تدریجا محومی کند. بعنوان مثال ماده سال علیه دموکراسی غربی شعاع زدیم ولی غرب با یک برنامهریزی دراز مدت و با حربه دموکراسی در کنارفشارهای نظامی و تحریمهای اقتصادی و قدرت دیپلماتیک توانست در کشورهایی چون نیکاراگوئه و... حکومتها را تغییر دهد. لازم است بجای صرفا "شعار کارهای بنیادی شود و بایدتهاجم فرهنگی غرب با یک کار عمیق فرهنگی جواب داده شود.

● امیرالایسم در عصر صدور تکنولوژی

صاحب نظری در راستای شناخت امپریالیسم و پیچیدگی آن، سرمایه داری را به سه مرحله تقسیم می کرد: ۱۰ - صدور کالا - ۲ - صدور سرمایه - ۳ - صدور تکنولوژی. و در توضیح آن چنین افزوده که وقتی صدور کالا در بازارهای جهانی به اشباع رسیده صدور سرمایه شروع شد. پس از این مرحله و اشباع بازار جهانی از سرمایه صدور تکنولوژی شروع شد. حال در عصر ادوات تکنولوژی هستیم. گنرشا خیرا "گفته است: وظیفه ما در عصر کنونی صدور تکنولوژی است و اروپای شرقی بهترین زمینه صنعتی را برای صادرات تکنولوژی دارد.

اخبار استراتژی

ارتش شاه

● شتاب انقلاب و زوال ارتش شاه

را دیوبی، بی.سی.سی. در بخش "داستان انقلاب" جمعه ۱۳ بهمن ۶۸ سعی کرد ریشه های شکست ارتش شاه در برابر انقلاب را از زبان صاحب منصبان و مغزهای رژیم سابق بازگو کند. در این برنامهرادیوبی، بی.سی.سی. بخشی از تحلیلهای تیمساران سابق چون رضوانی، قره باغی، جم و همچنین افرادی چون احسان نراقی و داریوش همایون را نقل کرد.

از آنجا که ارتش شاه می مطمئن ترین ارگان دربار امپریالیسم بود در منطقه نقش استراتژیک داشت، ما بر آن شدیم که مضمون این اعترافات را در خبرنامه استراتژیک بیاوریم. امیدواریم که مورد استفاده نیروهای انقلاب و مسئولین نظام قرار گیرد. انشاء الله که ضعفهای ارتش شاه در نیروهای مسلح ما تکرار نشده و یا پاکسازی شود.

اینگونه تحلیلها نشان می دهد که امپریالیسم دائما "در ریشه های شکستی که خورده است کوشا می باشد. لیکن ما هنوز علل و زمینه های تفصیلی پیروزی انقلاب را بررسی نکرده ایم و همه رانهادهای غیبی آنهم در شب ۲۲ بهمن نسبت می دهیم.

● ارتش شاه: حفاظت نفت و سرکوب ملت

تیمسار سابق رضوانی: تاریخچه ارتش شاه را به سه دوره تقسیم نمود. دوره اول از ۱۳۰۵ تا

۱۳۲۰ شمسی یعنی دوران سلطنت شاه شاه که وظیفه اصلی ارتش حفظ امنیت داخلی بود. دوره دوم از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۵ که ارتش مشغول جنگهای داخلی مثل آذربایجان و کردستان بوده است. (لازم به یادآوری است که وی به کودتای آمریکا - انگلیسی ۲۸ مرداد و نقش ارتش هیچ اشاره ای ننمود)

دوره سوم: از ۱۳۳۵ به بعد که نقطه عطفی در ارتش بوجود آمد که همانا شروع قرارداد های خارجی با ارتشهای دنیا بود. آن موقع ارتش وارد پیمان سنتوش و به کمک مستشاران آمریکایی سرعت گسترش پیدا کرد تا آنجا که در سال ۵۰ ارتش بقدری قوی شده بود که در رویارویی با ارتش عراق موفق شد از حقوق خود در دفاع کرده و سه جریزه متعلق به ایران را در خلیج فارس بدست آورد. در اوایل سلطنت شاه ارتش حفاظت با بال مندی یعنی مدارده درجه را بعهده داشت. وی در ریشه های شکست ارتش شاه گفت: علت آن بود که ارتش برای مقابله با دشمن خارجی تربیت شده بود و ما میبایست ارتش را برای رویارویی با دشمن داخلی هم آماده می کردیم.

● راه مجاهد:

اولا "نقش اصلی ارتش حفاظت نفت بود و مقابله با نیروهای مردمی که مخالف استعمار و چپاول نفت بودند. ارتش در کودتای ۲۸ مرداد، سرکوب فداثیه در سال ۵۰ و در کمیته مشترک علیه نیروهای انقلابی نقش فعالی داشت.

ثانیا "در سال ۵۲ و ۵۴ طی دو مرحله که در آمدن نفت زیاد شد نقش حفاظتی ارتش برای مسیر نفت کشتیها نیز زیاد شد بطوریکه حفاظت مسیر نفت کشتیها از خلیج فارس و بحر عمان تا اقیانوس هند و تنگه باب المندب به عهده ایران سپرده شده بود. سرکوب جنبش ظفار توسط ارتش شاه نیز در همین راستا بود. حفاظت مسیر نفت کشتیها از باب المندب تا کانال سوئز هم به عربستان سپرده شده بود و به همین دلیل آمریکا به ایران و عربستان تجهیزات دریایی بسیاری داده بود.

● ارتش و جلوگیری از کودتا علیه شاه

داریوش همایون: شاه این ارتش را طوری سازماندهی کرده بود که علیه اش کودتا نکند و در این هدف واقعا "موفق بود.

● ارتش وابسته به فرد

احسان نراقی: علت اصلی زوال ارتش

در این بود که از سال ۳۵ ارتش واقعا "شاهی" شده بود و شاه ارتباط فعال و مستقیمی بنا نهاد. تمام افسران برقرار کرده بودند و در همه جا کارها دخالت می کرد و طبیعتی است با رفتن شاه چنین ارتشی متلاشی شود.

● پرونده سازی از نقاط ضعف

احسان نراقی: در زندان اوین از یکی از افسران رکن ۲ (ضد اطلاعات) پرسیدم، نحوه تشکیل پرونده در ارتش چگونه بود. وی در جواب گفت: ما نگاه می کردیم ببینیم شاه به چه کسی نظر دارد، اگر نظر خوبی داشت پرونده مساعده می ساختیم اگر نظرش بد بود از همه ضعفهای او پرونده سازی می کردیم.

راه مجاهد:

در حالیکه رکن ۲ در ارتشهای انقلابی و حتی ارتشهای کلاسیک دنیا سعی دارند استعدای دنیایی کرده و بمنظور ارتقاء از نقاط قوت افسران تشکیل پرونده می دهند، در ارتش شاه فقط از نقطه ضعفها پرونده سازی میشد این شیوه موجب می گردید افسران دلسوز هم به کارهای مثبت دست نزنند چرا که از اشتباهات پرونده سازی میشود ولی پرونده های از اعمال مثبتشان تشکیل نمی گردد.

● ارتش غیرسیاسی

تیمسار سابق قره باغی: گفته میشود علت ناتوانی ارتش در مقابل انقلاب این بود که افسران ما سیاسی نبودند و اجازه دخالت در سیاست را هم نداشتند. بنظر من این نظریه درستی نیست منظور از عدم دخالت افسران در سیاست این نبود که افسران ما سیاسی نباشند بلکه منظور این بود که نیروهای مسلح وارد دسته بندیهای سیاسی نشوند و اگر ارتش سیاسی نبود علتش این بود که جامعه کلاژ چار یک رکود سیاسی شده بود.

راه مجاهد:

در سال ۱۳۴۵ از طرف ضد اطلاعات ارتش شاهی بخشنامه ای بدین مضمون شده بود که تمام حساسیتهای افسران را در تمام زمینه ها گزارش کنند این حساسیتها شامل اعتقادات مذهبی، سیاسی، قومی، نژادی، لهجه ای و... میشد. منظور ضد اطلاعات این بود که افسران هیچگونه تعصبی نسبت به چیزی جز اطاعت محض فرمانده نداشته باشند.

فریدون جم از اقوام شاه و از سال ۵۰ به بعد رئیس ستاد ارتش بود و گفته می شود بر سرکوب گروهها توسط ارتش با شاه اختلاف

داشت و به همین دلیل کنا رکشید. در دوران انقلاب بختیا را ورا کا ندید وزارت دفاع کرد که وی قبول ننمود.

منظور از عدم دخالت افسران در

سیاست این نبود که افسران ما

سیاسی نباشند بلکه منظور این بود

که نیروهای مسلح وارد

دسته بندیهای سیاسی نشوند و اگر

ارتش سیاسی نبود

علتش این بود که جامعه

کلاژ چار یک رکورد سیاسی

شده بود.

● ارتش بدون پشتوانه صنعتی و مردمی

تیمسار سابق جم: اینطور وانمود شده بود که ارتش ایران پنجمین ارتش بزرگ دنیا است. بنظر من این تحلیل یک توهمی بیش نبود چرا که نیروی زمینی در آن روزها بیش از ۶۰٪ خوب نداشت. البته نیروی هوایی به هواپیماهای فوق مدرن مجهز بود و کارایی خوبی داشت و تیمسار خاتمی هم شخص وارد و کارآمدی بود. ولی یک ارتش وقتی می تواند ارتش قدرتمندی باشد که اولاً پشتوانه صنعتی ثانیاً پشتوانه مردمی داشته باشد به لحاظ پشتوانه صنعتی باید گفت که ارتش ایران چنین پشتوانه ای را نداشت. اگر آمریکا یا کشورهای دیگر تصمیم می گرفتند قطعات یدکی به ایران نفرستند ارتش مافاج می گردید. به لحاظ پشتوانه مردمی، در حالیکه ۷۵٪ پرسنل ارتش را افسران، درجه داران و سربازان و طیفه تشکیل می دادند که جزء مردم بودند و کار در رسمی ارتش بشمار نمی آمدند. لذا ارتش نمیتوانست با مردم مقابله کند.

● ارتش هدف مشخصی نداشت

جم: من هم که رئیس ستاد دادم نمی دانستم ارتش ما هدف اصلی اش چیست؟ آیا هدفش مبارزه با شوروی، عراق، پاکستان و یا ترکیه است و یا هدفش تامین امنیت داخلی و مقابله با مردم است.

راه مجاهد:

قطعا "وقتی انقلاب شتاب پیدا می کند و ارتش هم هدف مشخصی ندارد. در چنین حالتی تصمیم گیری و قاطعیت از محالات است.

● خرید اسلحه از طریق مثلث

شاه، طوفانیا، آمریکا

جم: در مورد خرید اسلحه شاه همه کاره بود من رئیس ستاد دادم، نیازهای تسلیحاتی ارتش را از من نمی پرسیدند. یک وقت می دیدیم ۸۰۰ واحد تانک وارد کشور شد در حالیکه ما نه راننده، نه خدمه، نه قطعات یدکی و نه چارت آموزشی آن را داشتیم. شاه، طوفانیا را صدا می زد با سفارت آمریکا هماهنگ می کردند و اسلحه را می خریدند. من بعنوان رئیس ستاد هیچ کاره بودم.

راه مجاهد:

این اعترافات از جانب رئیس ستاد شاه نشان می دهد که خریدها عمدتاً "جنبه سیاسی داشته است.

● ارتش وابسته به شاه غیر مسئول

جم: دخالت شاه در تمام مسائل ارتش مشهود بود حتی در مسائل آئین نامه ای مثلاً یک ستوانی را که می خواستیم بعلتی اخراج کنیم با یشتی به "شرف عرض" می رسید. مثال دیگر اینکه یک ستوان در سمت فرمانده دسته واقعا "فرمانده دسته نبود بلکه نماینده شاه در آن دسته بود و لذا شاه همه کاره بود. بدیهی است با رفتن او از ایران ارتش فلج شد. تمام این دخالتها از یک طرف، شاه به لحاظ قانونی آدمی بود غیر مسئول و نمی شد از او حسابرسی نمود.

راه مجاهد:

در این تحلیل جم بیشتر به ریشه یابی از بن بستهای ارتش پرداخته است. طبیعتاً ارتشی بی هدف، وابسته به شاه، بدون پشتوانه صنعتی و مردمی نمیتوانست در مقابل شتاب انقلاب دوام بیاورد. با توجه به اینکه سیستم ارتش برای هر موضوعی آئین نامه ای تفصیلی دارد با ید هوشیار بود بجای مکتبی کردن ارتش مکتبمان ارتش نشود.

دخالت آمریکا

در ایران

صدای آمریکا در برنامۀ صبحگاه هی ۳۱ فروردین ۶۹ به نقل از مجله واشنگتن تایمز آمریکانای ماهی را خواند که توسط دکتر اسدی همایون تنظیم شده و به امضا ۱۰۰ ژنرال

با زنشسته آمریکا بی از جمله "الکسا ندرهیگ" فرمانده سابق نا توریسیده بود. مضمون خلاصه این نامه به شرح زیر است.

در این نامه که تحت عنوان "امنیت ایران و آمریکا" چاپ شده است با اشاره به نقشی استراتژیک ایران در منطقه چنین ذکر شده که عوامل شوروی در پیروزی انقلاب و همچنین تصرف لانه جاسوسی نقش داشته اند. در نامه گفته شده که عراق تعادل نظامی منطقه را به نفع خود بهم زده و از سلاح شیمیایی مجهز و قدرت موشکی بالایی برخوردار است و مشغول ساختن سلاح اتمی نیز می باشد.

در رابطه با مسائل داخلی ایران چنین اضافه شده است که دولت آقای رفسنجانی موفق نبوده و باید دولتی با سه مشخصه زیر بر سر کار بیاید:

- ۱ - برقراری رابطه متعادل با آمریکا و غرب
- ۲ - مبارزه با تروریسم

۳ - آزادی گروگانها

در ادامه گفته شده مردم ایران شدیداً ناراضی و معترضند ولی رهبری مناسبی ظهور نکرده است. امضاء کنندگان نامه امیدوارند که چنین رهبری ظهور نماید. اوضاع ایران شبیه به اوضاع کشورهای اروپای شرقی قبل از طوفان اخیر است. یا به سمت دموکراسی غربی می رود یا بسوی الگویی رومانی.

● راه مجاهد:

بنظر می رسد یکی از اهداف نامه این است که در مقابل به سلاح اتمی اسرائیل و عراق در منطقه ما را مرعوب کنند که برای دستیابی به سلاح اتمی یا پوشش اتمی به سمت آمریکا برویم. بر اساس همین خط مشی بود که آمریکا موفق شد از طریق ژاندارمی اسرائیل کشورهای عرب منطقه را از قدرت نظامی اسرائیل ترسانده و برای جبران عدم تعادل به سمت

پیرامون مصاحبه رضا پهلوی

از سلطنت موروئی تا حاکمیت ملی

در آستانه ده فجر ۱۳۶۸ صدای آمریکا و بی. بی. سی طی مصاحبه پرسروصدایی با رضا پهلوی به ترفند جدیدی دست زدند تا شاید ملت شریف ما را در دفاع از اصول انقلاب اسلامی متزلزل یا منصرف نمایند. مضمون این مصاحبه را ذیلاً می آوریم:

رضا پهلوی در این مصاحبه چنین وانمود می کرد که از سلطنت موروئی دست برداشته و به شعرا حاکمیت ملی اعتقاد پیدا کرده است و اضافه کرد آنهایی که تنها شکل حکومت را سلطنت موروئی میدانند افکار کهنه و عقب افتاده ای دارند. در حالی که باید حزب الهی و مجاهد و فدائی و جبهه ملی و جمهوریخواه و سلطنت طلب همه در کنار هم به حاکمیت ملی تن دهند. وی گفت مجاهدین حاکمیت ملی را قبول نداشته و می خواهند منحصر "خودشان حکومت کنند.

وی گفت: وقت "یکه تازی" و تک محوری سپری شده و باید همه نیروهای برانداز متحد شوند در این راه با دید تصویرروشنی از آینده به مردم ارائه داد و گرنه مردم اعتماد نخواهند کرد. در طی مصاحبه از القای تاریخ صدای آمریکا

ربودند.

ثالثاً: "علیرغم این مصاحبه که قبل از ۲۲ بهمن و بمنظور تزلزل ملت انجام شد دیدیم که چگونه مردم پاسخ دندان شکن داده و در ۲۲ بهمن به صحنه آمدند.

رابعاً: "خط براندا ز فکر نکنند که ناراضی مردم دلیلی است بر مشروعیت آنها بلکه آنان هیچ پایگاهی در میان مردم ندارند. حتی شخصی مثل بنوهدر نیز نیرویی بنام سلطنت طلب را به رسمیت نمی شناسد بعنوان مثال وی در مصاحبه با "راه را نی" گفته است پس از سلطنت احمد شاه دیگر سلطنت طلب نداشته ایم، چرا که رضا خان با کودتای انگلیسی بر سر کار آمد محمد رضا هم با کودتای ۲۸ مرداد و اینها اصولاً کودتای هستند نه سلطنت طلب.

خامساً: "بنی صدر همین مصاحبه گفته است ما حاضر نیستیم آقای رفسنجانی بروند و رضا پهلوی بیاید ما با یدتضمین و تصویرروشنی از آینده داشته باشیم.

صدای آمریکا در این مصاحبه سعی داشت تلویحاً "الگوی نیکا را گوشه یعنی نظارت بین المللی (آمریکا) را بر انتخابات جا بیا نندازد. تا زیر نظارت آمریکا جناح خط میانه برنده رفتارند و ما بشد.

بنظر ما توطئه این است که با شعرا حاکمیت ملی مردم را فریب داده و تشنجاتی ایجاد کنند تا به اعتبار آن نیروهای نظامی آمریکا مستقر در خلیج در اوضاع داخلی ایران دخالت نمایند.

این بود که چه کسی برگزای رکننده رفتارند و بمنظور نوع حکومت است.

وی اضافه کرد: گرچه من بهترین نوع حکومت مناسب برای ایران را سلطنت می دانم ولی تابع رای مردم هستم و خواهان مشارکت تمام جناحها می باشم.

رضا پهلوی در ادامه اضافه کرد در دنیا از یک طرف جو آزا دیخواهی در شرق و غرب به اوج خود رسیده و از طرف دیگر در داخل ایران مشکلات لاینحل اقتصادی در کنار رضایتی شدید مردم وجود دارد و لذا شرایط مناسبی است مخابراتی. بی. بی. سی پرسید که رضا پهلوی بعنوان ولیعهد به صحنه سیاست می آید یا بعنوان یک فرد ایرانی؟ وی جواب مناسبی نداد.

● راه مجاهد:

اولاً: "اعتراف رضا پهلوی یک سند برای پیروزی انقلاب می باشد. قبول حاکمیت ملی بنفع سلطنت موروئی بنوبه خود تبعیت از انقلاب اسلامی است چرا که ما ما با دردست داشتیم حاکمیت ملی از حاکمیت اسلامی دفاع می کردند. تظاهرات برای استقبال از امام و تشییع جنازه ایشان و همچنین حضور ده ساله مردم در صحنه روزهای ۱۲ فروردین ۱۵۰۰ خرداد روز قدس ۲۲۰ بهمن و... خود دلیل بر حاکمیت ملی است.

ثانیاً: "امام (ره) با دفع تاج و زاریبعت عراق و حمایت از دفع تاج و زاریبعتان و افغانستان گوی سبقت را از رهبران ملی هم

پیرامون زلزله منجیل

سای به قدرت ۷/۳ ریشتر ناحیه شمال و شمال غرب ایران را لرزاند. ابتدای غرض مهیبی که شبیه به رعدوبرق بوده به گوش میرسد سپس لرزش عمودی زمین آغاز شده و شدت میگیرد بدنبال آن لرزش افقی زمین نیز اضافه شده و ساختمانها را ویران میکند در همان شب از تمام منازل منجیل صدای ناله و طلب کمک بگوش میرسید برق شهر قطع شده و مردم در تاریکی شب و زیر آوار تنها مانده بودند و امیدشان به نجات یافتگان بود ۹ صبح روز پنجشنبه، خانواده‌هایی که افرادی از آنها باقی مانده بود اقدام به نجات بستگان خویش میکنند فوت شدگان را بدون غسل و کفن به خاک میسپارند و مجروحینی را که از زیر آوار در آورده بودند کمک پادگان منجیل برای مداوا به بیمارستانهای قزوین منتقل میکنند. تعدادی از آنها نیز توسط هلال احمر، از قزوین به تهران منتقل میشوند روز پنجشنبه بعد از ظهر، مردم قزوین و تهران برای کمکهای داوطلبانه وارد شهر میشوند ولی تا روز جمعه هیچ کمک دولتی به مردم منجیل نمیرسد علی‌رغم اینکه روز پنجشنبه، راه باز بود و امکان امداد رسانی وجود داشت ولیکن عکس العمل کمک رسانی خودجوش مردم طبق روال همیشگی سریعتر از نیروهای سازمان یافته دولتی انجام میگیرد تا جائیکه برخی از مردم منجیل زمزمه کنان میگفتند "زلزله، هم منجیل را تکان داد و هم بوروکراسی نظام را"

روز جمعه صبح، هلی کوپترها در پادگان منجیل فرود می‌آیند و نیروهای کمکی دولتی شامل شهرداری تهران، کمیته وسپاه و هلال احمر و پلیس راه وارد منجیل میشوند. تا این لحظه، استانداری گیلان که منجیل را از نظر تقسیمات کشوری زیر پوشش دارد هیچ حرکتی برای کمک رسانی به زلزله زدگان منجیل از خود نشان نداده بود. روز شنبه صبح نیروهای کمکی دانشگاه تهران و نیروگاه فرانسوی در منجیل پیاده میشوند مردم می‌گفتند گویا فاصله فرانسه تا منجیل به واسطه زلزله کوتاه‌تر از فاصله گیلان تا منجیل شده است ولیکن از کمکهای شهرداری تهران و کمکهای خودجوش مردمی خیلی راضی بودند.

اقدامات نیروهای کمکی عبارت بود از: در آوردن احساد مجروحین از زیر آوار و رساندن کمکهای مردمی از جمله دارو... به زلزله زدگان. نیروهای خارجی مستقر در منطقه عبارت بودند از نیروهای کوبایی

اذا زلزله الارض زلزالها واخرجت الارض اثقا لها وقال الانسان مالها يومئذ تحدث اخبارها بان ربك اوحى لها

این گزارش خیری از منجیل تهیه شده و بیانگر مشکلات و مسائل کلیه مناطق زلزله زده خصوصا روستاهای ناحیه نمیباشد

● خلاصه رویدادها

در ساعت ۳/۵۵ پنجشنبه ۳۱ خرداد ماه، زلزله





که درلوشان مستقر شدند و نیروهای روسی و فرانسوی که در منجیل بودند اقدام عمده این نیروها عبارت بود از فعالیت امدادی و جستجوی افراد زنده توسط دستگاه زنده یاب فرانسویها در طول امداد رسانی ۴ شهید دادند. بنا به روایت مردم منجیل پس از یک هفته استانداری گیلان از شهرداری تهران درخواست خروج از منجیل را کرده و اعلام میکنند که خود



استان توانایی پوشش نواحی زلزله زده را دارد بعد از این واقعه شهرداری تهران از منجیل خارج میشود ولیکن استاندار گیلان از نظر امداد رسانی نمیتواند منجیل را پوشش دهد. مردم از ماشین آلات سنگین برای خروج اشیاء منازل و از نظر مواد غذایی و حتی پنخ و آب در تنگنا قرار میگیرند عده ای از افراد فعال شهر نامه سرگشاده ای تهیه کرده و به رئیس جمهور و شهردار تهران ارسال میکنند در این نامه از شهرداری تهران برای انجام خدمات تشکر کرده و با شرح اوضاع منجیل تقاضای ورود مجدد نیروهای تهران را به این شهر میکنند حاج اقا مرادی نعلینده مقام رهبری نیز با مشاهده اعمال استاندار گیلان میگوید باید از تهران یا اصفهان برای کمک به منجیل نیرو اعزام شود. هنگامیکه استاندار گیلان برای بازدید وارد منجیل میشود مردم به او اعتراض میکنند تا جاییکه از ماشین هم نمیتوانند پیاده شود شهردار سابق منجیل که بومی است و اکنون در ناحیه لاهیجان شهردار است با حفظ سمت ما موریه خدمت در منجیل میشود با ورود ایشان به

منجیل نیروهای بومی بسیج شده و در کنار نیروهای کمکی به حل مسائل زلزله زدگان میپردازند نیروهای شهرداری تهران نیز وارد منجیل شده و اوضاع نسبتاً بهبود میابد در حال حاضر با پیمانکاران بخش خصوصی قراردادی منعقد شده تا از اوایل مرداد ماه اقدام به خروج وسایل و تیراهن منازل و تحویل آن به صاحبانشان انجام گیرد در شرایط



کنونی که مردم علاوه بر خسارتهای جانی، ضرر مالی فراوانی را متحمل شده اند فروش تیراهن منازل تا حدودی به آنها ز نظر اقتصادی کمک میکند قرار است بزودی کانکس بجای چادر برای سکونت موقت مردم نصب شود تا اینکه اقدام به بازسازی منطقه صورت بگیرد مردم داغ دیده این شهر اصرار زیادی برای بازسازی منجیل دارند و میگویند حاضر نمی شویم در شهرستانهای مختلف بصورت اواره زندگی کنیم در همین چادرها



میمانیم تا بازسازی منجیل خاتمه یابد و در این بازسازی حاضریم با تمام وجود از نظر نیروی کاری به دولت کمک کنیم

● خواسته های مردم منجیل

۱- از نظر امداد رسانی و... از کمکهای خود جوش مردمی، هلال احمر و شهرداری تهران تشکر کرده و خواهان تداوم این کمکها در مرحله بازسازی منجیل نیز میباشند.
۲- مردم و برخی از نیروهای دولتی که بمنظور کمک به منجیل فرستاده شده اند در

این مدت از نا هماهنگی بخشهای دولتی و بوروکراسی دست و پا گیر شدت نا راضی بوده و خواهان تعیین هیاتی از طرف ریاست جمهوری هستند تا از ورای بوروکراسی موجود به مشکلات زلزله زدگان رسیدگی کند علیرغم تمایل و تلاش شدید مسئولین طراز اول در کمک رسانی و خدمت به مناطق زلزله زده، وجود بوروکراسی موجود مانع از عملی شدن کامل این خواسته شده است تا جاییکه برای مقدمات بازسازی منجیل نیز بدلیل وجود همین بوروکراسی دست و پا گیر مجبور شده اند تا با پیمانکاران بخش خصوصی قرارداد ببندند

۳- پیشنهاد مردم این است که رسیدگی به امور زلزله زدگان منجیل بدست مردم بومی منطقه بوده و از نیروهای ارسالی بصورت کمکی استفاده شود

۴- درخواست مردم منجیل حتی قبل از وقوع زلزله این بود که این شهرستان از نظر تقسیمات کشوری تحت پوشش استانداری زنجان قرار گیرد و این درخواست بخاطر فرهنگ مردم منطقه است زبان مردم ترکی بوده و از نظر فرهنگی و تا حدودی قلمی تطابق با منطقه گیلان ندارند اختلافات فرهنگی ای در گذشته بین آنها بروز میکرد که در زلزله اخیر نیز تشدید شده است به عنوان مثال برخی از کمکهای ارسالی توسط استانداری گیلان در منطقه رودبار عمدتاً پخش شده است این تعارض فرهنگی تا جایی است که نیروهای کمکی ارسالی به منجیل نیز به آن پی برده بودند.

۵- روستاهای ناحیه که از نظر کشاورزی و دامداری سرمایه های ملی کشور را تشکیل میدهند به اندازه شهرستانهای آسیب دیده همچون منجیل و رودبار لوشان مورد توجه قرار نگرفته اند اهمیت بیشتر دادن به این روستاها در مرحله بازسازی از نظر تولیدات کشاورزی، شهرستانهای منطقه را تحت پوشش دارند قسمت مهمی از بازسازی این شهرستانها را تشکیل میدهد.

۶- مردم منجیل به لحاظ اقتصادی در واقع دارند از صفر شروع میکنند با مشاهده برخی از خرجهای غیر ضروری و ریخت و پاشهای اقتصادی که در سطوح مختلف وجود دارد هر گونه کوتاهی در بازسازی مناطق زلزله زده قابل پذیرش نخواهد بود.

زلزله اخیر ابتلائی الهی بود تا در صرف بودجه کشور به امور انسانی و حیاتی اولویتی نپساز گذشته داده شود

سیر تحولات چین...

اصلی ترین دشمن خلقهای جهان است. جنگ طلبی و تجاوز ذاتی امپریالیستهاست و گرچه ممکن است در مقطعی شعاع صلح و امنیت بدهند ولی در عمل نمیتوانند به آنها وفا دار باشند. و دست به تعرض و تجاوز می گشایند.

امپریالیسم زیکطرف صاحب تکنولوژی و سرمایه است که اوراق قوی و قدرتمندانشان می دهد. ولی چون در جنگ اسلحه تعیین کننده نیست و انسان محورا اصلی است، امپریالیسم آمریکا فاقد حمایت توده ای می باشد، سیاستهایش مورد بیزاری مردم است، بدین دلیل محکوم به نابودی است. تعبیر بیبر کاغذی بیانگر وضعیت امپریالیسم است. حزب کمونیست و خلقهای انقلابی اگر هم در مقطع شعاع صلح بدهند بایستی از نظر مقایسه و مستسلحانه خود را آماده کنند تا زمانی که دشمن دست به جنگ افروزی زد با مقایسه و مست

تید. این سلاح فرمولهای قبلی را بهم می ریزد و نقش تعیین کننده دارد. در مقابل بمب اتمی و متهای انسانی و توده ای چاره ساز نیست. در جنگ اتمی خود امپریالیستها هم در امان نخواهند بود. لذا آنها هم تمایل به صلح و امنیت دارند.

امپریالیستها اکنون عمدتاً به لحاظ اقتصادی قدرت و نفوذ خود را در جهان توسعه می دهند. لذا اصلی ترین کار ادا م مذاکرات بر سر خلع سلاح و کنترل تسلیحات با امریکاست. مبارزه با امپریالیسم هم با دیدار صحنه اقتصادی باشد.

با پدضمن کاستن از بودجه تسلیحاتی به اموراتصا دی و تقویت صنایع پرداخت و در این زمینه از امریکا پیشی گرفت. مبارزات آزادیبخش هم میتوانند از طرق سیاسی و دیپلماتیک و مسالمت آمیز به اهداف خود دست یابند. از سازمان ملل و موسسات

کا درهای حزب که بیشتر بدنبال انسجام تشویریک و فلسفی بودند. خط مشی انسان گرای ما ثورا غیر اصولی می دانستند، کاردهای سرخ که بیشتر روحیه انقلابی و ضد ظلمی داشتند و به نیا زانجا خط مشی وایدئولوژی نرسیده بودند، مخالفین ما ثورا بعنوان ضدا انقلاب تلقی کرده و تحمل نمی کردند.

انقلاب فرهنگی علاوه بر تصفیه درون حزب و منزوی کردن تفکر صالت ابزار در حزب، از نظر حزب کمونیست شوروی یک حرکت ایدئولوژیکی و ضد توسعه بشمار می رفت و به جدایی بیشتر این دو کشور کمک کرد. اختلافات به اوج رسید. البته زمینه های دیگری نیز بوجود آمده بود.

مثلا در سال ۱۹۶۲ حرکتی از جانب شوروی انجام شد که به تضا دبا چین دامن زد. یکی نزدیکی خروشچف با تیتو که جناح راست و مطرودا حزاب کمونیست محسوب میشد

مائو معتقد بود: در جنگ جهانی اول (۱۹۱۴) که امپریالیستها جنگ افروزی کردند، انقلاب شکوفا شد.

در جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵) نیز که امپریالیستها آلمان ژاپنی و آمریکا و انگلیس به جان هم افتادند انقلاب چین به پیروزی رسید.

اگر امپریالیسم به جنگی دیگر دست بزند و جنگ سوم جهانی

پیشیا ی دبا زدها میلیون انسان به سوسیالیسم خواهند گروید.

خود بنیا د دشمن را به نابودی کشند. بایستی همه خلقهای تحت ستم به هم کمک کرده و متحد شوند، دولت های انقلابی نهضت های آزادیبخش را یاری نمایند. مبارزه طبقاتی در کشورهای دیکتاتوری و وابسته را بایستی تشدید کرد و از همه جا به منافع امپریالیسم ضربه زد.

در جنگ جهانی اول (۱۹۱۴) که امپریالیستها جنگ افروزی کردند انقلاب شوروی شکوفا شد. در جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵) نیز که امپریالیستها آلمان و ژاپن و آمریکا و انگلیس به جان هم افتادند انقلاب چین به پیروزی رسید. اگر امپریالیسم به جنگی دیگر دست بزند و جنگ سوم جهانی پیش آید با زدها میلیون انسان به سوسیالیسم خواهند گروید.

● خط مشی دوم

خروشچف تئوری لنین در باره امپریالیسم را در شرایط جدید صادق نمیدانست. معتقد بود با توجه به دستیابی به سلاح جدید اتمی امپریالیسم هم مایل نیست که جنگ بوجود

بین المللی دیگر بایستی کمک گرفت و با استفاده از جناح های امپریالیسم امتیاز گرفت.

● درگیری در خط مشی

مائو با خط مشی خروشچف درکنگره ها و جلسات احزاب کمونیست مخالفت کرد. در بین احزاب کمونیست برخی به طرفداری از نظریات مائو برخاستند و به جناح چپ پیوستند. مثل آلمانی که سیاستهای چین را در اروپای شرقی پیاده می کرد. بیشتر احزاب از خروشچف حمایت می کردند. بهرحال این اختلاف به سایر کشورهای سوسیالیستی کشیده شد. تدریجا از بین احزاب خارج شده و به بیرون درز کرد.

مائو در حرکت انقلاب فرهنگی با تکیه بر توده ها و جوانان پرشوردست به تصفیه حزب زد. کاردهای سرخ در این رابطه تشکیل شد. کاردهای سرخ هسته ها و تشکل های مردمی بودند که عمق ایدئولوژیک نداشتند ولی پرشور بوده و به شدت تحت تاثیر مائو بودند.

مسئله دوم علیرغم اختلافی که چین با هندوستان داشت مسکوبه هندوستان نزدیک شده و روابط حسنه ای برقرار نمود.

مسئله سوم، بحران موشکی کوبا بود که خروشچف ابتدا به کوبا از نظر تجهیز پایگاههای موشکی کمک کرد ولی با عکس العمل امریکا بشدت عقب نشینی نمود. که بنظر مائو یک ضربه خفت بار و حیثیتی برای احزاب کمونیست بشمار می رفت.

روابط پکن و مسکو بشدت تیره شد. سال ۱۹۶۳ با وساطت احزاب دیگر موافقت شد که چین و شوروی، بر سر اختلافات به مذاکره بنشینند.

۵ ژوئن هیئت چینی به نمایندگی تنگ شیا شوپینگ و پنگ چن با هیئت روسی در مسکوبه مذاکره نشستند.

نکته مهم دیگری را که بایستی در نظر داشت

سیر تحولات داخل چین در این زمان است. پس از مرگ استالین در اتمام اولیین برنامہ ۵ سالہ اقتصادى که با یاری مسکو و اعمال نظرات آنها پیاپی ده شد، ما ثوبرنامہ ای را شروع کردیم که الگوی اقتصادى سیاسى نوینى مستقل از شوروى را بنیان نهاد. وی بدون اینکه مستقیماً از استالین و یا الگوی شوروى انتقاد بعمل آورده بطور بنیادى و عملى از آن فاصله گرفت. ابتدا یک فضای باز سیاسى ایجاد کرد که مردم به اظهار نظر و انتقاد بپردا زند و آراء مختلف طرح و به بحث

گذشته برنامہ ریزى جدید بوجود آمد. در برنامہ هاى جهش بزرگ، وتشکیل کمونہاى خلق و اینکه کارهاى حزب با ید در خدمت توده ها باشند. بسیاری کارهاى خوب و دولت همکارى لازمہ را نکردند و این حرکتها را بى پرویہ و غلط میدانستند. بیشتر این کارها به الگوی شوروى که با تئورى هاى کلاسیک ما رگمیستی مطابقت داشت و قابل تبیین بود معتقد بودند. ما ثوبه این جمع بندى زسید که در راه جرای الگوی مستقل اقتصادمکی به توده ها وتوسعه اقتصادى از طریق بسیج توده ها

انحصار خودنگهدارند. سیاستهاى خروشچف در صحنه بین المللى و داخلی ضربه هاى خورده که باعث تقویت مخالفین وی در حزب کمونیست شوروى شد. و سرانجام در سال ۱۹۶۴ برکنارى او را به ارمغان آورد.

از طرفى در همین سال (۱۹۶۴) چین پس از چندسال تلاش صاحب قدرت اتمى شده و در این سال اولین بمب اتمى را منفجر مى کند. ما ثودر گذشته به خروشچف چنین انتقاد مى کردیم که شوروى به لحاظ قدرت اتمى وموشکى

گرچه امپریالیستها اساساً مخالف رشد

مقامتهاى مردمى و روحیه انقلابیگری هستند،

ولى در این زمان (جنگ با ژاپن) دچار "اضطرابى" شده بودند. تصور مى کردند

اگر جلو مقامت مردمى چین را بگیرند

ژاپن

تمام منطقه را تصرف خواهد کرد.

گذاشته شود که به جنبش "بگذا ر صدگل بشکند" معروف شد.

پس از آن "جهش بزرگ به پیش" که یک برنامه توسعه صنعتى بود مطرح شد. در این طرح با کمک گرفتن از بسیج مردمى و خلاقیت هاى توده ها وتشکل آنها در کارهاى تولیدى و کارگاهها مى خواستند خلا تکنولوژى پیشرفته ومتمرکز را بکنند.

در مرحله سوم آموزش سوسیا لیستى به توده ها از طرف کارهاى حزبى بود که جنبه گام در ساری توده اى داشت.

ومرحله چهارم انقلاب فرهنگى در ۱۹۶۶ که یک تحول تشکيلاتى در حزب و دولت بوجود آورد و جناحهاى که تزاقتصادى سیاسى ما ثو را قبول نداشتند مورد تصفیه قرار گرفتند.

اساس این برنامہ با سیستم اقتصادى سیاسى استالین کلا و شوروى تفا وت اساسى داشت. ما ثوطى نوشتجات خود برنامہ اقتصادى شوروى را نقد و بررسى کرده وسعى نمودا ز نقاط ضعف آنجا در چین پرهیز نماید. لذا علاوه برا اینکه ما ثوبا سیاست خارجه

خروشچف و شوروى اختلاف داشت در زمینه داخلی واقتصادى هم با سیاستهاى مسکودر تفا بود. (ژرباره دهه مناسبات بزرگ ۱۹۵۶ ج ۵ منخب آثار ص ۱۷۱ تا ۱۸۵ - در ترویج انقلاب فعال با شید ۱۹۵۷ ج ۵ منخب آثار ص ۳۰۱ - در این زمینه است.) انقلاب فرهنگى از جمع بندى مراحل

خود کارهاى حزب ما نعالی هستند. اما بحثها به جایی نرسید. بخصوص که هم زمان مسکومذاکرات خع سلاح با امریکارا برگزار نمود. یعنی عمل به همان چیزی که مورد انتقاد چین بود و آنها انتظار تجدید نظر در آنرا داشتند.

پس در پایان این مذاکرات بی نتیجه چینیها نامہ اى تحت عنوان، پیشنهادى در باره خطوط اصلى جنبش کمونیسم بین المللى به مسکوفرستادند و ۲۵ پیشنهاد در آن مطرح نموده بودند که رهبران مسکوا ز چاپ ونشر آن مانعت کردند و چند نفر چینی را هم بخاطر پخش آن از شوروى اخراج کردند.

یکى از این پیشنهادها این بود که در سیاست بین المللى بجای اینکه منافعه مصالح شوروى اصل ومحور قرار گیرد منافعه عمومى کلیه احزاب کمونیستى تعیین کننده باشد ومنافعه شوروى هم در همان راستا در نظر گرفته شود.

این پیشنهاد در واقع نفی رهبرى شوروى بود.

پس از این قضایا چینیها به شوروى مارکسیانت به اردوگاه سوسیا لیسم را زدند. چرا که در مذاکرات خلع سلاح با امریکا قرار داد منع آزمایشات هسته اى را امضاء کرده بودند که از جانب چینیها یک "کلاه بردارى کثیف" و "خیانت" قلمداد شد که مى خواهد سایر کشورها را از رسیدن به قدرت اتمى باز داشته و آنرا در

قدرت مند است، در نتیجه غرب ضربه پذیرتر از گذشته مى باشد. لذا با ىستى شوروى تفا د بنا امپریالیزم را تشدید نماید، نه اینکه به مذاکره و صلح بپردازد. با این استدلال حالا که چین خود صاحب قدرت اتمى شده است، با ىستى درگیرى با امپریالیسم امریکا را شدت داده و نسبت به گذشته گستاخانه تر عمل نماید.

اما بعکس هر چه زمان مى گذرد ما شاهد نرمش بیشتر در چین نسبت به امریکا وشدت بیشتری نسبت به شوروى هستیم که قابل تأمل وریشه یابى است.

اختلاف چین وشوروى ابتدا بر سر شیوه ها ونحوه برخورد با امپریالیزم واحزاب کمونیست و خلقهاى جهان سوم بود. در واقع دو خط مشى مختلف در این دوا انقلاب وجود دارد. این اختلاف ابتدا درونى و دریک جنبه بود. تدریجا بیشتر شد، به احزاب سایر کشورها و بسه موضعگیرى هاى خارجه کشیده شد.

تدریجا این تفا در دروا بطا و کشورها نهفتها تا ثیر گذاشت و در نهایت این جناح بندى بجایى رسید که طرفین که اول بر سر نحوه برخورد با دشمن مشترک اختلاف داشتند دشمن مشترک را از یاد بردند و علیه یکدیگر و در جهت حذف یکدیگر صرف بندى کردند. خط مشى چین

این شد که در صحنه بین المللى شوروى را منزه کند و در بین احزاب کمونیست نفوذ شوروى را کاهش دهد. سپس به دولتهاى غیر سوسیا لیست کشیده شد و چین با کشورهاى که علیه شوروى موضع داشتند نزدیک شده وخود را با آنها دریک صف قرار داد.

برخی اختلاف نظریات دو خط مشی

خروشچیف

امپریالیسم آمریکا اکنون صاحب بمب اتمی است و این سلاح رانمی توان شوخی گرفت. با گذشته تفاوت دارد.

بدلیل وجود سلاحهای اتمی، جنگ موجب نابودی همه خواهد شد. لذا صلح و مذاکره تنها راه نجات و غیرقابل اجتناب است.

"تشنج زدایی" و "ادامه مذاکرات"

بهترین سیاست به نفع طرفین است. جنگ به نفع امپریالیسم هم نیست. لذا همزیستی مسالمت آمیزگانه راه حیات هر دو طرف است.

اصلی ترین مبارزه با امپریالیسم اکنون در صحنه اقتصادی است. بایستی خود را از نظر قدرت اقتصادی تقویت کنیم تا جایی که توان برابری و مقابله با آمریکا را داشته باشیم. (رقابت مسالمت آمیز)

سازمان ملل وسیله ای است که می توانیم مسئله خودمان را بین المللی کرده و از طریق آن به حقوقمان دست یابیم.

راه حلرهایی الجزایر مذاکره با فرانسه است و یا پیشنهاد رفرا ندوم تحت نظر سازمان ملل.

گسترش جنگ الجزایر با هدف تشنج زدایی و توسعه روابط با غرب مطابقت ندارد.

مسلم گرفتن این که دو جناح تفاوت ندارند خطای غیرقابل بخشی است. حداقل اینکه باید آزمونشان کرد و سپس نظر قطعی داد.

در بین سیاستمداران آمریکا کسانی هستند که با جنگ هسته ای مخالفند و آن را به زیان غرب می دانند. این فرصت خوبی است و بایستی این جناح را تقویت کرد تا جناح دیگر را منزوی کنند.

مائو

امپریالیسم آمریکا ببرکای غنی است. در ظاهر بسیار قوی است اما در واقع چیزی نیست که از آن وا همه داشت.

صلح تنها زمانی پایدار است که امپریالیسم نابود شده باشد. روزی نابودی ببرهای کاغذی فرامی رسد. اما آنها خود بخود معدوم نمی شوند. باید در رگباری از یادوباران داغان شوند.

امپریالیسم ذاتا جنگ طلب و تجاوزکار است. بنا بر این به هیچ قرارداد با امپریالیسم نمی توان اطمینان کرد. مگر موقت و مقطعی باشد.

مبارزه جهانی با امپریالیسم یعنی تقویت نهضت های آزادیبخش و تشدید مبارزه طبقاتی درون کشورهای تحت سلطه.

سازمان ملل ابزاری در دست ابرقدرتهاست و نمی توان از آن طریق به چیزی رسید.

الجزایر تحت استعمار فرانسه تنها با مبارزه قهر آمیز می تواند رهایی یابد.

الجزایر نقطه ضعف غرب است. بایستی این جنگ رهایی بخش را گسترش داد و به این کشور کمک کرد. و غرب را به شکست وادار کرد.

جناح جمهوریخواه و دمکرات، کندی و آیزنهاور با هم فرقی اساسی ندارند و نمی توان به هیچکدام دل بست.

اینکه در بین جناحهای امپریالیسم بر سر جنگ توافق وجود ندارد، نشانه اضمحلال و اضطرار آنهاست و بایستی به مبارزات خود و نهضت های آزادیبخش شدت داد تا این اضمحلال به نابودی کامل آنها منجر شود.

● جایجایی اضداد، شوروی بجای آمریکا

در شوروی گرچه خروشچف برکنار شد ولی رهبران بعدی نیز برسیاست همزیستی مسألمت آمیز با امپریالیزم تا کیدورزیدند و قرار داد منع آزمایشات اتمی را که دست و پای چین را هم میبست تا ثید کردند. لذا اصول خروشچف تغییری نکرد و زمینه های تضاد با چین باقی ماند.

اما جانشینان خروشچف یکی از انتقادشان به وی این بود که در ضدیت با چین راه فراتر را پیموده است. حداقل مایل بودند که از گسترش تشنج جلوگیری کنند.

در همین زمان در چین انقلاب فرهنگی به راه افتاد که موجب بهم خوردن بیشتر روابط با مسکوم میگردید. از طرف دیگر مسئله ای که همه احزاب کمونیستی را بخود مشغول کرده و سایر امورها تحت الشعاع قرار میداد مسئله جنگ ویتنام بود. مقایسه ویتنام منظر همه ملل جهان را به خود جلب کرده بود.

در ویتنام از چند جانب بر روابط چین و شوروی تاثیر گذاشت. از یک طرف بخاطر حمایت

● انقلاب فرهنگی

انقلاب فرهنگی چین دو جنبه داشت یکی تثبیت خط مشی سیاسی اقتصادی مائو که بدنبال الگوی مستقل و خودکفا بود. وجه دیگر آن حمله به کسانیکه این الگو را قبول نداشتند و بیشتر به الگوی شوروی متمایل بودند.

بنظر می رسد در جریان عمل وجه دوم شدت بیشتری داشت. روحیه ای که در بسیاری

آچسون (وزیر خارجه آمریکا) پیش بینی

کرد که چون جمعیت زیادی دارد، تهیه ما یحتاج اقتصادی آنها از عهده دولت

انقلابی بر نخواهد آمد. لذا مردم ناراضی خواهند شد

و انقلاب نا پایدار می باشد.

آنها از ویتنام، تضادشان با آمریکا شدت یافت و تضادهای فیما بین کمتر بروز کرد. و از طرفی مردم و احزاب سوسیالیستی از دو قدرت بزرگ انتظار حمایت بیشتر از ویتنام در مقابل بمبارانهای وحشیانه آمریکا داشتند و به آنها فشار می آوردند. نتیجتاً چین و شوروی بر سر مسئله ویتنام به موضعی سری واحد در یک جبهه سوق داده می شدند.

از جانب دیگر آمریکا در ویتنام مستاصل و درمانده شده بود، بدنبال راه حل می گشت و قدرت مانور خود را از دست داده بود. یکی از راه حلها متوسل شدن به دو قدرت بزرگ چین و شوروی بود که در ویتنام نفوذ داشتند. این راه حل را نیکسون و کی سینجر برگزیدند.

اما مسئله ویتنام در رابطه با چین و شوروی یک شرط خارجی بود. وقتی زمینه های درونی تفاهم در دو کشور وجود نداشته باشد، شرط خارجی ویتنام تاثیر موقت و گذرا خواهد داشت.

غیر از مسئله ویتنام مسائل دیگری بوجود آمده که اختلاف طرفین را شدت بخشید.

انقلابیات وجود دارد و در مبحث بعدی به آن خواهیم پرداخت.

لیوشا شوچی رئیس جمهور که تا آن زمان دومین شخص انقلاب بعد از ماوشه قرار می گرفت به شدت مورد حمله قرار گرفت. به او لقب "خروشچف چین" دادند.

به تصفیه عناصر داخلی اکتفا نشد. در یک سفارت شوروی اشغال شد و ۱۹ روز کارمندان آن در اشغال بسر بردند. این کار عکس العمل شوروی را بدنبال داشت که کارمندان سفارت چین در مسکورا مورد ضرب و شتم قرار دادند.

تیرگی روابط بجایی رسید که در ۱۹۶۹ درگیری مرزی بین طرفین بوجود آمد. نیروهای نظامی چین و شوروی در مرزهای مشترک مستقر شدند و حالت آماده باش نظامی علیه همدیگر پیدا کردند.

واژه سوسیال امپریالیسم در رسانه ها و نوشتجات چین مطرح شد. که منظور شوروی بود. البته در ۱۹۶۹ بین چین و کاسکین یک موافقتنامه تنش بس بعمل آمد و یک

قرار داد برای حل اختلافات مرزی امضاء شد. پایان دوران انقلاب فرهنگی نیز در همین سال اعلام شد.

اما سیاست مخالفت با شوروی همچنان ادامه داشت. چین در روابط خارجی اش سعی می کرد با کشورهای ویا نهضت های که با شوروی سازگار نیستند تماس برقرار کرده و در جهت انزوای رقیب کوشش کند.

تاجایی که به مواضع ارتجاعی هم تن داد. بطور مثال از رژیم پینوشه حمایت کرد و اولین کشوری بود که سفیر سابق شیلی را بیرون کرد چرا که آلوده با شوروی رابطه حسنه داشت. از دیکتاتور سودان ژنرال نمیری حمایت می نمود که کمونیستهای روسی را اعدام می کرد.

شوروی از همدحمایت می کرد و چین به سراغ پاکستان رفت. در آنکولاً چین از گروه فنلاند حمایت می کرد و شوروی از مپلا.

از طرف دیگر روابط چین با غرب و امپریالیزم روبه بهبود می رفت.

در ۱۹۶۴ فرانسه چین کمونیست را برسمیت

شناخت. این مسئله زمینه ای شد که چین در برخوردش با جهان غرب تعدیل بوجود آورد و بین جناحهای آنها تفاوت بگذارد.

بطوریکه چین دیپلماسی جدیدی را آغاز می کند که فقط آمریکا را دشمن عمده خود می شمرد ولی سایر قدرتهای استعماری مثل انگلیس و فرانسه و ژاپن را بعنوان اسبهای مرده و نیمه مرده که نبایستی بر آنها شلاق زد، تلقی می کند. وسیعی در بهبود روابط با آنها می نماید.

بعدها این سیاست تبدیل به این می شود که قدرتهای اروپائی خود تحت فشار امپریالیسم آمریکا هستند و بایستی آنها را تقویت کرد. این همان خط مشی ای است که خروشچف در ابتدا شروع کرد و بدنبال آن به این نتیجه رسید که فایده ای ندارد و بایستی با خود آمریکا مستقیماً وارد مذاکره شود و مذاکرات خلع سلاح را شروع کرد.

در آنزمان چینیها، شوروی را مورد حمله قرار می دادند و این روابط را سازش می دانستند ولی حال خود همان راه را تدریجاً می پیمودند.

و انتقادشان به خروشچف این بود که در برابر آمریکا بیش از حد نرمش نشان داده است البته چین برای این تغییر رویه در سیاست خارجی توجیهی داشت که علت تعدیل خود را ضعف نشان دادن شوروی عنوان می‌کنند می‌گفتند در رابطه با شناسایی چین از طرف سازمان ملل و دولتها، متکی به دیپلماسی شوروی بودیم ولی آنها هیچ کاری نکردند و حتی علی‌رغم اصرار آمریکا بر حمایت تا یوان با او به مذاکره نشستند، لذا با یستی خودمان دیپلماسی مستقل و فعالی را داشته باشیم تا به نتیجه برسیم و منافع چینی را بدست آوریم. همین سیرا داده داشت. وقتی سال ۷۱ آمریکا برای حل مسئله ویتنام به چین نزدیک شد و کی سینجر پیشنها دحسن روابط و حتی سفر نیکسون را مطرح کرد چینی ها از آن استقبال کردند و از نیکسون پذیرایی نمودند و ما ثوبا و به گفتگو نشست و روابط تجاری و اقتصادی آمریکا و چین گسترش یافت.

همزمان روابط چین با دولت شاهنشاهی ایران نیز برقرار شده و از طرف شاه ایران برسمیت شناخته شد. شرف پهلوی و فاطمه پهلوی (۱۳۵۰) و بعد فرح پهلوی (۱۳۵۱) از چین دیدار بعمل آوردند.

شوروی که بعنوان سوسیال امپریالیسم ز طرف چین شناخته شده بود، ابتدا هم عرض امپریالیسم آمریکا و بعد خطرناکتر از آن شمرده شد. آنقدر که به شوروی بدبینی وجود داشت و حمله می شدند نسبت به آمریکا تنفر کاهش یافته بود.

تغییر خط مشی چین

درقبال آمریکا و شوروی درجوه مختلف ایدئولوژی، استراتژی، متدلوژی و شیوه حکومتی با یستی ریشه یابی شده و زمینه های آن کشف گردد.

در شرایطی که بزرگترین ضربه نظامی سیاسی و حیثیتی را آمریکا در جنگ ویتنام خورده بود توان مقابله با هیچ حرکتی را نداشت. تضاد چین و شوروی تکیه گاه می گردید که او را از سقوط حتمی نجات داد.

۳- ریشه یابی این تغییر مواضع

اکنون رسیدیم به اینجا که به ریشه ها و علل نزدیکی انقلاب چین و غرب و دشمن عمده گرفتن شوروی بپردازیم: هما نظیر که دیدیم یکی از جوه این مسئله تغییرنا خواهی است که در سیاستهای

آمریکا بوجود آمد و دست از براندازی انقلاب چین برداشت و برخلاف شعارهای گذشته دست دوستی دراز کرد. عقب نشینی های امپریالیسم بخاطر رشد انقلابات و مقابله های مردمی مانند جنگ ویتنام، پیروزی الجزایر، انقلاب اسلامی ایران، قیام سرزمینهای اشغالی و سایر نهضت های آزادی بخش می باشد و این سیر محتوم و جبری تاریخ است. بشرطی که انقلابات با رفع نارسانیه های خود به مقابله و حرکت خود ادامه می بخشند.

لذا ما درصدد جمع بندی حرکت های گذشته و استفاده از تجارب آنها بر می آئیم. تا ضعف های موجود در خودمان را شناخته و پاكسازی کنیم. تغییر خط مشی چین درقبال آمریکا و شوروی درجوه مختلف ایدئولوژی، استراتژی، متدلوژی و شیوه حکومتی با یستی ریشه یابی شده و زمینه های آن کشف گردد.

الف - روش برخورد با خط مشی مخالف

شوروی در زمان استالین یا خروشچف و رهبران بعدی به لحاظ سیاسی، اقتصادی، تشکیلاتی، دارای روشهایی متفاوت با چین بوده است. تا دوره برژنف هر دو کشور آمریکا را دشمن اصلی می شمردند ولی خط مشی برخوردشان با آمریکا مختلف بود. هر دو سوسیالیسم و کمونیسم را قبول داشتند ولی برای رسیدن به آن راه های مختلفی را می پیمودند و با بدیگران عرضه می کردند. تا حدی در مباحث گذشته با آنها آشنا شدیم. اما

نقد و پاكسازی قرار دهند و برخورد را رشادی آموزشی کنند.

اولاً: این امر باعث می شود عا صرا دقتی که خط مشی مبارزه مسالمت آمیز را بعنوان یک اصل درست قبول دارند و تنها برای شان توجیه ایدئولوژیک شده است. هوشیار شده و مشروعیت این خط مشی در نظرشان بشکند و تعالی یابند.

ثانیا: مسلمانان رسوبات فکری و توجیهات خط مشی مقابل در بین طرفداران مبارزه قهرآمیز نیز وجود دارد. و با برخورد ایدئولوژیک سیاسی این سختی ها درجبهه حق از بین رفته و زمینه ضربه های بعدی گرفته می شود.

۲- همراه با مبارزه ایدئولوژیک درونی که تعطیل نا پذیر است، عمل صالح زمان و پراتیک انقلابی خود را مشخص کرده و در آن جهت اقدام نماید. در صحنه عمل و میدان مبارزه که برتری و صحت خود را در معرض دید منتقدین قرار دهد عملاً خط مشی مقابل به دنبال حرکت پیشتر از افتاده و تابع می گردد

مثلاً در جریان جنگ ویتنام وقتی فرانسه مستاصل شده و حاضر بود بیرون برود. چین و شوروی هر دو پیشنها دکنفرانس ژنورا قبول داشتند ولی هوشیمن چندان نیازی به این کار نداشت و از طریق تداوم مقابله و مت چریکی و توده های هما نظیر که فرانسه را درهم شکست می توانست وحدت در ویتنام را هم بدست آورد و رژیم دست نشانده و فاسد ویتنام جنوبی را هم سرنگون کند. ولی بهرحال در کنفرانس ژنو (۱۹۵۴) قرار دادی امضاء شد که در ویتنام

جنوبی در سال بعد انتخابات برقرار شود و تعیین تکلیف گردد.

یکی از هنرهای هوشیمن این بود که ضد چین و یا شوروی نگردد. به مقابله مردمی ادامه دهد تا آنجا که با ورود آمریکا به ویتنام این مقابله و مت چنان حماسه های آفرید که روی روابط شوروی و چین با آمریکا تاثیر گذاشت. این دو انقلاب بزرگ را بدنبال خود کشاند.

در ایران همزمان با قیام ۱۵ خرداد ۴۲ مبارزین سرشناس، خط مشی پارلمان تار یستی و سیاسی کاری داشتند. شهید حنیف نژاد و

مهم شیوه برخورد این دو خط مشی با یکدیگر است.

به نظر می آید در چنین شرایطی خط مشی اصیل و برتر با یستی در همان مسیر مبارزه با تضاد عمده یعنی امپریالیسم این تضاد سیاسی ایدئولوژیک خود را حل کند. و این دو جنبه دارد:

۱- مبارزه ایدئولوژیک سیاسی درون نیروهای حق و انقلابی. مثلاً معتقدین به مبارزه مسلحانه و قهرآمیز با امپریالیسم با یستی ریشه های بینشی و ایدئولوژیک خط مشی پارلمان تار یسم را دریا فته و مورد

یا رانش که به بطلان این دو خط مشی رسیدند و ضرورت مبارزه مسلحانه و قهرآمیز را در پیافتند شیوه‌شان این بود که با یستی خط مشی اصیل را پیش ببریم و حرکت کنیم، سا یرنیروها بدنبال عمل صالح ما خواهد شد، لذا دلیلی بر ضدیت با آنها و درگیر شدن و عمه‌کردن آنها وجود نداشت. و معتقد بود با یستی آنقدر صلاحیست خودمان را با لایبریم و حرکت انقلابی آنقدر رشد و محتوی پیدا کند که بقیه نیروها را در خود هضم نماید. برخلاف برخی نیروها که به روحانیین ما زشکار و غیرمبارز حمله می‌کردند، مجاهدین بجای این کار با تشدید عملیات و حمله‌های خود، مردم را بسیج می‌کردند و آنها به روحانیون فشار می‌آوردند که موضعگیری کنند و اگر از مجاهدین حمایت نمی‌کردند در بین مردم پایگاه‌هایشان را از دست داده و منزوی می‌شدند.

وقتی یکی از رهبران نهضت آزادی پسر خوردتندی با یکی از دوستان حنیف نژاد کرده و خط مشی آنها را رد کرده بود، مرحوم

برخی به محض

مشاهده کوچکترین اختلاف

نظر، طرف مقابل را چنان طرد و نفی می‌کنند که دشمن مشترکشان نزدا و مهربا نتر و منطقی تر

جلوه می‌کند.

حنیف نژاد گفته بود: این ضعف برخوردار ما بوده که نتوانستیم تضاد را با ساواک بیشتر کرده و به خودمان نزدیک کنیم. اما برخی به محض مشاهده کوچکترین اختلاف طرف مقابل را چنان طرد و نفی می‌کنند که دشمن مشترکشان نزدا و مهربا نتر و منطقی تر جلوه می‌کند.

ب- روش ریشه‌یابی انحرافات

ما ثوگرچه معتقد به تداوم انقلاب و نابودی کامل امپریالیسم بود و طرح انقلابی مستمر فرهنگی ناشی از این اعتقاد و عشق او بود اما در روشهای خود یک نارسایی داشت که نتوانست به این آرزو و نیت خود جامه عمل پوشاند.

۱- نارسایی در ریشه‌یابی انحرافات

خط مشی و برنامه‌هایی که در شوروی اجرا شد گرچه ادعاها و شعارهای انقلابی اولیه مطابقت نداشت و در جهت نفی استعمار پیش

رفت اما از جنبه تئوریک و پشتوانه فلسفی با مبانی ما تریالیسم تاریخی و ما تریالیسم دیالکتیک قابل توجیه و قابل دفاع بود. به عبارت دیگر یک مشروعیت ایدئولوژیک داشت که ما رکیست‌ها به سادگی آن را نمی‌توانستند نقد کنند.

ما ثوهم‌ها توجه به تجربه عملی و پراتیک چین به نقد آن تئوریه‌ها و برنامه‌ها می‌پرداخت و به مبانی فلسفی آن کاری نداشت. بسیاری برخوردارهای شوروی از اینجا ناشی می‌شد که برای منافع دولت و حزب شوروی اولویت و ارجحیت قابل بودند و اینهم توجیهات ایدئولوژیک استراتژیک زیادی داشت. شکست شوروی نزدیک به سی ساله شکست جنبش کمونیستی جهان تلقی می‌شد. کمالات اینک ما ثوقبل از پیروزی خود همین مسئله را اذعان داشته و قبول می‌نمایند.

اما ما ثوبه این زمینه‌های معرفتی کمتر توجه کرده و یک تحلیل روانشناختی و خلعتی از برخوردارهای حزب کمونیست شوروی و رهبران آنها می‌کنند. در سخنرانی

مسائل وجود داشته‌ها سادما حکم قطعی و مطلق نمی‌توان کرد. گذشته از آن بسیاری از موضع حفظ نظام شوروی و رعایت مصالح انقلاب اکثر فدا کردن سا یر نهضتها و یا مصالح خلق چین را برای شوروی امری واجب و درست می‌پنداشتند. و الا ما از موضع غرور و تکبر نیست.

ثانیا: ما ثو در ریشه‌یابی غرور و رسها به عوامل محیطی و تاریخی اصالت می‌دهد. که به این ترتیب غرور را جتناب‌نا پذیر و امری انعکاسی و غیراختیاری می‌گردد.

در حالیکه زمینه‌هایی که ما ثومی شمرد اگر در تفکر انسان مینا نداشته‌ها شد موجب فخر و بزرگی بینی نمی‌گردد. یعنی در تفکری که پیشرفت تکنولوژی، صنعت و بازاری تولید معیار حق و باطل باشد، طبیعتاً شوروی صاحب تکنیک بر تولید پیشرفته‌تر است پیشتر و مترقی تر شمرده می‌شود.

یا مسئله زودتر بودن انقلاب شوروی وقتی دلیل بر پیشترزی و رشدیابندی می‌شود که سابقه‌زمانی و قدمت زمانی بعنوان معیار

درباره دهه تضا د بزرگ" در سال ۱۹۵۶ می‌گوید: "چین در گذشته کشوری مستعمره و نیمه مستعمره‌ای بود و نه قدرت امپریالیستی، و همواره مورد آزار دیگران قرار می‌گرفت. صنایع و کشاورزی چین پیشرفته نیست... و در بسیاری رشته‌ها به پای کشورهای دیگر نمی‌رسد و در نتیجه دلیلی برای غرور و تکبر ندارد..."

دوم، انقلاب ما دیرتر اتفاق افتاد... انقلاب خلق در سال ۱۹۴۹ پیروز شد و بیش از ۳۰ سال دیرتر از انقلاب اکتبر در روسیه بود. در این مورد هم جایی برای مغرور شدن نیست از این لحاظ اتحاد شوروی با کشورها فرق دارد. اولاً روسیه یک قدرت امپریالیستی بود و ثانیاً انقلاب اکتبر در این کشور بوقوع پیوسته از این جهت بسیاری در شوروی مغرور و متکبرند.

با این تحلیل بسیاری اعمال و رفتارها سران شوروی حمل بر غرور و رهبری طلبی و دیکتاتوری می‌شود. گرچه ممکن است این

و ملاک قلمداد شود، نه درجه رشد و تکامل. در حوزه‌های علمی ما نیز هستند که سادما تعداد سالهای درس خواندن را معیار برتری و تقوا و صلاحیت می‌دانند، نه بینش صحیح و برداشتهای واقعی را.

اتفاقاً هر دو مسئله تکنولوژی و قدمت زمانی در ما تریالیسم پایگاه دارند. در جمع‌بندی و کارمکتبی که پس از ضربه ۵۴ ساله زمان مجاهدین شد این نتیجه بدست آمد که دور خلعت و معرفت، یکی از دوره‌های مهم جنبش ایران و بلکه سا یر نهضتهاست.

در کتاب مکتب راهنمای عمل ماده‌ای به این مسئله اختصاص داده شده و بیان می‌کند که هر خلعتی، هر طبقه‌ای، یک توجیه معرفتی و ایدئولوژیک دارد و هر معرفتی بر یک خلعت استوار است. با اصالت دادن به فطرت حق - جوی انسان از این دور رهایی می‌یابیم که جویندگان به این کتاب و شرح آن می‌توانند رجوع نمایند. (ماده ۲۱)

اگر با توجیهات تئوریک یک انحراف مبارزه نشود چه بسا با ردیگر افراد صادق به

همین سیر بیفتند .

کما اینکه تفکرات رویزیونیستی موجود در شوروی، در چین قبل از انقلاب هم وجود داشت . در دوران جنگ با ژاپن و چیا ننگ و موقعی که ما شوئیستها به منطقه "نیان" مهاجرت کرده و در منطقه آزاد شده زندگی می کردید این تضادها را مشاهده می کنیم .

عده ای معتقد بودند در جنگ، تکنولوژی و سلاح نقش تعیین کننده و اصلی را بعهده دارد و هر طرف که سلاح برتری داشته باشد پیروز است . ما ثو دریک سخنانی در سال ۱۹۵۲ می گوید: در جریان انقلاب دمکراتیک مباحثاتی

چاره در داین است که رابطه حفظ نظام

و ارزشها بدرستی مورد دقت قرار گرفت و حاکمیت ارزشها که

فقط یک نظام انقلابی را

نیز تضمین می کند فرا موش نگردد ...

دوستان منتقد را تحمل کنیم تا دشمنان

چاپلوس بر ما حاکمیت نیا بند .

طولانی صورت می گرفت . در سالهای آخر سلسله تسین تا انقلاب سال ۱۹۱۱ در جنگ علیه یوان شی کای ، در لشکرکشی شمال و جنگ مقاومت ضد ژاپن در هرکدام از این دوره ها مباحثه وجود داشت .

باید در برابر ژاپن مقاومت کرد یا نه؟ یک مکتب این تئوری را وعظ می کرد که اسلحه همه چیز را تعیین می کند . پیروان این مکتب می گفتند: چین کمبود اسلحه دارد و نمی تواند در برابر ژاپن مقاومت کند . مکتب دیگری می گفت: این مسئله نباید موجب وحشت شود . زیرا انسان مقدم است ... در حزب کمونیست چین کسانی بودند که به مبارزه با امپریالیسم بهای چندانی نمی دادند و بیشتر مسائل اقتصادی جا معه و ساختمان سوسیالیستی برایشان مهم بود . همان تفکری که خروشچف تبلیغ می کرد .

ما ثو دریک سخنانی در سال ۱۹۵۲ به وجود چنین جریانی در دوران جنگ با ژاپن و نیز جنگ کره اشاره می کند و آنها را بعنوان طرفداران سیاست خیرخواهی برای دهقانان محکوم می نماید و می گوید بزرگترین خیرخواهی برای دهقانان نفی امپریالیسم است ، نه صرفا رسیدگی به وضع اقتصادی آنها .

این بحثها که بیش از ۲۰ سال قبل از پیروزی انقلاب چین در بین آنها مطرح بود ، بوسیله ما ثو بطرف خط مشی انسان گرا جهت داده می شد . ولی ریشه های آن باقی می ماند

و در یک برهه دیگر سربیرون می آورد و سرانجام می بینیم همان خطی که ما ثو نفی کرده بود آلترنا تیو و جانشین وی می گردد . این ناشی از همان عدم برخوردیاری ریشه های ایدئولوژیک انحراف است .

ب- روش برخورد با نفاق و اپورتونیسیم

ما ثو شوروی را بدلیل اینکه ظاهر سوسیالیستی دارد خطرناکتر و بدتر از امپریالیسم و سرمایه داری آشکارا می داند ... این نحوه برخورد در بین جوامع مذهبی هم رواج دارد . می گویند منافق از کافر بدتر است

مثلا در انقلاب اسلامی ایران کسانی معتقد بودند گروه های سیاسی که ابتدا رهبری انقلاب را پذیرفتند ولی بعدا مخالفت کردند . از ساواکیها و جاسوسهای آمریکا و انگلیس بدتر و خطرناکترند و بایستی شدیدتر با آنها برخورد کرد .

یا در بین جریانات سیاسی هم همین منطق وجود دارد . مثلا گروه فرقان که خود را مدافع شهید دکتتر شریعتی می دانستند شهید مطهری را که از نزدیکترین روحانیون به مرحوم شریعتی بودند دشمن ترازا روحانیونی دانستند که اساسا با راه و برنامه های دکتتر شریعتی از بنیان مخالف بودند و یا مرتبط با دربار بودند .

علت اینکه اختلاف با شوروی عمده تر از آمریکا دشمن مشترک جلوه می کند ، به نظر می رسد تحلیل های زیر باشد :

۱- فریبندگی او بیشتر است . یعنی شوروی برای توده ها و مبارزین بیشتر از آمریکا جاذبیت دارد . در نظر افراد صادق و انقلابی امر مشتبّه شده و شوروی را حقیقتی می بیند . ولی آمریکا بطولانش بر همه آشکار شده است . کسی فریب ادعای او را نمی خورد بنا بر این بایستی به مبارزه با شوروی پرداخت .

و اما ضعف این منطق :

اولا: فریبندگی دو جنبه دارد ، یکی آن کس که می فریبد ، دوم آنکه فریفته می شود .

بایستی روی هر دو وجه کار کرد ، و آنکه فریفته شده مقدم است . اگر مردم جذب یک جریان منحرف می شوند ، بایستی در بیستاداری و آگاهی و رشد مردم تلاش کرد ، تا انحراف را عمیقتر بشناسند . بایستی در جریان مبارزه با امپریالیسم تا جایی پیش رفت تا توده ها ماهیت سازشکاران را خود در عمل ببینند . همانطور که در ترضادخلق و امپریالیسم ، رشد خلق اصالت دارد ، و بایستی از بسیج توده ها شروع کرد ، در مبارزه با نفاق و اپورتونیسیم هم قاعده عوض نمی شود .

ثانیا: کافری که منافق می شود و موضع پیچیده تری می گیرد ناشی از ضعف و ناچاروی اوست . در واقع او به ظاهرتسلیم شده و مواضع حق را بطور سطحی قبول کرده است و این ضعف و عقب نشینی موقتی او را در مقابل حقیقت می رساند . که توان مقابله رودر رو ندارد . اگر در این مرحله قدرت توطئه پیدا می کند به خاطر نا رسانی درون جبهه حق و پایین بودن درجه شناخت و آگاهی مردم است . که حقیقت را بطور عمیق و در عمل کرد و روشها تشخیص نمی دهند . و فقط در شعارها و ظواهر می شناسند .

ثالثا: اگر عده ای از مردم به جریان منحرف خوش بین هستند با درگیری و عمده کردن تضادنه تنها مسئله آن عده حل نخواهد شد بلکه خود را موظف به دفاع دیده و سرسخت تر می شوند . بعکس بایستی طی یک مبارزه مستمر ایدئولوژیک سیاسی افراد صادق ناگاه را روشن و هوشیار کرد .

۲- تحلیل دیگر این است که شوروی در درون تفکرات و آموزشهای ما پایگاه دارد . در این حالت هم تنها راه مبارزه پاکسازی درونی است . اگر ملاکها و معیارهای انحرافی جریان مقابل را در خود پاکسازی نکنیم چه بسا با تکیه بر همان معیارها و افکار انحرافی دست به درگیری و مبارزه با نفاق بزنیم که آب درها ون کوبیدن است .

۳- منطق دیگر این است که چون جریان نفاق از درون ما بیرون آمده نقاط ضعف ما را بهتر از دشمن می داند و بهتتر می تواند ضربه بزند . بنا بر این خطرناکتر است . این منطق هم نارسا است . وقتی یک انحراف از درون ما بیرون می آید درگیر شدن با آن کافی نیست . بایستی ببینیم چه وضعی در آموزش ، ایدئولوژی و روشهای ما بوده است که چنین انحرافی را نتیجه داده است . باید از درون ریشه یابی کرد و پاکسازی آنها جلوتکرار انحراف را گرفت . در این صورت دانستن نقاط ضعف هیچ خطری تولید نمی کند . وقتی نارسائیهای درونی را

برطرف می‌کنیم ترسی از بیرون نخواهیم داشت در تاریخ اسلام مشاهده می‌کنیم پیاپی (ص) امام علی (ع) در برخورد با منافقین چقدر سعه صدر نشان می‌دادند. حتی پیامبر جلو برخورد های تند مردم هم می‌ایستاد و نمی‌گذاشت آنها را بکشند که اسطوره تاریخی می‌شدند. حتی در جنگها آنها را وارد می‌کرد در همه مراحل برخورد تنگ‌انگ با آنها نداشت تا همه کس به ماهیت آنها پی برده یا خود اصلاح واقعی می‌شدند.

ت- شیوه حکومتی

رهبران انقلاب اکتبر معتقد بودند که انقلاب شوروی کعبه آمال پرولتاریای جهان و سنگرمقاومت سوسیالیسم در برابر امپریالیست‌هاست و لذا حفظ دولت شوروی خودیکی از مبرم‌ترین وظایف انقلابیون جهان است. به این خاطر در سیاست خارجی شوروی اولویت را به مصالح و منافع ملی خود می‌داد. و هر زمان با منافع نهضت و انقلابات دیگر تضا پیدا می‌کرد آنها را فدای منافع ملی خود می‌نمود.

اختلافات شوروی و چین نیز در مسواریت زیاد می‌مربوط به همین مسئله می‌باشد. مثلا در جنگ کره مصالح ملی و دیپلوماتیک شوروی ایجاب می‌کرد که در جنگ شرکت نکنند. لذا به چین توصیه می‌نمود چینی‌ها کاری انجام دهد. یا در رابطه با تایوان درگیری چین با حکومت چیانگ، شوروی حاضر به کمک دادن نمی‌شد بخاطر اینکه می‌گفت ممکن است کمک چین به درگیری با آمریکا کشیده شود و این با منافع شوروی مطابقت ندارد.

خروشچف ماگورما متهم می‌کند که برای پس گرفتن تایوان حاضر است جنگ جهانی را هم بوجود آورد. به عقیده وی ماگورما بیست و هفت موقعت بین المللی خود را حفظ و تحکیم نماید. هرچند که مقداری از خاک چین و تایوان را از دست بدهد.

خروشچف به پیمان صلح "برست لیتوسک" که دولت استالین با آلمان امضاء کرده استناد می‌نمود. طبق آن قرارداد، شوروی مقداری از مستملکات خود را در بالتیک از دست داد، تا با کم شدن فشار، نظام سوسیالیستی شوروی برقرار بماند.

در حالی که پافشاری ماگورما، روی آزاد کردن تایوان هم از همین منطق حفظ نظام درمی‌آید. ماگورما برای حفظ روحیه ملی و ناسیونالیستی مردم و تثبیت در بین اقشار بورژوازی و خرده بورژوازی و ناسیونالیست‌ها

با یستی روی پس گیری تایوان بطور قاطع عمل نماید. حفظ موقعیت انقلابیون و رهبری ماگورما در همین جنگها و دفاعهاست. ماگورما انتظار دارد در این جهت شوروی هم به او کمک رساند. از آن طرف شوروی بخاطر عدم درگیری با آمریکا و حفظ موقعیت خود نیز به چین کمک نمی‌کند.

در واقع تضا دو مصالحت و تضا دمنافع ملی دو کشور با هم طرفین را دچار سرگردانی می‌کند. سال ۱۹۶۳ ماگورما پیشنهادات خود مطرح می‌کند که منافع کل احزاب کمونیست ملاک قرار گیرد. نه صرفا منافع شوروی در این پیشنهادها زهم مشخص نیست که چه کسی منافع کل احزاب را تشخیص می‌دهد؟ طبعا بر سر آنها اختلاف و تضا دخواهد بود.

در دوران جنگ مقاومت علیه ژاپن هم همین تضا وجود داشت. استالین بخاطر حفظ امنیت مرزهای شوروی نیاز داشت که قدرت مرکزی چین که رژیم چیانگ بود برقرار بماند. و در مقابل ژاپن تعامیت ارضی چین حفظ شود. لذا روی بقای رژیم چیانگ نظر داشت.

ماگورما پیشبرد انقلاب چین می‌اندیشید و آنرا رسالت خود می‌دانست و علاوه بر مقاومت علیه ژاپن در جهت تغییر حکومت مرکزی هم فعال بود. این دو مصالحت در بعضی موقعیتها با یکدیگر اصطکاک پیدا می‌کردند که دیدیم. یا در مورد سلاحهای هسته‌ای که یکی از موارد اختلاف ماگورما و خروشچف بود. طبق قرارداد دوقراری شوروی به چین در این مورد کمک کند. هر دو طرف روی مصالح کشور خود حساب می‌کردند. خروشچف بخاطر بهم نخوردن موقعیت بین المللی اش و اینکه تشنج ناپستی راه بیفتد از کمک کردن خودداری کرد.

ماگورما بخاطر اینکه چین دارای قدرت اتمی شده و قدرت دفاع از خود داشته باشد این امر را پیگیری می‌کرد. طبیعی است که حفظ نظام و منافع یک کشور همیشه در راستای کشور دیگر نباشد. بخصوص که این دو نظام دارای خط مشی و روشهای مختلف بوده و حفظ خودشان و مصالحت خودشان را با معیارهای متفاوت ارزیابی می‌کنند.

این تضاد بین دو گروه یا دو جریان سیاسی هم ممکن است بوجود آید. اگر هر دو محور تصمیم گیریهایشان حفظ موقعیت خودشان باشد با یکدیگر اصطکاک پیدا می‌کنند. چاره در این است که رابطه حفظ نظام و ارزشها بدرستی مورد دقت قرار گرفته و حاکمیت ارزشها که حفظ یک نظام انقلابی را نیز تضمین می‌کند فراموش نگردد. تحقیق

ارزشها و آرمانها فلسفه وجودی یک نظام انقلابی است و یقینا حفظ آنها در گرو آن است. در این صورت تضاد همبنا منافع تاریخی سایر ملل پیدا نخواهد شد. اگر اختلافی باشد در آرمانهاست که با یستی یا برخورد سیاسی ایدئولوژیک حل گردد.

ث- ریشه‌های در زمینه متدلوزی و روش شناخت

با اعتقاد به اینکه هر انحراف استراتژیک یک ماگورما در ایدئولوژی و متدلوزی دارد، نوسانات در خط مشی انقلاب چین هم از یک نارسایی در بینه رهبران آن حکایت می‌کند. در این زمینه کتاب "مکتب راهنمای عمل" مطالب مفیدی دارد که مطالعه آنرا به علاقمندان توصیه می‌نمایم. در شرح ماده ۶ این کتاب یک جمع بندی اجمالی از "قانون تضاد" ماگورما و نارسایی آن آمده است که دقیقا به بحث ما مربوط می‌شود. عینا نقل می‌کنیم:

"بعضی مبارزه را صرفا و منحصر در نفی اضا دو تحقق آن در تاریخ یعنی نفی طبقات می‌بینند و به عامل اتحاد اضا د توجهی ندارند و می‌گویند از نفی کردن است که به ثبات می‌رسیم. جنگ بخاطر جنگ است و نه صلح واقعی (چپ روی منجر به سازش) و بعضی صرفا و انحصارا به اتحاد اضا دو یا تحقق آن اتحاد طبقات (اتحاد بکی و یا سازش) تن داده و به هیچ وجه مبارزه و نفی طبقات را نمی‌بینند. در حالی که قانون تضاد، قانون اتحاد و مبارزه اضا د است. منتهی مرز بین اتحاد و مبارزه را و یا به عبارتی مرز بین سازش و چپ روی را چطور باید تعیین کرد؟ در جنگهای انقلابی چین پس از ده سال مبارزه و دادن تلفات زیاد و از دست دادن ۹۵٪ پایگاهها به مرز بندی و اتحاد و مبارزه نیروها علیه امپریالیسم رسیدند. در سال ۲۵ به مبارزه طبقات توجه داشتند و اتحاد خود را با ناسیونالیستها علیه امپریالیسم فراموش کرده بودند که ضربه خوردند. آنگاه پس از این چپ روی به راست افتاده مبارزه طبقاتی را تعطیل و به اتحاد خود با ناسیونالیستها علیه امپریالیسم بهای فراوان دادند و دنبال روی آنها شدند که این بار هم ضربه خوردند. تا اینکه در سال ۳۵ ماگورما نوشتن کتاب تضاد به فرمول اتحاد و مبارزه نیروها علیه امپریالیسم رسید بدین صورت که اتحاد اضا دو یا اتحاد طبقات را نسبی و موقت و مشروط و گذرا می‌دانند و مبارزه اضا د یا مبارزه طبقات را از ابتدا تا انتها و مطلق می‌دانند. این سؤال مطرح است که نسبت را در اتحاد چه چیز تعیین می‌کند؟ که از دیدگاه

ما ثوابین نسبت را اصول دیا لکتیک ما تریا - لیستی و در تاریخ، تکامل ابزار تولید تعیین می نماید. از آنجایی که ما ثودر مفاطعی از تاریخ به تقدم مرور بنا بر زیر بنا معتقد است و منجمله در انقلاب فرهنگی خودچین، لذا تعیین اینکه زیر بنا اصل است یا رو بنا به عهده حزب گذاشته می شود بدون ملاک مستقل از ذهن و در اینجا است که انسان ممکن است دستخوش ذهنیت یا اشتباه شده و منافع غیر اصیل و ناخالص نسبت اتحاد را تعیین کند که منجر به چپ روی یا سازش می گردد و به یک عدم انسجام بر می خوریم و با همین شیوه تضاد یا ثو اگر حزب توده تحلیل شود قبل از ۳۰ تیر، ملیون رانفی و بعد از قیام ملی ۳۰ تیر، موقتا دنیا له روی مصدق شدند. و در تعیین مرز اتحاد و مبارزه بقدری اشتباه کردند که ...

همه می دانیم و هنوز هم در صدد تصحیح ریشه آن بر نیامده اند. ما ثودر جای دیگری از کتاب دربارۀ تضاد (فی التناقض) می گوید: "قانون تضاد قانون اتحاد را ضا داد است" که از نظر فلسفی تبیینی ارائه نمی دهد. در همین رابطه است که طبق نظریه سه جهان که در حیات ما ثو به وسیله خود را اعلام شد، اتحاد نسبی با آمریکا را علیه شوروی می پذیرد. و طبق این فرمول با رژیم های دست نشانده امپریالیسم آمریکا از جمله ایران سازش نموده و مبارزه خلق ایران را نادیده می گیرد. فقط به این علت که رژیم ایران ضد شوروی است. ما با ارائه قانون تضاد یعنی قانون اتحاد دتعالی بخش نسبی اصولی هدف را ضا د به هیچ مشکلی بر نخواهیم خورد. چرا که هم تبیین مکتبی دارد و هم به بهترین شکلی مبارزه ضا در را در برداشته و بدام چپ روی و سازش نخواهیم افتاد. نسبت این اتحاد را رهبری انقلاب یا سازمان پیشتا ز مسلح به مکتب تعیین می کند." (بسه مواد ۲۶ دگا نه رجوع شود.)

* * *

تذکری در پایان لازم است داده شود که در این مقاله صرفا ما از زاویه انقلاب چین مسئله را بررسی کردیم. در مقام قضاوت و مقایسه چین و شوروی هم نبودیم. باید توجه داشته باشیم وقتی ذریک سا زمان، یا جبهه یا انقلاب که بصورت متحد عمل می شود، جریان نی یا شخصی از اهداف و اصول عدول کرده و با دشمن سازش کند، طبیعا کارا بر هم پیما نان سخت تو می کند.

رهبران بعدی مشکلتر می توانند بر اهداف و اصول یا فشاری نمایند. مثلا ما ثودر اتحاد با شوروی در مقابل آمریکا با توان بالایی

ایستاده بود، برای شوروی هم مقابله و مست ساد تر بود. ولی پس از اینکه شوروی تعدیل می یابد و مت چین چندین برابر مشکل تر می شود، نمی توان تعدیل در سیاست چین را با تعدیل شوروی در آن زمان یکی دانست.

● انقلاب ما و جمع بندی

انقلاب چین

آنچه از جمع بندی تحولات چین عایدمان می شود این است که:

امپریالیسم در برابر بسیج توده ها، مقابله های مردمی و مبارزات قهرآمیز در هیچ زمانی توان ایستادن نداشته و ندارد. در مقابل همه انقلابات علیرغم همه سرکوبها و توطئه ها عاقبت، عقب نشینی کرده است: انقلاب چین، جنگ کره، جنگ ویتنام، نمونه هایی از این حقیقت بود.

همه انقلابات هم در مرحله آنها جم و اتحاد خود موفق و پیروز بوده اند. مثال انقلاب الجزایر، فلسطین، انقلاب ایران، نیکاراگوا، کوبا و ...

اما نگاهی به همه این انقلابات این نکته را نشان می دهد که تنها در صورتی می توان اتحاد و انقلاب را تضمین کرد که فرمولی برای حل تضادهای درون انقلاب و اتحاد نیروها داشته باشیم.

همه انقلابات از اینجاست ضربه خورده اند و همه جا امپریالیسم از این مجرا توطئه های خود را عملی کرده است.

برخی تصور می کنند در میدان نظامی و زور آزمایی امپریالیسم قوی تر است. بعکس اگر میدان نبرد باشد، انقلابات مردمی به تجربه دیده ایم برای امپریالیسم و حکومت های دست نشانده اش حاکم می شوند. همین زمان مردم بی سلاح فلسطین را در مقابل اسرائیل تا دندان مسلح مشاهده می کنیم.

تاکتیکهای چریکی و اصلت انسان برتری خود را بر تکنولوژی پیچیده غرب با رها به اثبات رسانده است و دشمن نیز اکنون خود بدان معترف است و علیرغم پروژه جنگ ستارگان و موشکهای قاره پیما و بمب های اتمی و شیمیایی در مقابل چند چریک جان بکف هیچ چاره ای ندارد. علم کردن تروریسم بعنوان اصلی ترین خطر برای تمدن غرب حاکی از این حقیقت است.

تنها راه نفوذ امپریالیسم تضادهای درون انقلابات است. توطئه های که امروز آمریکا برای تجزیه شوروی و فروپاشی حکومت چین دارد در همین راستاست. اتحاد های آبکی، موقتی و ضدی به سادگی تبدیل به تناقض و

فروپاشی می شود.

تنها جریانی موفق است که در زمینها اختلافات داخلی هوشیارانه عمل کند و آب به آسیاب دشمن نریزد.

در انقلاب اسلامی ایران در طول ۱۲ سال گذشته مشاهده می کنیم نیروهایی که قبل از پیروزی انقلاب متحد بودند و در یک جبهه و پشتیبان یکدیگر علیه سلطنت مبارزه می کردند، بعدها بخاطر برخی اختلاف نظرها به موضع گیری علیه یکدیگر کشیده شده و به جان هم افتادند. به نحوی که دیدیم کینه ضدمجا هد، یا ضما رکسیست و یا ضد خط امام و ضد روحانی، از کینه نسبت به آمریکا و اسرائیل و جاسوسان آنها عمیق تر و ریشه دار تر شد.

در تضاد دولت موقت و نیروهای خط امام جاسوسهای کهنه کار و روحرفه ای آمریکا و انگلیس از یاد رفتند.

اختلاف بنی صدر و حزب جمهوری همه تضادهای دیگر را تحت پوشش گرفت و ضاد انقلاب هم جان گرفته در یکی از دو جبهه برای ادامه حیات جای گرفت.

درگیری ما رکسیستها با انقلاب اسلامی، اختلافات با گروههای سیاسی مذهبی، اختلاف بین روحانیت، اختلاف در روحانیت مبارز، تضاد دوجدایی در حزب جمهوری و سرانجام

اختلاف بین رهبران انقلاب و ...

آنچه در این سیر به رهبران برده ایم، هر زرفتن نیروهای دلسوز به انقلاب و جدا شدن صفها از یکدیگر بود و قوی شدن و امیدوار شدن باندها و دشمنان قسم خورده انقلاب و مردم.

انقلاب ما در مبارزه سرسختانه با ارتش و ساواک و در برابر پیروزشد و توان ایستادن را از آنها سلب کرد.

در جنگ با کمپ دیوید و ارتجاع ۸ سال مقاومت کرد و مردانه جنگید. اما متاسفانه در زمینها اختلافات درونی قصه پر غصه ای داریم.

امیدواریم با چشمی گریان از گذشته و قلبی خالی از کینه های بیمار دبخود آئیم و تا زمانی نرسیده است که سرنوشت ما موجب عبرت دیگران گردد، خود از سفارشات خدا در قرآن و از گذشتگان پند گیریم.

دوستان منتقد را تحمل کنیم تا دشمنان چا پلوس بر ما حاکمیت نیابند.

جریان ریشه یاب را ارج گذاریم تا جریانی ریشه کنی که اصل انقلاب را قبول ندارد بر ما مستولی نشود.



تکنولوژی وارداتی و تعهدات سیاسی در مقابل غرب

یکی از اساسی‌ترین مشکلاتی که انقلاب اسلامی با آن مواجه بوده، فقدان یک سیستم اقتصادی مشخص و مبتنی بر اصول مکتبی می‌باشد که در این روند چندساله، نظام جمهوری اسلامی را با نوساناتی مواجه ساخته است. گاهی اقتصاد متمرکز دولتی و گاهی اقتصاد آزاد مدنظر کارشناسان و مسئولین بوده و در این راستا برنام‌های متغیاتی از سوی صاحب نظران پیشنهاد گردیده است. ولی آنچه در همه این زیگزالها نقش زیربنایی خود را حفظ نموده، تکیه به درآمدهای نفتی به مثابه یگانه راه نجات انقلاب از بحران‌های اقتصادی بوده است. اکنون صاحب نظران به این نتیجه رسیده‌اند که با تلفیقی از تمرکز دولتی و سرمایه‌های بخش خصوصی، راه جدیدی را در تحولات اقتصادی پیش بگیرند. در این طریق مورد نظر زیربنای اقتصاد، تفاوت چندانی با گذشته ندارد و همچنان متکی بر دلاری‌های نفتی می‌باشد. آنچه که اساساً در برنامه ریزی‌ها جدید مورد توجه قرار گرفته، مدیریت و سازماندهی اقتصادی می‌باشد که برای بخش دولتی و خصوصی سهم مشخصی را قرار داده است. نظام متمرکز دولتی بدلیل کمبود کار در متخصص و نداشتن سرمایه‌های بخش خصوصی را به عنوان یک اهرم موثر به کمک گرفته است و سعی در جلب اعتماد آن به سوی یک مشارکت سیستماتیک در برنامه ریزی‌های اقتصادی دارد. منتی این با مفهوم بخش خصوصی با آنچه که در گذشته و پس از انقلاب صرفاً به بخش بازاری و سرمایه‌داری نیمه ملی اطلاق می‌شد تفاوتی اساسی دارد. اکنون مفهوم بخش خصوصی از سرمایه‌داران داخلی گرفته تا مقاطعه‌کاران خارجی را در بر می‌گیرد. بنابراین این نمی‌تواند بخش خصوصی مورد نظر در این برنامه ریزی‌ها را تا ما ملی محسوب نمود. بدلیلی که خواهیم گفت اکنون بخش خصوصی داخلی اساساً در رابطه با بخش خدماتی و مصرفی فعال است و لذا بخش خصوصی خارجی را در زمینه پروژه‌های صنعتی و تولیدی کلان فعال نموده‌اند.

این تقسیم‌بندی از چند جهت بوجود آمده است. اول آنکه بخش خصوصی داخلی دارای

سرمایه‌های وسیعی می‌باشد که بدلیل اختلافات فکری و سیاسی با نظام جمهوری اسلامی در هر زمینه‌ای آن را به کار نمی‌اندازد و صرفاً بخش‌هایی از اقتصاد را مدنظر دارد که سودآوری داشته و در کمترین زمان ممکن، بازگشت سرمایه را بدنبال داشته باشد. بنابراین در زمینه پروژه‌های زیربنایی، کمک چندانی به اقتصاد نمی‌نماید.

دوم آنکه بخش خصوصی داخلی، بدلیل نداشتن تخصص کافی و دانش فنی نمی‌تواند در پروژه‌های صنعتی بعنوان یک گروه‌گشا وارد مداخله شود.

سوم آنکه بخش خصوصی در همکاری‌های اقتصادی با نظام جمهوری اسلامی، جهت‌گیری کلی را به سمت حاکمیت سیاسی خود نمی‌بینند. هر چند که نماینده‌هایی از طیف فکری خود را در نظام می‌بینند، ولی این موضوع را اطمینان بخش نمی‌آید.

دلایل فوق سبب گردیده است که بخش خصوصی داخلی، نتواند در پروژه‌های اساسی نقش مهمی ایفا کند. بنابراین سیستم اقتصادی برای حل معضلات خود دنیا زمندیک

بخش خصوصی

صرفاً بخش‌هایی از اقتصاد را

مد نظر قرار می‌دهد که

سودآوری داشته و

در کمترین زمان ممکن بازگشت

سرمایه را بدنبال داشته باشد.

بنابراین

در زمینه

پروژه‌های زیربنایی،

کمک چندانی

به اقتصاد نمی‌نماید.

فرمول جدید بود که بتواند گرهی از مشکلات روز افزون کشور را بگشاید. در این راستا توجه مسئولین به سرمایه و تخصص خارجی معطوف گردید. منتی بدلیل یک سری مبان‌ی ضد استعمار و تضاد جنبی در مملکت، امکان اینکه ما نند گذشته از کمکی‌های خارجی استفاده نمود وجود نداشت. بنابراین ضرورت داشت که ابتدا با لحاظ اصولی یک سری تغییرات و تحولات فکری صورت بگیرد و از طرفی فرمول‌های جدیدی را در جلب کمک‌های خارجی به کار بگیرند که حاکمیت سیاسی را دچار وابستگی آشکارا ننماید.

سیر تحولات فکری از چند سال قبل با طرح "ام‌القرای اسلامی" آغاز گردید. در تئوری "ام‌القری"، ایران بعنوان پایگاه اسلام مطرح شد و حفظ و بقای این پایگاه به عنوان یک استراتژی طرح گردید. در این تئوری حفظ و بقای "ام‌القری" تا آنجا مورد تاکید قرار دارد که برای آن می‌تواند و باید تمام اصول انقلاب را تعطیل کرد و کنا گذاشت. این نظریه تنظیم‌کننده روابط خارجی می‌گردد و بر آن اساس نظام جمهوری اسلامی می‌تواند در جهت بقای این پایگاه، از کمکی‌های اقتصادی و تخصصی خارجی بهره‌گیرد. این تفسیر تئوریک تحولی اساسی در جهت تغییر زیربنای فکری در جلب کمک‌های خارجی بود و بهره‌گیری از تخصص و سرمایه‌های خارجی را در جهت حفظ "ام‌القری" مباح می‌کرد. منتی بدلیل آنکه در راس نظام نیروهای تصمیم‌گیرنده، با حاکمیت سیاسی غرب مخالف می‌باشند، می‌بایست فرمولی اتخاذ می‌شد که علاوه بر جلب کمک‌های خارجی حاکمیت سیاسی خارجی را بدنبال نداشته باشد.

در این راستا پیشنهاد گردید که در رابطه با یک سری پروژه‌های صنعتی و تولیدی، شرکت‌های خارجی سرمایه‌گذاری کنند و صنایع مورد نظر را در کشور بوجود بیاورند. منتی با زبردت بدهی‌ها منوط به بازدهی صنایع احداث شده گردد. بدین معنا که تا چند سال محصولات آن صنایع به شرکت‌های سرمایه‌گذار تعلق بگیرد تا از قبل آن تمفیه حساب شود.

برخی کارشناسان برای این اعتقادند که انتقال تکنولوژی بدین صورت، بیشترین منفعت و کمترین مضار را بدنبال دارد. منجمله اینکه، شرکت‌های خارجی مجبورند برای بردن بهره مورد نظر پروژه‌ها را به اتمام برسانند و اگر هم کار را نیمه‌تمام بجا بماند، هیچ سودی به آنها تعلق نخواهد گرفت. از طرفی هیچگونه ارزی از جانب ما، خرج اینگونه پروژه‌ها نخواهد شد. و شرکت‌های خارجی با سرمایه خود

در راه انتقال تکنولوژی

به داخل اساسا بدلیل

کیفیت بالاتر

دانش فنی بیشتر،

توجه کارشناسان ما به سمت

غرب

معطوف می باشد.

شان اینگونه صنایع را برای ما راه اندازی می کنند. این دسته از کارشناسان این طریق را راهی کم خرج و کم ضرر در مسیر انتقال تکنولوژی به داخل می دانند و برای این اعتقادند که بعد از چند سال، سرمایه گذاران خارجی تصفیه حساب کرده و می روند و صنایع فوق الذکر را برای ما باقی می گذارند.

برخی در مخالفت با این طرح عنوان می کنند که این طریقها می تواند همان استقراض می باشد که به گونه ای غیر مستقیم اعمال می گردد و کشور را به سمت وابستگی سوق می دهد. در مقابل موافقین طرح می گویند، در این برنامه ریزی ما بدهی به خارجی پیدا نخواهیم کرد، بلکه شرکت های خارجی خود صنایع را احداث می کنند و از قبل کار خودشان هزینه احداث را جبران می نماید و بعد هم صنایع فوق الذکر بدست ما می افتد. بنا بر این نمی توان این طریق را با استقراض یکسان دانست. در روش استقراض ما مدیون به سرمایه خارجی می شویم و ناچاریم که بهره های نا عا دلانه را تا سالیان مدیون پرداخت نماییم که گاه ها از اصل وام بیشتر می شود. در حالی که چنین روشی کوچکترین تعهدی را برای ما بوجود نمی آورد. و از طرفی منافع را که در حال هدر رفتن می باشد، به این وسیله به خدمت می گیریم.

در اینگونه چنین طریق های حداقل به ظاهر از روش استقراض مستقیم کم ضررتر است، جای شک و تردید نیست. منتهی نباید در قیاس با استقراض چنین روشی را مطلوب سیستم اقتصادی دانست. اثراتی که این روش بر بافت سیاسی و اقتصادی ما می گذارد، در یک پروسه تدریجی قابل لمس است و شاید به همین دلیل است که به لحاظ کارشناسی، تشخیصی مضرات آن قدری مشکل می نماید و در یک برآورد بازاری ما با نه سودا اینگونه پروژه ها که هزینه اش از جیب دیگران تامین می گردد بیشتر به چشم می خورد.

در راه بطنه با چنین برنامه اقتصادی لازم

است که به چند نکته اساسی توجه نمود:

اول آنکه در راه انتقال تکنولوژی به داخل، اساسا بدلیل کیفیت بالاتر و دانش فنی بیشتر، توجه کارشناسان ما به سمت غرب معطوف می باشد و این نکته برآگایان پوشیده نیست که شرق نمی تواند در زمینه های اساسی جوابگوی نیازهای تکنولوژیکی و صنعتی ما باشد. هرچند که بصورت جنبی و حاشیه ای در بعضی صنایع از تکنولوژی شرق استفاده می گردد که به نظر می رسد بیشتر جنبه تعارضی داشته باشد، تا سرمایه گذاران غربی بصورت انحصاری در ایران عمل نکنند.

دوم آنکه در راه جلب کمک های سرمایه ای و فنی شرکت های غربی، نیاز به ارتشج زدایی سیاسی و در نهایت همزیستی مسالمت آمیز می باشد. برای یک شرکت آلمانی و یا ایتالیایی روابط دوستانه دولت ها است که تضمین کافی برای ادا مه یک همکاری اقتصادی بوجود می آورد و اگر نه به چه جراتی می توانند در ایران سرمایه گذاری کنند، در حالی که مطمئن نباشند که آیا دولت ما تا چند روز دیگر اموال شرکت را مصادره خواهد کرد یا نه؟

وارد شدن در بازار

صا درات صنعتی

علاوه بر اینکه سرمایه

تکنولوژی بالائی را

طالب است که خود وابستگی

خاصی را پدید می آورد،

از طرف دیگر

ضرورت ایجاد می نماید که

با کشورهای صنعتی

بگونه ای را بطنه و بده بستان

داشته باشیم

که به کالای تولیدی ما

اجازه

فروش بدهند.

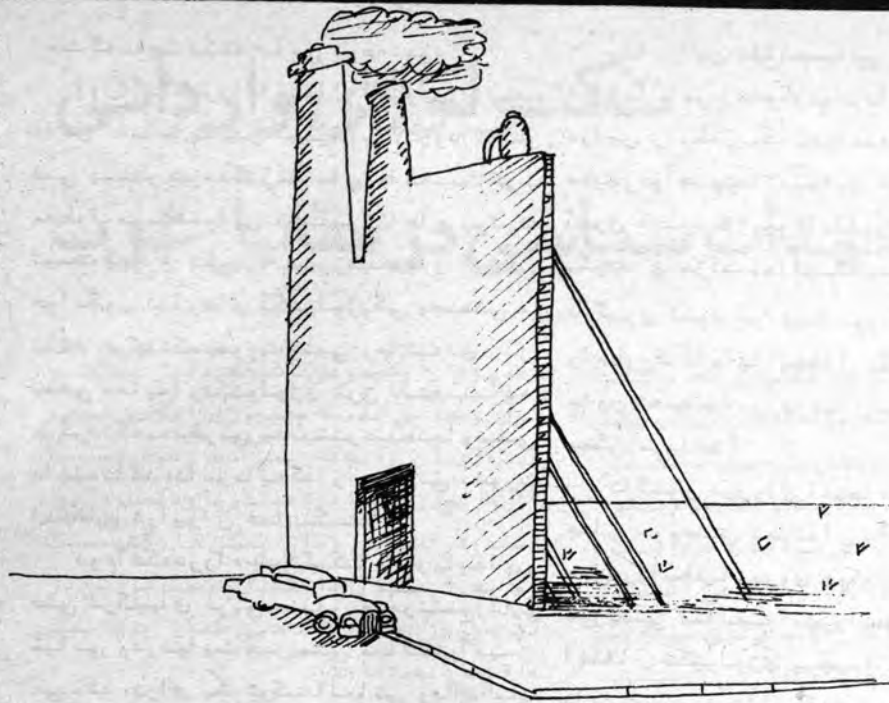
بنا بر این تفاهم سیاسی لازم است این برنامه ها در زمدت می باشد و اگر نه سرمایه گذاران خارجی در این رابطه ریسک نخواهند کرد. در این روند مجبور خواهیم شد از بسیاری دخالتهای مداخله گری ها در امور بین المللی پرهیز کنیم و بگونه ای حرکت نماییم که منجر به تشنج و درگیری نشود. در اینجا می بایست این سوال را مطرح کرد که آیا انتقال تکنولوژی از غرب بدون تعهد سیاسی در قبال سیاست های آنها ممکن می باشد؟

تاکنون در راه اقتصاد جهانی غرب با جهان سوم چنین نمونه ای را مشاهده نکرده ایم حتی در راه بطنه با شوروی هم که از دهه هفتاد، ترمز همزیستی مسالمت آمیز را مطرح نمود، غرب از انتقال تکنولوژی پیچیده به آن کشور خودداری می نمود، تا اینکه در زمان گورباچف این محدودیت لغو گردید. غرب در راه اقتصاد خود، ایدئولوژی و منافع استراتژیک خود را مقدم بر هر چیزی می داند و اگر منافع استراتژیک خود را مخدوش ببیند و لوا این که در مقطع متضرر هم بشود از روابط اقتصادی خودداری می کند. سوم آنکه با دید توجه داشته باشیم در تمام

زمینه های مورد علاقه ما، شرکت های خارجی سرمایه گذاری نخواهند کرد. آنها اساسا در راه زمینه سرمایه گذاری می کنند، یکی در راه بطنه با مواد اولیه و منابع زیرزمینی و دیگری در راه با کالاهای مصرفی. لذا صنایعی را که در این دو زمینه بکار می آیند، با شوق و رغبت فراوان برای ما احداث خواهند کرد. (۱)

در راه بطنه با استخراج مواد اولیه، احداث صنایع و ساخت قطعات آن، بازار کار را در کشورهای مربوطه رونق خواهند داد و از طرف دیگر تا چند سال منافع فوق الذکر را در جهت مفاصا حساب استخراج خواهند کرد که بدینگونه سود مضاعفی خواهند برد.

در راه بطنه با صنایع کالاهای مصرفی هم، بوجود آمدن بازارهای مصرفی مطلوب آنها می باشد و لوا اینکه پاسخگوی این نیازها صنایع به ظاهر داخلی باشد. چرا که در آتیه به دلیل از رده خارج شدن صنایع مورد نظر با زهم دست کمک ما به جانب آنها دراز خواهد شد و با زار مصرف به ما فشار خواهد آورد که صنایع جدیدی را جایگزین صنایع قبلی کنیم. هنگامی که کارخانه مونتاژ پیکان در ایران احداث گردید بعد از مدتی طبقه ای را بوجود آورد که معتاد به ماشین سواری شدند و حال بعد از بیست سال که این کارخانه در حال مستهلک شدن است، دست کمک ما به سمت پاترول ژاپنی ویا پژوی فرانسوی دراز شده است. بنابراین رشد صنایع مصرفی، ولو به ظاهر خودکفا هم



نمی‌توانند ما را از وابستگی بنیادی به تکنولوژی غرب برهانند. مگر اینکه الگوی مصرف تغییر کنند که گفتگو در رابطه با آن، مباحث جدیدی را می‌طلبد.

چهارم آنکه اگر در اندیشه‌آینده که در آینده کارخانجات و صنایع فوق‌الذکر را در امر صادرات بکار بگیریم و از این راه به درآمدهای ارزی مملکت اضافه کنیم، باید توجه داشته باشیم که وارد شدن در بازار صنایع صنعتی علاوه بر اینکه سرمایه و تکنولوژی بالایی را طلب است، که خود وابستگی خاصی را پدید می‌آورد، از طرف دیگر ضرورت ایجاب می‌نماید که با کشورهای صنعتی بگونه‌ای رابطه و بده بستان داشته باشیم که به کالی تولیدی ما اجازه فروش بدهند. بعبارت دیگر فتح بازارهای بین‌المللی در گرو آن است که ابتدا با بازارهای داخلی را در اختیار آنها بگذاریم و چنین رابطه‌ای گریزناپذیر می‌باشد. ژاپن که برای بسیاری از کارشناسان داخلی الگوی رشد و توسعه اقتصادی است، بعد از این همه رشد و تحول، مجبور است که موازنه تجاری خود را با آمریکا رعایت کند و به همان نسبتی که کالاهای آن کشور را در می‌کند، یک سری کالاهای وارد نماید و این در شرایطی است که سرمایه‌های اصلی بسیاری از شرکت‌های ژاپنی متعلق به سرمایه‌گذاران آمریکایی و غربی است. وای به حال کشوری که مانند ایران سرمایه‌اش ملی باشد و بخواهد با کمک تکنولوژی خودش، بازاری را در صنعتی جهانی رقابت نماید.

پنجم آنکه عمر مفید صنایع مدت نامحدودی نمی‌باشد و بعد از مدتی نیاز اساسی به بازسازی و گاهی به دلیل قدیمی شدن تکنولوژی مربوطه نیاز به تعویض ماشین‌آلات پیدا می‌کند.

صنایعی که قرار است شرکت‌های خارجی برای ما احداث کنند، در ابتدا بصورت تمام و کمال در اختیار شرکت‌های فوق‌الذکر می‌شود تا چند سال اول که صنعت مذکور در بهترین وضعیت ممکن قرار دارد، محصولاتش به حلقوم این شرکت‌ها خواهد رفت و بعد از حداقل پنج سال، صنایع دست‌دومی را برای ما باقی می‌گذارند که مدت بهره‌کشی ما از صنایع مذکور را محدود خواهد کرد و چند صیاحی نخواهد گذشت که دوباره نیاز به بازسازی پیدا می‌کنند و با زهم سروکله‌های خارجی‌ها پیدا خواهد شد. مضافاً اینکه این بار ریش ما در دست آنهاست و برای ادا مسمه حیات صنایع مذکور، مجبوریم به خواسته‌های آنها عمل کنیم. بنا بر این اگر در پایان برنامه ۵ ساله اول، صنعتی برای ما بوجود آید، در پایان برنامه ۵ ساله سوم با زهم ما ننگ گذشته چیزی از خود نخواهیم داشت.

مطلب دیگری که در رابطه با توسعه صنعتی باید به آن توجه کرد، نوع صنایعی است که جهان در اختیار کشورهایمانند ایران می‌گذارد. این صنایع را می‌توان به سه دسته تقسیم نمود. نوع اول صنایع کهنه‌ای است که با زده‌های بالای خود را از دست داده‌اند و مقرون به صرفه نیست که غرب آنها را بعنوان پیش‌کش به جهان سوم عرضه می‌کند. نوع دوم صنایع مونتاز است که اشتباهی بسیاری از کارشناسان جهان سوم را در رابطه با توسعه صنعتی پر می‌انگیزد. به این امید که از سکوی صنایع مونتاز به سوی صنایع مستقل پرش کنند. نوع سوم صنایع خودکفایی است که اهمیت چندانی در موازنه اقتصادی آنها نی‌ایفا نمی‌کنند که شامل کارخانجات نساجی، چوب‌وکاغذ و

مواد غذایی می‌باشد. که در بسیاری از نقاط جهان، اینگونه صنایع را با رویی گشاده در اختیار کشورهای فقیر گذاشته‌اند. بنابراین خوشحالی ما از این مطلب که در چهارچوب طرح "بای بک" به چنین صنایعی دست می‌یابیم، بی‌مورد است چرا که جهان صنعتی، اینگونه صنایع را طفیلی می‌بیند و اصولاً عهده گرفتن آن صنایع را برایش صرف نمی‌کند در پایان می‌یابیم مسئله توجه نمود که رابطه تکنولوژیک با جهان صنعتی نیازمند یک سری تغییر و تحولات درونی می‌باشد که بافت فکری انقلاب را بطور حتم تغییر خواهد داد. ما بایستی به عنوان یک عضو آرموبی سروصدای جامعه بین‌المللی از مداخله در امور جهانی پرهیز کرده و حداکثر به صدور یک سری بیانی‌ها اکتفا کنیم. این امر یک تعهد سیاسی در مقابل جهان صنعتی می‌باشد که به گونه‌ای مستتر، حرکت‌های داخلی و خارجی ما را شکل می‌دهد. در چنین حالتی است که کشورهای صنعتی مقداری با ما کنار خواهند آمد. لازمه یک رابطه تکنولوژیک، تفاهم سیاسی می‌باشد و اگر نه کشورهای صنعتی در حق هیچ‌ملتی الطاف رایگان نداشته‌اند.

والسلام

پاورقی:

۱- آمارهای موجود تا سال ۱۹۸۵ نشان می‌دهد که رشد چنین صنایعی در جهان سوم در اولویت قرار داشته‌است. بطور مثال صنعت نفت و گاز ۳۱/۲ درصد از مجموعه صنایع جهان سوم را تشکیل می‌دهد و سهم صنایع مربوط به معادن و فلزات حدود ۲۵/۶ درصد می‌باشد. این آمار نشان می‌دهد که حجم عظیمی از سرمایه‌ها گذاری‌های غرب در درجه اول در رابطه با صنایعی است که برای خودش جنبه حیاتی دارند. در درجه دوم رشد صنایع غیر استراتژیک آمارهای قابل توجهی را نشان می‌دهند. نساجی با ۱۷/۴ درصد، پوشاک با ۱۱/۸ درصد و مواد غذایی با ۱۵/۲ درصد نشانگر صنایعی است که غرب در صورت آنها به جهان سوم فعال می‌باشد.

۱ - عملیات نظامی در اولویت نباشد
 ۲ - اولویت با عملیات سیاسی باشد
 ۳ - عملیات سیاسی مجموعه‌ای است از عملیات تبلیغاتی، اقتصادی، تروریستی اطلاعاتی و جاسوسی که عملیات نظامی کلیه این عملیاتها را زیرپوشش قرار می‌دهد.
 در همین رابطه بود که ریگان در اولین دوره ریاست جمهوری اش فعالیت سیاسی را ۵ برابر کرد و قول خود را در مبارزات انتخاباتی تحقق داد.
 همچنین ویلیام کیسی رئیس سابق سیا ۵ طرح مخفی ارائه داد تا در شورای امنیت ملی آمریکا به تصویب برساند. این ۵ طرح در رابطه با کشورهای ایران، نیکاراگوئه، افغانستان، لائوس و کرنا دادا بود.
 جمع‌بندی جنگ خفیف را هنمای عمل آمریکا در رابطه با کشورهای فوق بوده است. هدف جنگ خفیف، از مشروعیت انداختن انقلاب و از بین بردن نفوذ انقلاب در سایر کشورها

و فکر مردم آمریکا و مردم کشورهای انقلابی قرار داده و معتقد است که اگر مغزها فتح شوند نیازی به استفاده از زور در برابر ملت‌های انقلابی است. حال شده وجود نخواهد داشت.
 آمریکا علت شکست خود را در ویتنام ایمن مردم ویتنام به انقلاب خود می‌داند و طراحان دکترین ریگان پیشنها می‌کنند که اولین گام آمریکا باید در جهت سلب ایمن مردم کشورهای انقلابی باشد تا راه برای بازگشت خدا انقلاب آمریکا هموار شود. "بعثت اهمیت استراتژیک مطالب این کتاب مضمون خلاصه ای از فصل اول آن را می‌آوریم. با این امید که هوشیاری انقلابی طراحان استراتژیک را با لاجرم، ما هم خواندن این کتاب را جدا توصیه می‌کنیم.
 در پی شکست نیروهای آمریکا در ویتنام کلیه تحلیل‌گران سیاسی و نظامی گیج و آشفته به بررسی علمی علت‌های شکست آمریکا در ویتنام پرداختند. بسیاری از کسانی که



معرفی کتاب :

جنگ رویاها



استراتژی ضد خلقی "جنگ خفیف"

هدف از استراتژی خفیف، اشغال نظامی یک منطقه نیست بلکه هدف اشغال ۱۵ سانتی‌متر فاصله دو گوش مردم کشور انقلابی است.

و افراد انقلابی و در نهایت منزوی کردن آنها می‌باشد. در پایان کار به اینجا می‌رسد که یک طرح ساده برای تغییر رژیم کافی خواهد بود. البته ممکن است کار به حمله نظامی با پیشرفته‌ترین تکنیک و تجهیزات نظامی هم برسد. ولی کار عمده را تهدید نظامی انجام می‌دهند. عمل نظامی، یعنی حالتی که مردم کشور انقلابی فکر کنند به زودی به آنها حمله می‌شود و قضیه جدی است. این شیوه در نیکاراگوئه تا حدی جدی بود که کارشناسان آمریکا بی‌هم به اشتباه افتادند. کارشناسان مرتباً هشدار می‌دادند اما به نیکاراگوئه حمله کنید که این عمل اشتباه است.

هدف از این استراتژی خفیف، اشغال نظامی یک منطقه نیست بلکه هدف اشغال ۱۵ سانتی‌متر فاصله دو گوش مردم کشور انقلابی است. در این استراتژی شیوه‌هایی از قبیل شکستن دیوار صوتی، مین گذاری در بنا درو...

مستقیماً در طراحی و اجرای جنگ آمریکا علیه ویتنام دخالت داشته اند در نتیجه‌های دولت ریگان نفوذ کرده اند و از درون همین نهادها است که "استراتژی جنگ خفیف" داده شده است. برای تمرکز این جمع‌بندیها سازمانهایی نظیر سانتافه و بنیا دهری تیژ نقش اساسی داشته و دارند.

هدف جنگ خفیف این است که ما هیئت جنگ‌های آمریکا علیه جنبش‌های آزادیبخش ملی، بجای اینکه نظامی باشد و وجهه‌ای سیاسی پیدا کند، در نتیجه ابزار نظامی جای خود را به مقاصد سیاسی می‌دهد و هدف نهایی چنین جنگ و درگیری شکست سیاسی دشمن خواهد شد.

● استراتژی جنگ خفیف

سه ویژگی عمده جنگ خفیف عبارت زیر است :

"جنگ رویاها" کتابی است از رزنده از انتشارات "موسسه اطلاعات" و ترجمه "ع-رشیدی" که به تحلیل جنگ و اشنگتن علیه نیکاراگوئه پرداخته است. نویسندگان این کتاب "ویلیام رایبسون" و "گنت نورس ورثی" دو خبرنگار آمریکایی هستند که سالها در نیکاراگوئه زندگی کرده اند. نویسندگان با بررسی استراتژی توسعه طلبانه آمریکا نسبت به نیکاراگوئه چگونگی شکل گیری دکترین ریگان را شرح می‌دهند. از آنجا که شناخت دشمن برای مبارزه با آن اولین شرط موفقیت است مترجم خواندن این کتاب را بر همه مردم ایران لازم دانسته است بخصوص که ویژگیهای مشترک بسیاری را بین انقلاب ایران و نیکاراگوئه بر شمرده است.

مترجم در مقدمه چنین آورده است: "در کتاب می‌بینیم که آمریکا بیشترین بهاء و ارزش را در جنگ خود با انقلاب برپا یه عقیده

بکار گرفته میشود بطوریکه تک تک آنها را در ملت جنگ را احساس کنند. همچنین شایعات دروغ موثق وقوع حمله نظامی را به باورها می‌قبولاند. استراتژیستهای این جنگ معتقدند: با یار دشمن را در مرزنا معلوم "جنگ وصلح" معلق گذاشت. جنگ خفیف یک جنگ تمام عیار است که بسیاری از جنبه‌هایش نامرئی است. هدف از استراتژی جنگ خفیف در هم شکستن منطق یک انقلاب است. جنگ خفیف با انجام یکسری عملیات روی تیز، شیرازه‌های نگهدارنده انقلاب تا کتیکهایش را نمودار می‌سازد. یعنی ابتدا با طرح بعضی مسائل کسب اطلاع کرده و شناسایی می‌کنند و بلا استفاده از این اطلاعات انسجام انقلاب را در هم می‌کوبند و سپس با استفاده از این اطلاعات و افشای آن انقلاب را برهم میریزند. این خط مشی برای آمریکا کم‌هزینه بوده و تا شورش بسیار است و حمله نظامی صرفاً در انتهای برنامه و وسیله‌ای برای رسمی کردن پیروزی ضد انقلاب می‌باشد.

در جمع‌بندی آمریکا آنها از ویتنام گفته شده است: در ویتنام به بعد فرهنگی و روحیات مردم توجه نشد و با ید نیروی زیاده‌روی خصوصیات ملی - تاریخی هر ملت گذاشت.

بی ارزش کردن یک انقلاب تنها بخشی از یک پیروزی است. آلترنا تیویا آنتی تیز انقلاب با یدیستی مشروعیت و ثبات داشته و در نزد مردم با ارزش باشد. ما در ویتنام بسیاری را از بین بردیم ولی آلترنا تیوما در سا یگون بقدری فاسد بود که با کسی پیوند نداشت.

طراحان این استراتژی معتقدند مشکل اصلی ما در جهان سوم نیست بلکه در داخل خود آمریکا است. اگر نتوانیم حمایت مردم آمریکا را بدست آوریم موفق نمی‌شویم. برای رابطه سیاسی تشکیلاتی ایجاد کرده است برای مدیریت القاء باورها که مشتمل بر سه ارکان وزارت خارجه، دفاع و سیا می‌باشد. القاء با و رچندوجه دارد: ۱- درگیری با ذهنیت مردم آمریکا ۲- درگیری با ذهنیت مردم کشور انقلابی ۳- درزدادن اخبار آگاهانه و خیلی سری.

در رابطه با نیکاراکه گونه از طرق مختلف به مردم القاء شده حمله فوری و قطعی است هدف آمریکا با لارفتن تشنج در کشور انقلابی بود تا اینکه نیروهای انقلابی در بسیج ملی متشکل شده و فعالیت‌های عادی اقتصادی تولیدی مملکت فلج شود.

جنگ خفیف ابتدا رنیست و اکنش است به منظور خنثی کردن ابتکار عمل ملتها.

● جمع‌بندی نویسندگان کتاب

نویسندگان این کتاب چنین جمع‌بندی کردند که ظاهراً "این استراتژی پیچیده است ولی منتقدان جنگ ویتنام اشتباه تاریخی دارند و آن اینکه جنگ ویتنام و انقلاب ملتها را یک پدیده "ایستا" میدانند که می‌توان آن را در لوله آزمایش جا داد حال اینکه انقلاب پدیده‌ای مترقی و هوشمند است و بعلمت ما هیت انقلابی خود، امپریالیسم را بهتر درک می‌کند. انقلاب امپریالیسم را بیشتر می‌شناسد تا امپریالیسم انقلاب را زیرا انقلاب متکی به آگاهی نیروهای تاریخی خود است. ملتها این را فهمیدند که جوهر مبارزات جدید آمریکا سیاسی است نه نظامی. ضد انقلاب راه حل دراز مدت ارائه نمی‌دهد. راه‌حلهای کمی ارائه می‌دهد و تنها انقلابیونند که از این راه‌حلهای بهره می‌گیرند.

امریکا علت شکست خود را

در ویتنام، ایمان مردم ویتنام

به انقلاب خود می‌داند

و طراحان دکترین ریگان

پیشنهاد می‌کنند

که اولین گام آمریکا باید در جهت

سلب ایمان مردم

کشورهای انقلابی باشد

تاراه برای

بازگشت

ضد انقلاب آمریکا

هموار شود.

● راه مجاهد:

علیرغم ظاهراً یوس‌کننده‌ایستن استراتژی ملاحظه می‌کنیم در سیر تاریخی مقابله امپریالیسم با انقلابیون عقب‌نشینی‌های زیادی داشته و عملاً "عرض انقلاب شده است که در جمع‌بندی آمریکا مشهود بوده و ذیلاً برخی موارد آن را می‌آوریم.

۱- در جمع‌بندی از جنگ ویتنام آمریکا به این مسئله تن داده است که با ید آلترنا تیو یک انقلاب در نزد مردم از مشروعیت، ثبات

و ارزش برخوردار شد تا مردم آن را قبول نمایند. بنظر ما پذیرش حاکمیت ملی خود یک نوع تن دادن مرحله‌ای و تبعیض است از انقلاب است. مرحوم امام گفتند آمریکا برای مقابله با انقلاب اسلامی به حزب "اسلام آمریکا" متوسل شده است یعنی آمریکا به اسلام و مردم موضوعیت داده و نفس آن را پذیرفته است که در عین پیچیدگی ظاهری دشمن امتیازی برای انقلابیون محسوب می‌گردد.

۲- عقب‌نشینی دیگر آمریکا این اعتراف است که جنگ آشکار نظامی علیه ملتها برای شان گران تمام می‌شود و لذا به ترفند جنگ خفیف دست زده اند این امر امتیازی برای انقلابیون بحساب می‌آید. یکوجه پیروزی امام حسین (ع) بر یزید نیز این بود که مویان و عباسیان پس از یزید به این جمع‌بندی رسیدند که بدلیل انزوایشان در میان مردم با ائمه اطهار درگیری آشکار نداشته باشند و از طرق سیاسی - ایدئولوژیک و اطلاعات جاسوسی و کلاً "نامرئی با ائمه درگیر می‌شدند.

امیدواریم در مقابله با این ترفند ملتها از ضعف آمریکا آگاه باشند و انسجام سیاسی - ایدئولوژیک - اطلاعاتی خود را با لایبرند تا دشمن موفق نشود. امام (ره) و آیت‌الله منتظری با رها تا کید کرده بودند که دشمن نمی‌تواند از طریق حمله نظامی ما را از پای در آورده بلکه از ترفندهایی نظیر کودتای خزنده، دستهای مرموز، نفاق افکنی، و... سعی در مقابله با انقلاب دارد.

۳- جنگ خفیف متکی به اعمال نامرئی است. نامرئی بودن آن به این دلیل است که آمریکا نمی‌خواهد ملت خود را با ملتها از ماهیت فاشیستی آن مطلع شوند. در حقیقت این استراتژی فریب مردم آمریکا است که ظاهراً "مردمی جلوه می‌کند.

۴- هر انقلابی در هر مرحله با یدیستی هم وجه مکتبی و مبارزه و هم وجه مولد داشته باشد همچنان که اسلام، مکتبی مبارزه و مولد است. اگر انقلابی از وجه تولیدی خود غفلت ورزد ناخودآگاه در برابر توطئه جنگ خفیف ضربه پذیر خواهد بود.

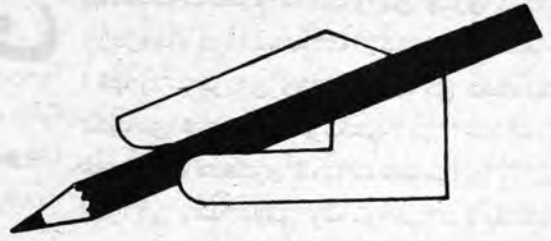
در این رابطه مقاله چهار استان مولد و مبارزان راه مجاهد شماره رجوع شود.

روشنفکران و شریعتی

شریعتی شدیدا علاقمند به اسلام و اندیشه‌اش مبتنی بر اسلام بود و شدیدا و از ده غرب‌گرایی و بیگانگی و برون‌مرزگرایی بود و شدیدا وابسته به مردم و جوشیده از مردم و الهام‌گیرنده از مردم و حرف‌زننده با مردم بود و این هنراوست و این چیزی بود که تا قبل از شریعتی هم نبود، اگر ما یک خصوصیت شریعتی را بخواهیم ذکر کنیم که این خصوصیت مخصوص او بود تا زمان او در میان روشنفکرانی از تیپ او و مسلمانان است که او با مردم ارتباط برقرار کرد

مطلب زیربخشی از سخنرانی آیت‌الله...
خا منهای است که پس از پیروزی انقلاب به مناسبت بزرگداشت مرحوم دکتر شریعتی ایراد نموده‌اند.
"در باره یک شخصیت علمی و یا شخصیت فکری و یا غیر اینها اگر تجلیلی انجام می‌شود این در حقیقت به معنای تجلیل از آن محموله علم و اندیشه‌ای است که در این شخصیت هست. اگر از مرحوم دکتر شریعتی تجلیل می‌شود، به یاد او سخن گفته می‌شود، از اندیشه او راه‌ها و افکار و ستایشی به عمل می‌آید، این را نباید حمل کرد بر نوعی شخص‌گرایی، این شخص نیست، این در حقیقت احترام به آن فکرو احترام به آن خط، آن اندیشه‌ای است که این شخصیت معین با او شناخته شده، این نکته‌ای است که در تجلیل از همه شخصیت‌ها باید به آن توجه داشت. اگر به این نکته توجه بشود دیگر در شخص محدود نمی‌ماند و در حقیقت او اندیشه او و افکار او ادامه پیدا خواهد کرد."
"... شریعتی را یکبار در میان نه ساله‌های ۳۰ و ۴۰ می‌بینیم و یکبار در سال‌های ۴۳ در میان سال‌های ۳۰ و ۴۰ شریعتی یک جوان جوینده، علاقه‌مند مشتاق جریان اسلامی است، البته با خصلت‌های همان روز جوان تحصیل کرده و در سال ۳۶ در مشهد که من خودم آن سال با شریعتی آشنا شدم، یک جوانی بود که جلسه‌ای داشت برای تعدادی جوان‌های از خودش کم‌سن‌تر که برای آنها عقاید اسلامی درس می‌داد، البته خودش ابهامات زیادی در اعتقاد داشت بود که سؤال می‌کرد از هر کسی که فکر می‌کرد می‌تواند برایش حل کند، یک جوان مسلمان معتقدی که به اسلام عقیده‌دار بود به آن جریان روشنفکری اسلامی دل‌بسته و سرسپرده است. یک شاگرد خوب برای جریان مترقی اسلام و معلمان آن‌ها محسوب می‌شد، جلسه دیگری همان سال‌ها داشت برای جوان‌های کم‌سال‌تر از خودش تفسیر

شریعتی تعصب و پایداری بنده و شیفتگی نسبت به مقدسات تشیع داشت و این چیزی بود که من از نزدیک می‌دانستم. نه اینکه زشایعه‌ها و یا اظهارات جریان روشنفکری، این نقطه مورد تکیه من در تعریف شریعتی این است که این جریان روشنفکری که با سه خصوصیات، ضد ایرانی و ضد اسلامی و ضد مردمی شروع شده بود و قاعدتا در همان خط پیش می‌رفت، در دوران دکتر شریعتی در صحنه روشنفکری مذهبی ظاهر شده ۱۸۰ درجه در وجود و طیف فعالیت او فرق کرده بود. یعنی شریعتی شدیدا علاقمند به اسلام و اندیشه‌اش مبتنی بر اسلام بود و شدیدا و از ده غرب‌گرایی و بیگانگی و برون‌مرزگرایی بود و شدیدا وابسته به مردم و جوشیده از مردم و الهام‌گیرنده از مردم و حرف‌زننده با مردم بود و این هنراوست و این چیزی بود که تا قبل از شریعتی هم نبود، اگر ما یک خصوصیت شریعتی را بخواهیم ذکر کنیم که این خصوصیت مخصوص او بود تا زمان او در میان روشنفکرانی از تیپ او و مسلمانان است که او با مردم ارتباط برقرار کرد. برای مردم حرف زد، از مردم الهام گرفت و یاد گرفت و دردهای مردم را منعکس کرد. و سرعلاقمندی مردم به همین است و این در زمانی بود که هنوز با زمانه و تفاله ریشه‌گندیده روشنفکری غرب زده و وابسته به غرب همچنان در ایران بود که اینک تا امروز همچنان در ایران هست الان هم هست. اوئی که شما بنا مفریاد و فغان از دست دادن دمکراسی و آزادی توی روزنامه می‌خوانید از قلمی که در دوران دیکتاتوری سی ساله محمدرضا خان کلمه‌ای از قلمش صادر نشد، غذا نوشته نشد، آن آدم پسر مدعی ارشکو، آن تیپ آدم خاصی مورد نظر نیست، همان باقی مانده تفاله روشنفکری غربی است. روشنفکری که از اول بیگانه متولد شد، غیر مردمی و ضد مردمی متولد شده تا روشنفکری برای از دست دادن پایه‌های دمکراسی به گمان خودشان نوحه‌سراییی می‌کنند و دروغی به این بزرگی می‌گویند که ایران در تمام مدت تاریخ مثل امروز آزادی نداشته. در هیچ زمانی حتی در دوران اولیه اسلام، ایران آنقدر آزادی نداشته بفرمانید این تاریخ‌نگار کنید و بخواهید در دوران خلفای راشدین ایران مطلقا این چنین آزادی نداشته. در دوران سلطنت‌ها که وضع معلومه، در یک چنین دورانی این نامردمان گزافه‌گوی دروغگو، نوحه‌سرای آزادی و دمکراسی هستند. این آقایان همان کسانی هستند که در دوران اختناق یک کلمه نگفتند بقیه در صفحه ۵۴



پاسخ به خوانندگان

س - من پس از مرور در حوادث و مسائل انقلاب و... به این استنباط رسیده ام که: گویا همیشه پرداختن به سیاست و سیاسی کاری مثل یک حرفه، یک فوت و فن های می خواهد که تن دادن به آن فوت و فن ها، انسان را از آرمانهاش، اعتقاداتش بتدریج دور می کند تا جایی که انسان به تکذیب آن آرمانها بپردازد. چرا که در دنیا ی سیاست، انسان دل بسته آرمانها و عقاید نیست بلکه چشم به شرایط و موقعیتهای مقطعی دارد و هر چیز که مصلحت روز ایجاب می کند فتوای عمل او می شود، و این یعنی در حوزه قدرت افتادن. حوزه های که تا به حال انسانهای زیادی را بلعیده و نابود کرده است...

این را شنیده ام که در یک نظام الهی مثل دوران حاکمیت امام (ع) و در مدار برقراری ارزشهای اصیل اسلامی اینگونه نخواهد بود اما اساسا سوال من این است که: با توجه به عملکرد گروهها و تشکلهای مختلف سیاسی که نسل ما با آنها آشناست و عدم وفاداری به شعارهای مطروحه شان تا چه حد به ضرورت وجود کارتشکیلاتی میتوان اعتقاد داشت؟

آیا گروه گرایی و محدود شدن در یک سری خصوصیات فکری نافذ آزاد اندیشی و استقلال فکری و یا باعث خودرایی و خودمحوری نیست؟ منتظر جوابی هستم که به ابهامات و سرگردانیهای دردناک و مصیبت بار روحی و فکری پایان دهد.

ج - دردی که بیان کرده ای، به شکل های مختلف گریبانگیر نسل جوان ماست. وقتی صحبت از تشکل و حرکت می شود می گویند مگر ما از مجاهدین یا رهبران حزب جمهوری یی مجاهدین انقلاب و غیره با لاتریم دیدیم نتیجه کار آنها به کجا انجامید. از کجا معلوم ما هم به همان راهها بدتر نیفتیم؟

این سخن از یک طرف نیاز می رسد که بدون جمع بندی حرکت گذشته و ریشه یابی انحرافات نباید حرکت کرد. از یک سوراخ نباید دید و با رگزیده شد. که حرف درستی است.

از طرف دیگر اگر در پی این نیاز تلاش نکنیم این منطق توجیهی برای عافیت طلبی و روزمرگی می شود.

اما اینکه در چنین زمانه ای که هر فوت و فنی برای پیشبرد کار مباح شمرده می شود شما و امثال شما به این نیاز رسیده اید که نه فقط در شروع کار بلکه در طول راه هم هدف و آرمانها را هنمای عمل باشد، چشم انداز امیدبخش را نشان می دهد.

با توجه به عملکرد گروهها و سیاستمداران انقلابی طبعاً نگرانی و سرگردانی شما بحق و طبیعی است. اما چند نکته به نظر ما می رسد: حرکت های انقلابی اغلب یک دوره شکوفایی، گسترش داشته اند و پس از زمان نارسا ثیها و ضعفها ایشان آشکار شده و از گسترش افتاده اند.

اما علیرغم ضربه ها یا انحرافات پس از چندی حرکت جدیدی شکل گرفته است و این نیاز زک در عالم سیاست و مبارزه آرمانها و عقایدمان را از یاد دهنیم و از آنها جدا نشویم. علیرغم فرازونشیبها همیشه زنده و پابرجا مانده است. بطور مثال پس از حکومت عثمانی که شکل و شعار اسلامی داشت ولی در عمل شیوه های ضد اسلامی، مشاهده می کنیم. عالم مبارزی چون سید عبدالرحمن کواکبی به این جمع بندی می رسد که سیاست اسلامی از متن لاله لاله بیرون می آید. و می گوید توحید به معنی یک اعتقاد دنگری نیست، بلکه در تک شیوه ها و عملکردها باید تجلی داشته باشد و اگر توحید در عمل نقش نداشته باشد توحید نیست. (کتاب طبایع الاستبداد) نوشته ها و عقاید مرحوم کواکبی موجب تحول فکری در بین بسیاری روحانیون گردید. من جمله علامه نائینی که از اولها م گرفتار است. بنظر بسیاری کواکبی در اینجا انقلاب مشروطه نقش بسزائی داشت.

با علیرغم سرنوشت دردناک انقلاب مشروطه و حاکم شدن رضا شاه و علیرغم تفکر رایج در بین روحانیون که رضا شاه را مرد با کفایت برای صحنه سیاست می دانستند و خود از عالم مبارزه و سیاست کناره گرفته بودند شهید مدرس یک تنه

بنیان گزاران مجاهدین هم می گفتند قرآن به ما دستور جها دومبارزه را می دهد، انگیزه مبارزه را از قرآن می گیریم ولی مبارزه خود یک علم است و قرآن همراه علم را تأیید می کند و بایستی از راه علم و تجربیات بشری روش مبارزه را در آوریم. در این راستا به دیالکتیک رسیدند که محصول علم بود و در بین روشنفکران مطرح بود و نیاز مبارزین را پاسخ می داد. اینکه بقول شما کار سیاسی فوت و فن های می خواهد

قیام می کند و همین نیاز را فریاد می زند که سیاست، عین دین است و نمی توان این دو را از یکدیگر جدا کرد.

این نیاز زک اکنون شما مطرح می کنید دنیا ز همه رهبران مخلص انقلاب بوده و بلکه محرک و عامل حرکت بوده است. شهید حنیف نژاد نیز ترمیم رزه مکتبی را با همین نیت مطرح کرد. و از تجربه مبارزات سیاسی گذشته به این نتیجه رسید که بایستی از متن قرآن و نهج البلاغه مبارزه را استخراج کرد و برای تحقق این نیاز به سراغ همه متفکرین اسلامی رفت. در کتب شناخت سال ۵۵ هم آمده است که اگر ایمان به خدا در عمل ما نقش نداشته باشد بایستی در چنین خدایی شک کنیم.

بعد از ضربه ۵۴ به سا زمان مجاهدین مادر ریشه یابی ضربه به همین نیاز رسیدیم و بررسی این مسئله که چرا علیرغم نیت رهبران سا زمان در عملکرد و شیوه ها آرمانها و اصول فراموش شد و در این معادله بود که به مسئله "فقر روش" رسیدیم. گیر قضیه این است که وقتی وارد عمل و حوزه سیاست و مبارزه می شویم آنجا فوت و فن های تشکیلاتی خود یک هنر و علمی می شود که هیچ مناسبتی با عقیده و تقوا و اخلاص ندارد. هر کس این فوت و فن ها را بهتر فرا گیرد موفق تر است لذا بایستی خالصانه و مکتبی وقتی وارد صحنه می شود در طول راه دیگر عقایدت به کار نمی آید صرفاً عقیده می شود انگیزه و محرک، نه، راهنما و چراغ راه. این مسئله ناشی از یک ضعف بیشتی است که در تفکرات اسلامی رایج وجود دارد و به نظر ما ریشه ای ترین مسئله بینشی جا مع ما است.

مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر المیزان می گویند که قرآن به ما دستور تعقل و تفکر می دهد. اما راه و روش تعقل را ارائه نمی دهد. روش تعقل مربوط به دانشمندان و عقلاست که آنرا تعیین کنند. و ایشان راه درست اندیشیدن را مسلح شدن به منطق ارسطو می دانند.

طبیعی است وقتی روش فکر کردن ما با روش غربیها یکی باشد در افکار هم با آنها تفاوتی نخواهیم داشت. حتی در برداشتهای ما از قرآن هم تفکرات غربی رسوخ می کند که کرده است.

بنیان گزاران مجاهدین هم می گفتند قرآن به ما دستور جها دومبارزه را می دهد، انگیزه مبارزه را از قرآن می گیریم ولی مبارزه خود یک علم است و قرآن همراه علم را تأیید می کند و بایستی از راه علم و تجربیات بشری روش مبارزه را در آوریم. در این راستا به دیالکتیک رسیدند که محصول علم بود و در بین روشنفکران مطرح بود و نیاز مبارزین را پاسخ می داد. اینکه بقول شما کار سیاسی فوت و فن های می خواهد

قیام می کند و همین نیاز را فریاد می زند که سیاست، عین دین است و نمی توان این دو را از یکدیگر جدا کرد.

این نیاز زک اکنون شما مطرح می کنید دنیا ز همه رهبران مخلص انقلاب بوده و بلکه محرک و عامل حرکت بوده است. شهید حنیف نژاد نیز ترمیم رزه مکتبی را با همین نیت مطرح کرد. و از تجربه مبارزات سیاسی گذشته به این نتیجه رسید که بایستی از متن قرآن و نهج البلاغه مبارزه را استخراج کرد و برای تحقق این نیاز به سراغ همه متفکرین اسلامی رفت. در کتب شناخت سال ۵۵ هم آمده است که اگر ایمان به خدا در عمل ما نقش نداشته باشد بایستی در چنین خدایی شک کنیم.

بعد از ضربه ۵۴ به سا زمان مجاهدین مادر ریشه یابی ضربه به همین نیاز رسیدیم و بررسی این مسئله که چرا علیرغم نیت رهبران سا زمان در عملکرد و شیوه ها آرمانها و اصول فراموش شد و در این معادله بود که به مسئله "فقر روش" رسیدیم. گیر قضیه این است که وقتی وارد عمل و حوزه سیاست و مبارزه می شویم آنجا فوت و فن های تشکیلاتی خود یک هنر و علمی می شود که هیچ مناسبتی با عقیده و تقوا و اخلاص ندارد. هر کس این فوت و فن ها را بهتر فرا گیرد موفق تر است لذا بایستی خالصانه و مکتبی وقتی وارد صحنه می شود در طول راه دیگر عقایدت به کار نمی آید صرفاً عقیده می شود انگیزه و محرک، نه، راهنما و چراغ راه. این مسئله ناشی از یک ضعف بیشتی است که در تفکرات اسلامی رایج وجود دارد و به نظر ما ریشه ای ترین مسئله بینشی جا مع ما است.

مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر المیزان می گویند که قرآن به ما دستور تعقل و تفکر می دهد. اما راه و روش تعقل را ارائه نمی دهد. روش تعقل مربوط به دانشمندان و عقلاست که آنرا تعیین کنند. و ایشان راه درست اندیشیدن را مسلح شدن به منطق ارسطو می دانند.

که جدا از عقاید و آرمان است. از اینجا در می آید که، متفکرین اسلامی ما هنوز روش قرآنی فکر کردن، روش استنباط از قرآن، و شیوه درآوردن از آن را ضروری نمی دانند.

همه انحرافات برمی گردد به همین مسئله ما خدا را قبول داریم ولی وقتی از اثبات خدا گذشت دیگر این خدا هیچ نقشی در شیوه تفسیر قرآن، شیوه استنباط احکام، شیوه جنگ شیوه سازماندهی ندارد. اگر ایمان به خدا در عمل ما هیچ نقشی نداشته باشد با دیدن آن ایمان شک کرد. باید در شناختن آن از خدا تجدید نظر کنیم. اشکال قضیه این است که وقتی به خدا هم می خواهم فکر کنیم با روشهای من درآوردی بشری و روشهای غرب و شرق فکر می کنیم و می خواهم خدا را اثبات کنیم. طبیعی است خدایی که محتاج اثبات ما باشد و متکی به روشهای بشری باشد نمی تواند بر ما و اعمال و رفتار ما حاکمیت داشته و راهنمای عمل ما گردد. طبیعی است که چنین خدایی فقط در حیطه نظرو ذهن محدود باشد و باقی جهان را ماده و ماتریال ببینیم و تنها تفاهت و تمان با ماتریالیستها در این باشد که در حوزه ذهن خدایی را، تصور می کنیم که آنها نمی کنند.

(مقاله سیر تحول فکری مجاهدین از شماره ۴۴ تا ۶۴ بخصوص قسمت آخر)

خواهر دردمند سرگردانی مقدس شما از فطرت پاک و انسانی طلبی نشأت می گیرد که پاسخی نیاورد در جامعه نمی بینید و متاسفانه متفکرین اسلامی ما از این فطرتهای پاک غفلت کرده و تنها در جاهای فکری با مخالفین و منکرین ظاهری خدا مشغول مانده اند.

همانطور که خود به این درد پی برده اید که نیاز و محرک همه انقلابیون مخلص بوده است اکنون به پاس همه خونهای پاک که در جهت تحقق این نیاز زریخته شد و این تجربیات گران با را برای ما گذاشت به جمع بندی صحیح آن پرداخته و معما را باید حل کنیم.

در چنین شرایطی کار تشکیلاتی، عمل سیاسی و انقلابی حل همین معضل است. برای اینکه به حرکت خود بخودی و شرایطی نیفتیم برای اینکه گروه گرا و خود محور نشویم بایستی عمل صالح زمان خود را پیدا کنیم و همه چیز را در خدمت آن درآوریم.

۳ - مدتهاست غم بزرگی در دل دارم و اوایل انقلاب اینطور نبودم. حالاهم وقتی سروده های اول انقلاب را می شنوم موهای بدنم سیخ می شود و اشک در چشمم حلقه می زند. آدم خیال می کند قامت رسای انقلاب زیر این فشارها خمیده شده و می خواهد بشکند.

چند وقت پیش به منزل دوستی رفته بودم که کارگر است. می گفت دو برج است اجاره خانه ام عقب افتاده و یکی از بچه هایم زردی گرفته. یک ماه است بیکارم. چند روز پیش حتی ۲ تومان هم پول نان نداشتم و داشتیم از نان را حتی خفه می شدم. در گوشه و کنار خانه گهتم یک لوله پلیکا پیدا کردم و به ۲۵ تومان فروختم. خاشاک می گفت: یکبار پودر لیا سبویی مان را فروختم و این بار هم سهمیه قندمان را فروختم که حدود یکماه چای نخوردیم و بعد کوبین روغن را دادیم....

در مقابل این افراد محروم در جامعه ما، ثروتمندانی را می بینیم که ثروت های افسانه ای بدست آورده اند. بقول یکی از نمایندگان مجلس فقیرها فقیر تر و پولدارها پولدار تر می شوند. آنوقت بعضی روحانیون هم از آنها طرفداری می کنند. یا بعضی زمشولین می گویند کار آنها خلاف قانون نیست و نمی توان نیم جلوب آنها را بگیریم. یا در چنین شرایطی مساجدی می سازند که چندین میلیون تومان هزینه می برد. از آن طرف علیرغم همه شعاری استقلال و اصول انقلاب حایل بعضی ها طوری وانمود می کنند که دیگر آمریکا و انگلیس و فرانسه و غیره، دشمن ما نیستند و با آنها صرفا اختلاف مالی داریم که قابل حل است. دیگر تحمیل کردن جنگ از طرف آنها، محاصره اقتصادی لشکرکشی در خلیج فارس و... را از یاد می برند هزاران سؤال بی جواب ما را چه کسی پاسخ می دهد.

ج - رنجنا مه شما در دل بسیاری از دلسوزان انقلاب است. بیان درد دل خود حداقل موجب بیداری و تکان خوردن انسان می شود. بسیاری مسئولین دلسوز و حتی روشنفکران امروز ما از وضع دردناک امثال دوست شما شناخت نزدیک ندارند. حداقل بایستی این خبرها را منعکس کرد تا بطور جدی روی آن فکر شود و از بین این درد دلها چاره دردها نیز پیدا می شود. البته زگسترده شدن و افزوده شدن روزمره مشکلات نمی توان نتیجه گرفت که راه حل وجود ندارد. بلکه ما به ریشه و علت العلل نرسیده ایم. اگر دست روی ریشه مسائل بگذاریم تدریجا گره ها باز شده و وضع عوض می شود. در شرایطی که هنوز اسلام که بایستی راهنمای عمل ما برای حل مسائل باشد مشخص نیست. هنوز مرزا سلام آمریکا بی و اسلام علی (ع) و محمد (ص) شناخته شده نیست. طبیعی است که مرز دشمنی و دوستی با آمریکا و سرمایه داران وابسته و غیره مشخص نباشد.

وقتی مدرس حوزه های علمیه مانگیزه سودجویی را اصلی ترین محرک انسان و مشروع

و فطری می داند و آنرا عامل ترقی و تکامل جامعه انسانی می شمرد (کتاب مالکیت خصوصی آیت ا... احمدی میانجی) چطور با این اسلام می توان در مقابل استثمای سرمایه اندوزی ایستاد. وقتی بزرگداری را در این زمان مشروع می دانند دیگر چه انتظاری در مورد فئودالیسم و سرمایه داری داشته باشیم... (کتاب مالکیت خصوصی آیت ا... احمدی میانجی) بنظر می رسد امروز مستضعف ترین و مظلوم ترین چیز همان اسلام واقعی محمدی است چهره علی (ع) و امام حسین و پیا مبر و ابوذر و قرآن محروم ترین چهره ها هستند در این زمینه هم درد دل بسیار است. در برابر تنگدستی ها و ناملایمات باید صبورتحمل را آنچنان افزایش داد تا بتوانیم بین اسلام راستین و اسلام آمریکا پسندمرزبندی بعمل آوریم. مطمئن باشیم اگر اسلام و رونه حاکم شود بدبختی ها و تیره روزی ها قابل شمارش نخواهد بود و به نزدیکترین دوست هم نمی شود درد دل کرد.

س - چندی پیش بحثی داشتم با یکی از نزدیکان که خوبست برای شما بگویم. نظر او این بود که نظام جمهوری اسلامی به اندازه کافی با ثبات و مقتدر هست و دیگر نیازی به جذب افراد و نیروهای مستقل و وفادار به انقلاب نیست هر کس ناراضی است بایدها بیز کرد. من چند دلیل آوردم که اشتباه می کند: اول اینکه نظام جمهوری اسلامی مبنایش اسلامی و مردمی بودن است و با سایر نظامها باید فرق کند. اگر هدفش صرفا حفظ قدرت باشد به هر شیوه ای می تواند بدبا سرکوب مردم هم به این هدف برسد که البته دوامی ندارد. اما اگر اسلامی بودن و مردمی بودن اساس نظام است نمی توان به نیروها و مردم بی توجه بود و فقط با امکانات نظامی و مالی نظام را حفظ کرد.

دوم اینکه خود نظام در درون خود عدم اشجام داشته و جریانات فکری در آن کار می کنند. اگر هر کدام از نیروها را به یک دلیلی طرد کنیم جامعه دچار تشتت و تفرقه می شود و هم برای یکدیگر ایجا دمزا حمت می کنند و امنیت نظام هم به خطر می افتد. در حالیکه دشمنان با هم متحدند و اختلافات جزئی خود را برای سرنگونی جمهوری اسلامی کنار گذاشته اند.

سوم اینکه اگر نظام دست از اسلام و آرمانهای انقلاب و مردم بردارد و فقط به سیاست و دیپلماسی بچسبد و بدون توجه به مردم هر روز یک اصل را زیر پا بگذارد کم از محتوا خالی می شود آنوقت برای ساکت کردن مردم، اسلام

وا انقلاب را در اشکال تشریفاتی و تبلیغاتی عرضه می‌کنند. مثل مراسم و عیاد و زرق و برق مساجد و مقبره‌ها و حجاب و غیره. بجای اینکه بر نامه‌های اساسی اسلام را پیاپی ده‌کنند، این مسائل فرعی را به رخ مردم می‌کشند. و بدترین شکست یک انقلاب آن است که از محتوا خالی شود. اگر مثل شیلی کودتا شود مردم دشمن خود را می‌شناسند و بعد از یک دوره، دوباره حرکت می‌کنند ولی اگر مثل الجزایر از درون خود پوسیده شود مردم گیج می‌شوند. نمی‌دانند با کی مبارزه کنند. حکام هم هر وقت اعتراضی بشود کتاب انقلاب و قرآن را که در دست دارند نشان خواهند داد و می‌گویند با اینها می‌خواهید مبارزه کنید؟

لذا تنها راه این است که واقعاً به مردم توجه کنند و در صد دلجویی و رفعا نا ملایمات آنها برآیند و حداقل به مردم صادقانه مسائل را بگویند تا آنها هم اعتماد کنند.

ج- پیرامون مسئله فوق‌مقالاتی در نشریه داشته‌ایم. منجمله ویژه‌نامه‌ای در مورد الجزایر بود. اگر تحقیقات جدیدی در این زمینه دارید ما را بی‌نصب نگذارید.

س- چرا کارها بی‌انجام می‌دهند که مردم از اسلام زده شوند؟ چندی پیش در شهر ما ۲ زن را طوری سنگسار کردند که باعث نزاجا بسیاری از مردم گردید و شباهتی با آنچه در اسلام شنیده‌ایم نداشت. از اینکه چه عواملی موجب انحراف این زنان گردیده‌اند بگردیم. ولی موقع سنگسار آن دوزن را در چاله مخصوص قرار دادند. سنگ اول را حاکم شرع انداخت و بعد بقیه یکی‌ز آن دوزن خود را تسلیم کرده بود ولی دیگری سعی داشت از چاله بیرون بیاید که یکی از افراد ظاهراً حزب‌اللهی با بیل به او حمله کرد که یک پا سدا ر جلوا و را گرفت ولی چند نفر دیگر سنگهای درشتی بطرف زنان پرتاب کردند که یکی را در همین اول کشتند زن دیگر دستش را جل صورت گرفته بود و میگفت ای خدا، نزنید. که عده‌ای از جمعیت گریه‌شان گرفته بود و بعضی غش کردند و شروع کردن به برگشتن. و دست‌اندرکاران به این نتیجه رسیدند که زود کار را تمام کنند. سنگهای خیلی بزرگی به طرف آن زن انداختند تا بمیرد که گویا سرش شکسته بود و چشمش از حلقه بیرون پریده بود و مغزش متلاشی شده بود. من شنیده‌ام در سنگسار سنگهای ریز با پدبیا ندا زندو آن قدر سنگ می‌ریزند که او زیر سنگها خفه می‌شود نه قلوه سنگ به سرش بزنند و به قتل برسند. می‌گفتند مگر با این خشونتها جلوی فحشا گرفته می‌شود؟ یکی می‌گفت کاش تیرباران

می‌کردند. بعضی تعبیر به وحشیگری می‌کردند بعضی همسایه‌های ما از دیدن این صحنه مریض شده بودند. برخی از غذا خوردن یا خوابیدن افتاده بودند. حال او واقعاً چرا اینطور عمل می‌کنند؟ چرا سایر مسائل اسلامی را اجرا نمی‌کنند؟ آنها بی‌گناه‌های با آوارده‌به جیب می‌زنند و از ظرفی فقر و محرومیت عده‌ای دیگر را می‌بینیم، چرا حکم اسلام در این مورد اجرا نمی‌شود؟

ج- در مورد سنگسار در اسلام که از همه مردم دعوت می‌شود در این عمل شرکت کنند طبعاً در جامعه‌ای است که سایر پروجوه اسلام هم تحقق یافته باشد. مثلاً در یک جامعه اسلامی ازدواج با سهل‌ترین شرایط صورت می‌گیرد. و در نتیجه بسیاری زمینه‌های فساد از بین می‌رود. با فقر و تنگدستی مبارزه می‌شود که فقر خرد و زمینه‌های گناهان است. و گرنه حدود و تعزیرات را بدون سایر مسائل نمی‌توان اجرا کرد. مثلاً دزد را در هر شرایطی نمی‌توان مجازات کرد. یکی از شرایط احتیاج است وقتی در جامعه‌ای با همه زمینه‌های فساد مثل فقر، مشکلات خانوادگی، سرخوردگی‌های اجتماعی، عدم پاسخ صحیح به نیاز جنسی، گرانی و تورم و... مبارزه شد، اگر کسی به فحشا و آوارده مردم هم‌تبیین دارند که او را محکوم و مطرود نمایند. در اینجا شاعر اسلام مردم را بسیج کرده و در این بسیج عمومی هم‌با ردیگر قبح عمل تثبیت شده و زمینه‌های روانی و نفسانی آن در افراد از بین می‌رود. تا زه در همین حالت هم‌گویا اگر فرد خطا کارا در به‌فرا ردر زیر سنگباران باشد به‌ا امکان بازگشت به جامعه داده شده و ظاهرش مرده می‌شود.

منظور از اجرای احکام، رشد انسانها و بازگشت آنها بسوی خداست نه کینه و انتقام و این هدف اگر در نحوه اجرای احکام ملحوظ نشود اساساً نقض غرض شده و باطل می‌شود.

در سرگذشت حضرت عیسی (ع) آمده است. علمای یهود به حضرت مسیح (ع) تهمت می‌زدند که او اجرای حدود را قبول ندارد. یکبار مردم برای سنگسار زنی زناکارا جمع شده بودند و از عیسی (ع) خواستند شرکت کند. حضرت مسیح (ع) حاضر شد و گفت سنگ زدن زناکار درست است اما هر کدام از شما که گناه نکرده است به او سنگ پرتاب کند. همه شرمسارشان را پایین انداختند. نتیجه این برخورد کرامانه این شد که زن خطا کارا پشیمان شده و مومن شد. یعنی نفس سنگ پرتاب کردن مطرح نیست بلکه هدف از اجرای حدود تزکیه افراد است. نه اینکه به قول شاعر:

ببری مال مسلمان و چو مالیت ببرند

با ننگ و فریاد بر آری که مسلمان نیست

۳- با دیده کسا نیکه روی اجرای احکام پافشاری می‌کنند چنانچه واقعاً معتقد هستند گفت، برادران وقتی اصل اسلام در خطر است احکامش که جای خود دارد. اما مخمینی می‌گویند هنوز در حوزه‌های علمیه و بسیاری بزرگان ما مرز بین اسلام آمریکا و اسلام محمدی (ص) را نمی‌شناسند و روشن نکرده‌اند، آنوقت چگونه روی فروعی که از این اسلام درمی‌آید اینطور قطعی می‌توان حکم کرد.

در همین زمینه فساد توجه فرمائید در برخی افکار اسلامی رایج، رفتن بدن با لباس جنسی اساساً مشروعیت داشته و حکم ولی است اساساً مناسبات بشری تلقی می‌شود. مبنای تشکیل اجتماع بشری شمرده می‌شود. در فلسفه اجتماع می‌گویند، علت اینکه بشر به اجتماع پرداخت وجود آلت تناسلی در او بود. عامل محرک انسان و ایجاد جامعه پاسخ به غرائز جنسی بشر است. (تفسیر المیزان ذیل آخرین آیه سوره آل عمران بحث اجتماع در اسلام)

در چنین دیدگاهی، هر رابطه‌ای اجتماعی که خواهی برادری پیدا می‌کنند خودش از آن تلقی رابطه جنسی می‌کند، هم‌دیگران نسبت به او، طبیعی است که جلوگیری از فساد در چنین جامعه‌ای بقول معروف کار حضرت فیل است. وقتی در کنه برداشته‌ای ایدئولوژیک ما فرویدیسمرخنه کرده است با کدام مکتب و معیار می‌خواهیم غرایز جنسی را کنترل کنیم؟

این تفکر کجا و آن کجا که می‌گوید عاقل محرک انسان و اساس فطرت بشر خدا جویی است و همه کارهای او از این انگیزه و نیاز در می‌آید. انحرافات از آنجا است که خدا را عرض گرفته‌اند.

در این دیدگاه شما حق دارید جلوا انحرافات را بگیری ولی در دیدگاه اول یک عمل ضد اجتماعی و ضد فطری است.

امیدواریم اندیشمندان و دلسوزان این مسائل را جدی بگیرند و آب گل آلود را از سرچشمه پاک کنند.

۴- اجرای احکام وقتی با همه شرایط اسلامی صورت گیرد خود موجب جذب افراد به اسلام می‌شود. نه طرد آنها. در زمان حکومت علی (ع) مشاهده می‌کنیم، فردی که قبلاً دزدی کرده و دستش قطع شده با یکی از مخالفین علی (ع) روبرو می‌شود. فرد مخالف که وضعیت او را می‌بیند به تبلیغ علیه علی (ع) می‌پردازد و زده‌ها و آدم‌ستمگری است، ببین به توجه کرده. شخص

دست بریده در مقابل او می‌ایستد و می‌گوید در عدالت علی شک نیست و همین دست بریده من نشانه عدالت اوست.

● دربار جنگ و صلح

برخی برادران و خواهران پیرامون مقالات ما درباره قطعنامه ۵۹۸ و جنگ نظریاتی ارائه کرده اند که آشنایی با آنها خالی از فایده نیست. در عین حال برخی از این نظریات پاسخگوی یکدیگر هستند. در پایان نکاتی چند که بنظر می‌رسد به عرض می‌رسانیم.

س - هنگامی که نامه شما را به نمایندگان مجلس (درباره پذیرش قطعنامه) در نشریه شماره ۵۶ خواندم اشک شوق در چشمم حلقه زد دیدم شما گوشه کوچکی از سخنان و درد دل‌های بسیجیان و عاشقان اما مرا که هم‌اکنون در کشور خودشان غریب و مظلوم واقع شده‌اند بیان کرده‌اید....

در کتاب "احیاء" ج ۲ آقای عزت‌الله سبحانی در سخنرانی بمناسبت سالگرد رحلت آیت‌الله طالقانی از قول حجت‌الاسلام دعایی نقل کرده اند که امام خمینی پس از فتح خرمشهر با ورود به خاک عراق مخالف بودند و پیش‌بینی می‌کردند که جمهوری اسلامی را متهم به جنگ طلبی و تجاوز می‌کنند، نظر شما در این مورد چیست؟

ج - می‌توانید به مقاله "پیوند با مردم یا گریز از پذیرش حاکمیت خصم، کدما میک اولویت دارد؟" نشریه شماره ۵۵ مراجعه کنید.

س - چیزی که در نامه به نمایندگان مجلس بدان اشاره نشده این است که مسئولین ما و روحانیت حاکم، دیرینه و اقعیت‌های موجود در جامعه و دنیا پی می‌برند، کما اینکه تا به حال چندبار شاه هدیه بودیم، در جریان گروگانگیری با همه شعراهای انقلابی که اول حرکت داده می‌شد و می‌توانست نتایج خوبی هم بیاورد، ولی در عمل شعرا پیاده نشد، بلکه خود موجب تفرقه و حذف نیروها و در نهایت به جان هم افتادن گردید.

امپریالیسم هم فهمید که چه کند و از جاسوسی در سفارت به جنگ افروزی در مرزها رسید. ما که ضربه محکمتری خورده بودیم، بدون دست‌یابی به چیزی گروگان‌ها را رها کردیم و به جنگ پرداختیم. آنجا هم اول خوب حرکت کردیم تا فتح آبادان و خرمشهر....

اگر واقع بین بودیم به خیلی چیزها می‌رسیدیم، اما خواستیم کاری که در درازمدت می‌شود، در کوتاه مدت بکنیم یعنی صدور انقلاب به عراق و حذف صدام.

ا بر قدرتها هم تا ما به‌فا و رسیدیم متحد شدند در حمایت از صدام که در اصل حمایت از منافع خودشان بود. وقتی ما بصره را هدف قرار دادیم، خواب قطعنامه ۵۹۸ و صلح را برایمان دیدند. بعد با فاجعه مکه و سرنگونی هواپیما و کشتار حلبچه و موشکباران شهرها و غیره روبرو شدیم و از طرفی هم دلسردی مردم و یاس رزمندگان و در شرایطی که در آن اژدهای اولیه و نیروهای مخلص وجود داشت ما زهرنا را پذیرفتیم و حالمانده ایم در بقیه ماجرا البته حال اگر به خطاهایمان اعتراف کنیم و عین حقیقت را آنچه واقع شده را به مردم بگوئیم. مردم بی‌تفاوت را دوباره با خود خواهیم داشت و پیروزی‌ها دوباره بدست خواهد آمد.

س - در نشریه شماره ۵۵ مقاله "پیوند با مردم یا گریز از حاکمیت خصم، کدما میک اولویت دارد؟" را خواندم. متأسفانه شما تحلیل نکرده‌اید که چرا هیئت حاکمه ما حاضر نشد در زمانی که ما فاولمچه را در اختیار داشتیم قطعنامه ۵۹۸ را بپذیرد. و در زمانی قطعنامه را پذیرفت که در جنگ به بن بست و خطر سرنگونی نظام رسید، یعنی در بدترین شرایط..... مطلب اینجا است که پس از تصویب قطعنامه و محاصره بصره، شرایطی پیش آمد که هر کس می‌فهمید که ا بر قدرتها نمی‌گذارد ما بیش از این دست‌یابییم، اما ما لجوجانه می‌گفتیم تا کربلاراهی نیست، با دیدن نیم‌دنیای استکبار تا حدی، تحمل انقلابات را می‌کند، اگر می‌شد که ما انقلاب کنیم و در کوتاه مدت هم بر قدرتها را سرنگون کنیم، انقلابیون پیشین اینکار را کرده بودند.... خوب است اینها را تجزیه و تحلیل کنید.

ج - به مقالات "پایان جنگ از چه طریق"

شماره ۵۳ - "درسهای از ضربه‌های فاولمچه"
شماره ۴۷ - "زمینه‌سازان تحمیل قطعنامه"
شماره ۵۵ - "بن بست‌های استراتژیک عملیات چشمگیر"
شماره ۴۹، می‌توانید مراجعه کنید.

س - آیا به نظر شما جمهوری اسلامی می‌تواند قطعنامه ۵۹۸ را نپذیرفت تا موجودیت این نظام به خطر افتد. اگر نظرتان این است که چرا اول قبول نکرده‌اند، می‌دانید که عراق بعداً به موشک‌های دوربرد و سلاحهای شیمیایی مجهز شد. و همین سلاحها بیش از ۵۵۰۰ نفر در حلبچه قربانی گرفت و همین سلاحها می‌توانست تهران بزرگ و سایر شهرها را به خرابه تبدیل کند. و آمریکا وارد نیبرد مستقیم در فاولخلیج فارس شد، اینجا دیگر

نمی‌شد گام به گام عمل کرد و مصطلحات انقلاب ایجاد می‌نمود که بدون هیچ وقفه‌ای قطعنامه پذیرفته می‌شد. تا زهیران هیچوقت بطور کلی قطعنامه را رد نکرد. مسئله جنگ طلب نشان دادن ما هم از طرف عراق که تا زگی ندارد.

در اول مجله شماره ۵۶ سوابق مبارزات سادات و عرفات و سازمان منافقین صحبت کرده، آنگاه آنان را رد نموده‌اید. ولی سادات و عرفات هیچوقت حالت اضطرار ما برای پذیرش قطعنامه را نداشتند. چون قبول داریم موجودیت فلسطین ۴۰ سال پیش بخطر افتاده، نه حالا.

و آقای عرفات با پول کلان کشورهای مسلمان می‌توانست به مبارزه مسلحانه ادامه دهد و نیازی نبود که سر تسلیم در مقابل اسرائیل فرود آورد. حتما می‌فرماید و هم مثل ما از بس که به جنگ طلب و تروریست گفتند، خسته شده ولی حتما می‌دانید که بین تروریست و مبارزه برای آزادی تمایز و فرق وجود دارد.

ج - در مورد اینکه فرموده‌اید وضع فلسطینی‌ها و عرفات با ما فرق می‌کند و آنها حالت اضطرار ما را نداشتند و با پول کلان کشورهای اسلامی می‌توانستند مبارزه مسلحانه را ادامه دهند، توجه داشته باشید که خط هیچ کدام از کشورهای مسلمان که به ساف کمک مالی می‌دهند تا و مبارزه مسلحانه با اسرائیل نبود. خود آن دولت‌ها از ابتننا

قطعنامه ۲۴۲ و غیره سازمان ملل را پذیرفته‌اند همیشه ساف را تحت فشار قرار می‌دهند که از مبارزه مسلحانه دست بردارد. اتفاقاً چه بسا همین وابستگی به کشورهای ظاهراً اسلامی وابسته به کمپانیهای نفتی است که ساف را به اضطرار و پایی می‌میزد که با اسرائیل می‌کشانند در ایران اسلامی هم، همین وابستگی شیوه جنگ به درآمدنفت بود که ا بر قدرتها با فشار روی درآمدنفت ما توانستند حرکت ما شین نظامی ما را کند و متوقف نمایند.

گذشته از این مسئله نداشتن یک سرزمین و پایگاه برای مبارزه، کمک نکردن کشورهای عربی و اسلامی حتی ایران در مقام ۸۸ روزه در لبنان و سایر مشکلات آنها را با یستی در نظر گرفت. در همان اثنای مقاومت، ما پیشنهاد کردیم حداقل تظاهراتی در تهران یا شهرستانها در حمایت از مقاومتشان انجام شود که گفتند زمینه وجود ندارد.

و اما چند تذکر:

۱- همه دل‌سوزان که نظریات مختلف دارند

وما نیز قبل از اینکه به ردیاء اثبات نظری بپردازیم، این واقعیت را قبول داریم که مسئله پذیرش قطعنا مه شورای امنیت برای نیروهای انقلاب تبیین نشده و در ابهام مانده است. طبیعی است که در چنین شرایطی با یستی با سعه صدر نظریات مختلف را شنیده و در جستجوی تبیین برتر و صحیح تر حرکت کنیم

۲- بحث در مورد اینکه چگونه به پذیرش قطعنا مه شورای امنیت رسیدیم با این انگیزه

است که از زیبا بی درستی از خودمان بدست آوریم. ضعفها و نارسائیهایمان را بر طرف کنیم و برای حرکت دوباره با روشی صحیح تر و توانی بالاتر آماده شویم.

لذا نبایستی این بحثهای استراتژیک و ضروری را در قالب آلوده تصفیه حسابها و تخطئههای رایج به ابتذال کشاند. یک تحلیل واقع بینانه از گذشته می تواند در تصمیم گیریهای حال و آینده ما بسیار رهگشا باشد و امیدواریم همه ما تحمل و تقوای سیاسی

لازمه چنین محیط سالمی را در خود ایجاد نمایم

۳- در همه این تحلیلها یک وجه مشترک هست که پذیرش قطعنا مه یک امر مطلوب و ایده آل نبوده است. ما نیز در مقالات و نامه به نمایندگان مطرح کرده بودیم که امام خمینی پذیرش قطعنا مه را به نوشیدن زهر تشبیه نمودند ولی اکنون شاهد جریان سی هستیم که آن را از غسل شیرین ترمی دادند و تلاش می کنند احکام شورای امنیت را جایگزین احکام انقلاب و اسلام کنند. که در این رابطه با ید هوشیار بود.

روشنفکران و شریعتی ...

ستایش هم کردند. خبرشاهنا را هم نقل کردند توی مسجدشان عکس و تفضیلات هم نوشتند جا یزه هم زشاه و فرح و اموش و پلنگ و خرگوش هم گرفتند و حال روشن فکری هستند که مرثیه آزادی را می خوانند آن زمانی که دکتر شریعتی رشد کرد و شکوفا شد و در عرصه روشن فکری همه را مرعوب کرد، به او دیگر نمی توانستند بگویند شما آخوندید، شما مرتجع هستید، شما اروپا نرفته اید، شما تمدن غرب را مز مزه نکرده اید. شما بلد نیستید اینها چه می گویند نه، این هم به قدر آنها از این سرچشمه نوشیده بود و یقینا بیشتر جذب کرده بود چون با هوش بود، با استعداد بود، متفکر بود. لذا نمی توانستند او را متهم کنند، البته عوض

روشنفکران غرب زده، ما رکسیستهایین زحمت را از دوش آنها بر می داشتند. اولین کتابی که در رد دکتر شریعتی نوشته شد کتابی بود از طرف یک کمونیست مشهدی، هم شهری او و من بود. قبل از اینکه کتابهای اسلامی علیه دکتر شریعتی نوشته بشود. یک کمونیست پیش قدم شده کتابی در رد دکتر شریعتی نوشته، کتابش هم هست. اما خوب روشنفکران غرب زده دیگر جرات نمی کردند به او بگویند تو روشن فکری نیستی دریک برهه ای از زمان شریعتی در عرصه روشن فکری ظاهر شد از اسلام قرص و محکم دفاع کرد و حتی از تعصبهای اسلامی دفاع کرد. یعنی گفت: باید مومن مسلمان متعصب باشد. گفت این دژ تعصب را از دور و بر ما برچیدند تا مالخت شویم تا بتوانند ما را با تیرهای مسموم خودشان

هدف قرار دهند. یعنی روی اسلام، روی مذهب روی تشیع و به تعبیر خودش روی خانه گلین فاطمه زهرا تکیه و تکیه کرد و دفاع کرد و هجوم برد. البته این به معنای این نیست که شریعتی اشتباه نکرده، این به معنای این نیست که یک جا هایی تندر روی نکرده، خود او هم قبول داشت. این به معنای این نیست که او خیلی از حقایق را هنوز بهش نرسیده بود. انسان هیچ وقت مطلق نسبت به معنای نفی کمبود رکسریها نیست. بلکه به معنای نشان دادن و روشن کردن و ارج نهادن به موجودیهاست. لذا برای ما محترم و عزیز بوده و هست. از خدای متعال می خوا هییم که خط و راه شناخت دقیق اسلام و فهم اسلام و روحیه آنها جماعا سلام را در میان ما همواره مستدام بدارد.

مواضع آیت الله آذری قمی ...

رحلت مرحوم آقای حکیم بود ...

توطئه رودر رو قرار دادن مراجع با رهبری ... آیا هدفتان از کوبیدن امام، کوبیدن رهبری فعلی انقلاب نیست؟ شما که در خبرگان تنفیذ رهبری را از یکی از مراجع عظام می خواستید، چگونه امروز میگویید تمام مراجع زیر نظروالی فقیهند؟ آیا هدف روبرو قرار دادن رهبری با مراجع عظام نیست؟ ...

مبتکر طرح "ممولوی و ارشادی" در مقابل نظرات امام

... آیا شما مبتکران "مولوی و ارشادی" در مقابل فرمایشات حضرت امام نبودید؟ ... شما که دولت مهندس موسوی را که در حال جنگ با استکبار جهانی از نظر نظامی و اقتصادی

بود و بارها از طرف امام مورد تأیید قرار گرفت، آنچنان مورد حمله قرار می دادید ... چگونه امروز طرفدار دولت شدید؟ ...

توطئه تدریجی حذف و انزوای نیروهای انقلاب

آقای قاضی زاده نماینده سرخس

رسالت ۶۸/۱۱/۳۰

ضمن گرامیداشت سالگرد شهادت شهید شاهچراغی و قرائت نطقی از شهید گفت: شهید شاهچراغی امروز را هم می دیده است در هر مقطع حساس و گذرگاه حساس انقلاب فرصت طلبان برای حذف نیروهای مخلص انقلاب عواما نه به ترخ روزا ز طریق شبنا مه و نامه هایی به نام حزب الله ولی بدون امضا به این نیروها برچسب های مختلف زده اند که با هوشیاری مردم شکست می خورند. در اوایل انقلاب پس از تشکیل دولت شهید رجایی برچسب کمونیست را برای این عزیزان انقلا

نرخ روز کرده بودند. پس از مدتی به نرخ شاه عباسی فرصت طلبان برای فرزندان انقلاب برچسب التقاطی تهیه شده بود و پس از تشکیل دولت آقای هاشمی برای حذف نیروهای خط امامی در این مقطع، برای دولت سرافراز و خدمتگزار مهندس موسوی برچسب "دولت شعرا" انتخاب کردند و اخیرا پس از انتخاب واستقرار رهبر معظم انقلاب اسلامی تفکر فرصت طلبان عوام زده که در گذر هر مرحله حساس انقلابان تصور اختیار داری و حاکمیت می کنند برچسب ضد ولایت فقیه را برای حذف نیروهای خدمتگزار انقلاب و مردم به ترخ روز تعیین کرده اند.

در پاسخ به سخنان آیت الله آذری قمی مطالبی از سوی حجت الاسلام کربوسی در مجلس شورای اسلامی بیان شد که مشروح آن در مقاله فقه امام خمینی همین شماره منعکس شده است.

۱۵ خرداد،

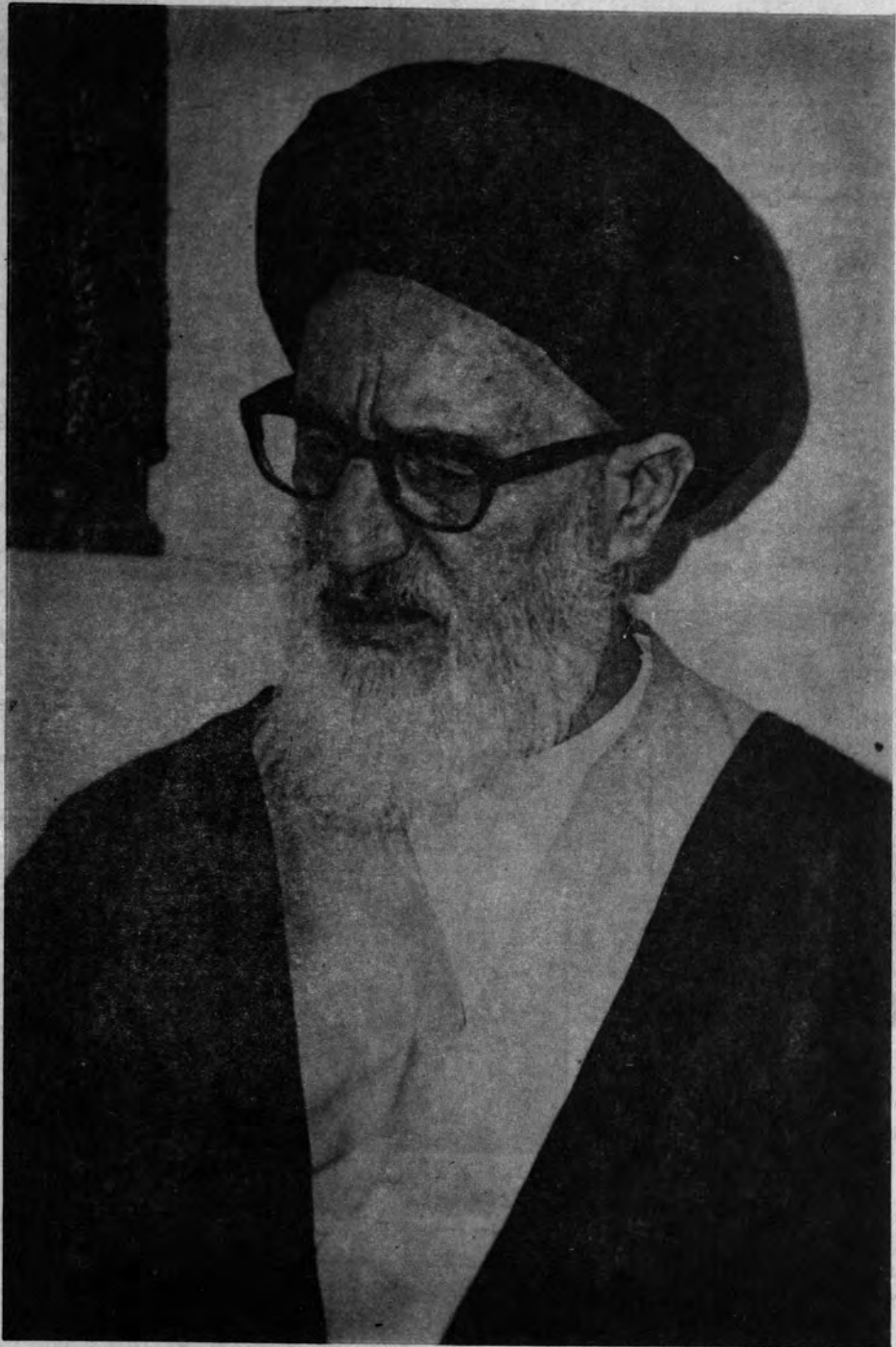
خاطره پرشکوه قیام مردمی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲
و شهدای عزیز آن را گرامی میداریم.



۲۹ خرداد سالگشت شهادت معلم کبیر و بیدارگر
بزرگدکتر علی شریعتی رابه تمامی مسلمانان
آزاده و بویژه مردم ایران تبریک و تسلیت میگوئیم.

هفتم تیرماه و هشتم شهریورماه، یادآور دو فاجعه بزرگیست
که در راستای ازبین بردن کادرهای انقلاب و بی محتوا کردن آن از
درون و نهایتاً تحقق " کودتای خزنده " شکل گرفت. یاد شهدای
این دو فاجعه را فراموش نخواهیم کرد.

۳۰ تیرماه ۱۳۳۱
روز قیام ملت ایران علیه دربار وابسته به
انگلیس و بازگرداندن حکومت ملی به رهبری
مرحوم دکتر مصدق به صحنه بود. شهدای
این روز بزرگ همواره نامشان در تاریخ مردم
ایران خواهد درخشید.



آیت الله طالقانی:

این کتاب هدایت که چون اول اسلام،
باید بر همه شئون نفسانی و اخلاقی و
قضاوت و حکومت حاکم باشد،
یکسره از زندگی برکنار شده
و در هیچ شانی دخالت ندارد و دنیای
اسلام که روزی پیشرو و رهبر بود
امروز دنبال‌مرو شده است.